

دینیا

نشریه تئوریک و سیاسی کمیته مرکزی حزب توده ایران

بنیادگذار دکتر تقی ارانی

سال هشتم ، شماره ۱



دوب

در این شماره:

صفحه

۳

اندوه

۵

انقلاب اکتبر و ایران

۹

نیروهای اپوزیسیون، جبهه متحد ملی و حزب توده ایران

۲۲

نظری به وقایع چین

۲۴

مارکسیسم و مائوئیسم

۳۳

سیاست نفتی دولت و نظر حزب ما

۵۶

سیر تکوین سیاست فرهنگی رژیم

۷۵

به فروغ فرخزاد

۷۷

استعمار نو، اشکال و شیوه های آن

۸۶

در باره شیوه درست رفتار مبارزان با یکدیگر

۹۰

روشی چون ستاره زنه در پیش

۹۱

شعه ای در باره جنبشهای اجتماعی و انقلابی در ایران (۳)

۹۷

وظایف مترقی ترین دانشجویان در خارج از کشور

۱۰۵

تقریظ کتاب

۱۰۹

اسناد

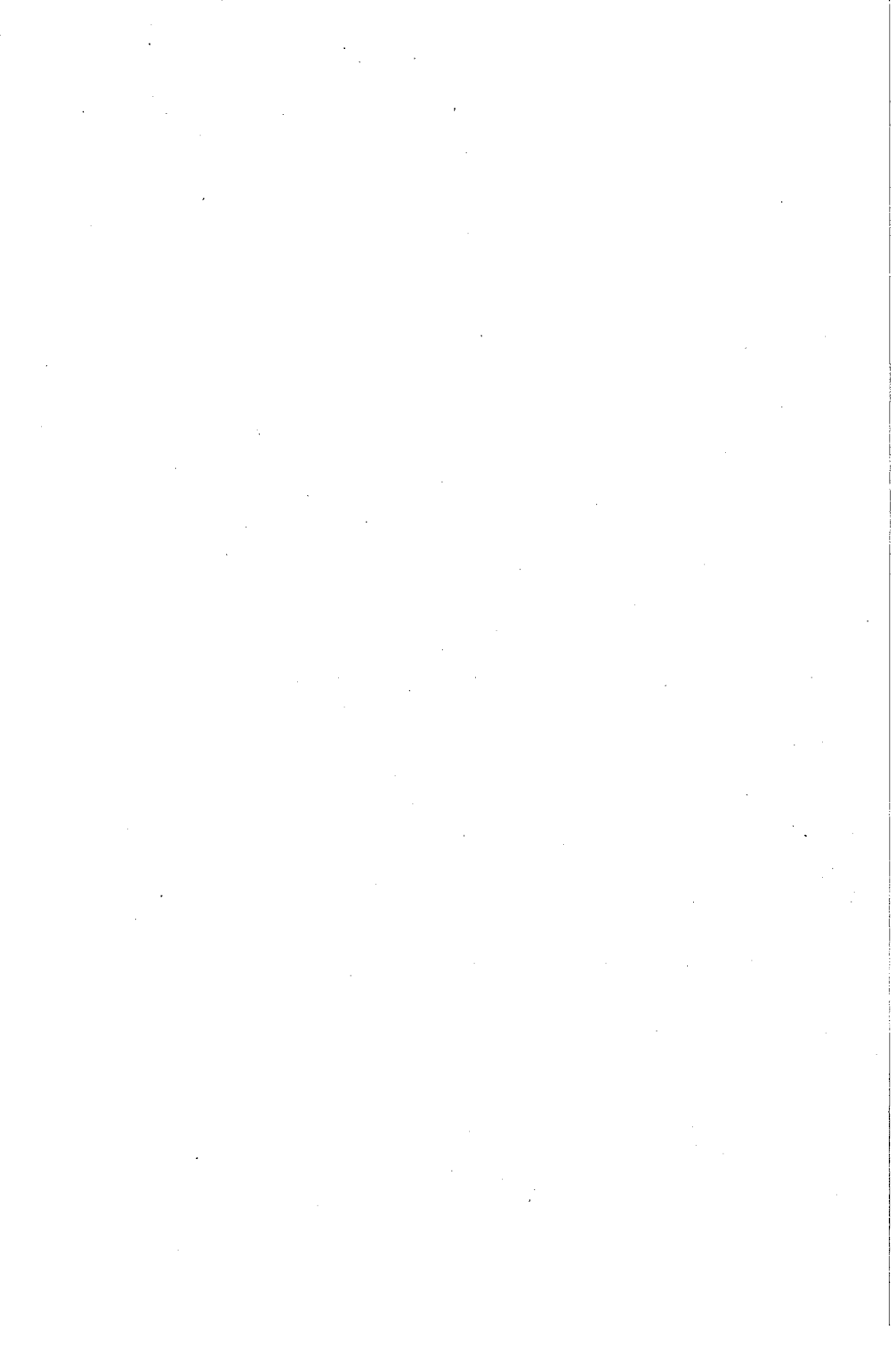
نشریه تئوریک و سیاسی کمیته مرکزی حزب توده ایران
هرسه ماه یکبار تحت نظر هیئت تحریریه منتشر میشود

دوره دوم

سال هشتم

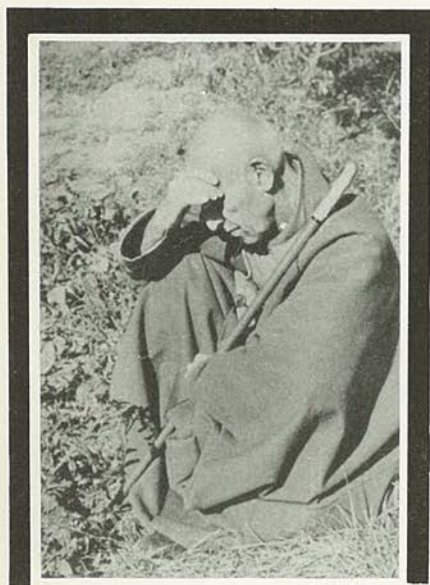
شماره اول

بهار سال ۱۳۴۶



اندوه

/ اندیشه هائی دربارهٔ يك عكس /



وهرروز درسراشيب روز
اندوه بديدارش می شتافت :
اندوه میهنی که پس از چندین سیده دم ،
هنوز در شب استبداد است .
وگنجی که پس از رستن زاز راهزن ،
هنوز بر باد است .
اندوه مرغ آتشکام "فرصت" نام
که عبث گریخت .
اندوه رده ها و پرچم ها
که زهم گسیخت .
اندوه شهیدان درخاک
و پلیدان در کاخ
همد لان کم دل
و دشمنان گستاخ .
اندوه یاران رانده و فراق زده
و بیروان پراکنده و نفاق زده .
اندوه افتخاراتی سرفراز ، ولی پامال ،
و آرزوهای چون شهباز ، ولی بی پروبال ،
اندوه سالاری سالخورد در آستان زوال !

ای برادران من ، ای گیاهان بدروید !
اینست نغمهٔ آن آشنا که درخاک وطن غریب بود .
ولی آن سایهٔ خاموش که بر شما پوئید
تا گنبد تاریخ فرا خواهد روئید
زیرا کیست که چنین پای افشرد چون کوه
در میدان رزم و در میدان اندوه ؟

انقلاب اکتبر و ایران *

اکنون در اتحاد شوروی و در سایر کشورهای سوسیالیستی و در بسیاری از کشورهای دیگر و در همه احزاب کمونیستی و کارگری بمناسبت فرارسیدن پنجاهمین سال انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر مراسمی خاص برگزار میشود. بشریت مترقی پنجاهمین سال این بزرگترین حادثه تاریخ را جشن میگیرد و با استفاده از تعالیم آن و از تجاربی که در طی پنجاه سال کار و مبارزه در راه یک زندگی شاد و شکوفان اندوخته است راه خود را بسوی آینده ای درخشان، آزاد از جنگ استعمار و استثمار مظفرانه می پیماید.

انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر مبداء تحولی در تاریخ بشر، نقطه عطفی در نهضت کارگری کشورهای سرمایه داری و سرآغاز مرحله جدیدی در جنبشهای رهایی بخش ملی در کشورهای مستعمره و وابسته است. انقلاب اکتبر از سیستم جهان شمول اقتصاد سرمایه داری، روسیه تزاری را که یکی از عظیمترین حلقه های آن بشمار میرفت خارج ساخت و با این عمل شکاف عمیقی در جبهه امپریالیسم و ارتجاع جهانی بوجود آورد. انقلاب کبیر اکتبر برای همیشه با استثمار انسان از انسان در یک ششم مسکون کره زمین خاتمه داد و پایه و اساس مناسبات اجتماعی جدیدی را مابین انسانها و ملتها برقرار نمود.

انقلاب اکتبر در همسایگی کشور مابجای روسیه تزاری روسیه شوروی با حکومت کارگری و دهقانسی را پدید آورد و خلق ماد وجود اتحاد شوروی بهترین دوست و پشتیبان و مدافع آزادی و استقلال خود رایافت. بهترین شاهد این مدعا اسناد و مدارکی است که از همان نخستین ماههای پس از انقلاب اکتبر از جانب نخستین دولت شوراهادرتحت ریاست لنین بزرگ منتشر شده است. مثلا در اعلامیه ای که شورای کمیسرها ی ملی در ژانویه ۱۹۱۸ صادر نمود چنین میخوانیم :

" شورای کمیسرها ی ملی قرارداد ۱۹۰۷ انگلیس و روس را که علیه آزادی و استقلال مردم ایران متوجه بود برای همیشه فسخ شده اعلام میدارد. شورای کمیسرها ی ملی همچنین کلیه موافقت نامه های را که قبل از قرارداد نامبرده در فوق و یا پس از آن منعقد شده اند و پنحوی از آنجا حق موجودیت آزادانه و مستقلانه مردم ایران را محدود میکنند یا تحت فشار قرار میدهند فاقد هرگونه اعتباری اعلام میدارد."

دولت ایران در فوریه ۱۹۱۸ بنام خود و تمام خلقهای ایران از اعلامیه مزبور رسماً ساسگذاری نمود و آمادگی خود را برای مذاکره با دولت شوروی اعلام داشت. در اعلامیه دیگری که در ۲۱ ژوئن ۱۹۱۹ از طرف دولت شوراهادرتحت ریاست لنین بزرگ صادر شد در آنجا آمده است :

" مردم روسیه ایمن دارند که خلق ۱۵ میلیونی ایران نخواهد مرد، زیرا وی دارای سابقه ای بسا افتخارآمیز و پیرا ز قهرمانی است و برصحا یف تاریخ فرهنگش نامهای ثبت است که جهان متعذر بحق در برابر آن سر تکریم فرود میآورد، چنین خلقی با نسیب...

* این سخنرانی در تاریخ ۲۹ اردیبهشت ۱۳۴۶ از راد یو مسکو پخش شده است.

نبرهند از خواب فروین بر خواهد خاست و زنجیرستم درندگان پلید را از هم خواهد درید و در صفوف برادرانه ملل آزاد و با فرهنگ برای خلاقیتی نوین و نورانی بخیر و سعادت سراسر بشریت پای خواهد گذاشت ."

شایان ذکر است که اعلامیه های مزبور هنگامی صادر می شوند که سراسر ایران در اشغال ارتش انگلستان است . موقعی است که انگلستان با استفاده از خروج روسیه تزاری از صحنه سیاسی ایران می خواهد ایران را بمستحرمه کامل خود تبدیل نماید . برای اجرای چنین سیاستی است که در نهم اوت ۱۹۱۹ و ثوق الدوله قرارداد اسارت باری با انگلستان امضا می کند که بر طبق آن ارتش ، مالیه و گمرکات ایران بمستشاران انگلیسی تفویض میشود .

در این هنگام صدای اعتراض حکومت شوراهای برای دفاع از استقلال میهن مایکبار دیگر بلند میشود . گفوری چیچرین وزیر خارجه شوروی از جانب شورای کمیسرهای ملی در ۳ اوت ۱۹۱۹ خطاب به کارگران و دهقانان ایران اعلام میدارد :

" در این لحظه که درنده انگلیسی ، این فاتح سرمست می شود تا کمند اسارت قطعی را برگردن مردم ایران بیا فکند ، دولت کارگری و دهقانی جمهوری روسیه شوروی رسماً اظهار میدارد که قرارداد انگلیس و ایران را که می خواهد این اسارت را بمرحله عمل گذارد قبول ندارد . توده های زحمتکش روسیه ، توده های زحمتکش ایران را برادران و دوستان و رفقای فردای خود در ریکا و انقلابی برای رهایی کامل کار می شمرد و دولت شوروی کارگری - دهقانی روسیه بنا بر ادا حلق روسیه این قرارداد را کاغذ پاره ای میداند و قرارداد انگلیس را که طبق آن حکمروایان شما شمارا بدرنده انگلیسی فروخته اند فاقد هرگونه اعتبار قانونی می شمارد ."

انقلاب اکتبر و شیوه عمل حکومت شوراهای رکا لید نحیف میهن ما که عملاً استقلال سیاسی و اقتصاد را خود را از دست داده بود روح امید و رستگاری میدمد و جنبش رهایی بخش میهن ما وارد مرحله جدیدی میگردد و بویژه پس از امضا قرارداد ننگین ۱۹۱۹ جنبش ضد امپریالیستی و دموکراتیک در سراسر کشور بسط می یابد ، در آذربایجان و گیلان و خراسان بقیامهای مسلحانه تبدیل میشود .



جنبش رهایی بخش ملی در ایران در سالهای ۱۹۲۱-۱۹۱۸ مانند قیامها و انقلابهای نظیر که در عده ای از ممالک اروپائی و آسیائی پس از انقلاب کبیرا اکتبر صورت گرفت پیروز نشد . زیرا طبقه کارگر در این کشورها تجربه کافی نداشت و روسیه شوروی نیز قوام و استحکام نیافته بود . امپریالیسم توانست در متروپلهما و مستعمرات و کشورهای وابسته "نظم" مستعمراتی خویش را برقرار سازد و بدوران تعادل موقت نسبی بعد از جنگ که تا سال ۱۹۲۹ ، سال آغاز بزرگترین بحران اقتصادی سیستم اقتصاد سرمایه داری ، ادامه داشت وارد گردید .

سقوط تزاریسم در روسیه و استقرار حکومت شوراهای رهمسایه دیوار بدیوار شمال مابرای میهن ما منافع مادی و معنوی بسیاری را در برداشت . دولت شوروی در ضمن قراردادها و موافقت نامه هایی که با دولت ایران امضا نمود اعلام داشت که وسائل مرادبات و مخابرات که برای استقلال و تمدن هرملتی اهمیت حیاتی دارد با اختیار خود خلق ایران واگذار شود . کلیه راههای شوسه از پهلوی به تهران و از قزوین بهمدان و خط راه آهن از جلفا به تبریز و از صوفیان بدریاچه ارومیه و اسکله ها و انبارهای کالاکشتیهای تجارتی و کرجی ها و کلیه وسائل نقلیه و تمام خطوط تلگرافی و تلفنی و تمام متعلقات و ابنیه و اثاثیه که در حدود ایران بتوسط دولت سابق تزاری ساخته شده بود باضافه بندر پهلوی و انبارهای آن و کارخانه چراغ برق بملکیت قطعی ملت ایران واگذار گردید .

دولت شوروی جزایر آشوراده و جزایر یگرد ر بحر خزر را که حکومت تزاری تصرف نموده بود بایران باز گرداند. دولت شوروی قضاوت کنسولهای روسیه تزاری در ایران یعنی حق کاپیتولاسیون راملغی و پدینوسیه استقلال ایران راد رسائل قضائی کاملابرقرار نمود. دولت نو بنیاد شوراها ایران رادرتعیین تعرفه گمرکی خود مختارگذاشت.

امتناع دولت شوروی از حقوق کاپیتولاسیون در ایران و مخیرداشتن ایران درتعیین تعرفه گمرکی بخلقهای میهن مامکان داد که در سال ۱۹۲۸ حقوق کاپیتولاسیون کشورهای امپریالیستی را در ایران لغو نمایند و آزادی تعیین تعرفه گمرکی خود را اعلام دارند.

امتیازات نامبرده در بالا ایران را از خطر بردگی که استقلال و حاکمیت وی را تهدید مینمود رها می داد. علاوه برآن بالغو امتیازات حکومت تزاری و تابعین وی در ایران و بخشش بلاعوض قرضه ها از رزشی معادل بیش از صد میلیون روبل طلا عاید ایران گردید.

* *

امپریالیسم و ارتجاع مانع شدند که ایران از زمینه مساعدی که باسقوط حکومت تزاری برای تمامین استقلال کامل سیاسی و اقتصادی فراهم شده بود، استفاده نماید. طولی نکشید که خلا حاصل از خروج حکومت تزاری در ایران بجای اینکه بوسیله نیروهای ملی و میهن پرست ایران اشغال گردد بااستحکام مواضع متزلزل امپریالیسم انگلستان و ورود امپریالیسم تازه نفس امریکا پرگردید.

امپریالیسم امریکا و انگلستان باهدستی محافل ارتجاعی ایران مانع شدند که ایران از مزایای انقلاب کبیرسوسیالیستی اکتبر چنانکه باید استفاده کند و راه ترقی و تکامل اجتماعی و اقتصادی مستقل و دموکراتیک خود را طی نماید.

بیکار نیروهای ملی و دموکراتیک در طی پنجاه سال که از انقلاب اکتبر میگذرد پیوسته درجهت براندازی تسلط امپریالیسم و ارتجاع و استقرار حکومتی که به آرمانهای ملی و دموکراتیک خلقهای میهن ما جامعه عمل بپوشاند متوجه بوده است که متأسفانه همواره با مقاومت و تهاجم امپریالیسم و ارتجاع رو برو شده و سرکوب گردید.

* *

بشریت مترقی هنگامی پنجاهمین سال انقلاب کبیرسوسیالیستی اکتبر را جشن میگیرد که سیستم جهانی سوسیالیستی بیش از پیش به عامل قاطعی در تکامل جامعه بشری مبدل میگردد. اتحاد شوروی به بزرگترین و نیرومندترین قدرت اجتماعی و فنی و علمی جهان معاصر و بمرکز الهام بخش پروسه انقلابی جهانی و نقطه امید و اتکاء همه خلقهای که در راه استقلال، صلح، دموکراسی، ترقی و سوسیالیسم مبارزه میکنند مبدل گردیده است.

شایان ذکر است که در پنجاهمین سال انقلاب اکتبر عنصر تازه ای در سیاست و اقتصاد کشور ما پیدا گردید و گامهای نسبتاً مهمی درجهت بهبود و بسط روابط ایران و اتحاد جماهیر شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی برداشته شده و میشود.

حزب ماکماکان در راه تأمین آرمانهای ملی و دموکراتیک خلقهای میهن ما به بیکار خود ادامه میدهد. تحقق آرمانهای ملی و دموکراتیک خلقهای میهن ما در مرحله نخست باد موکراتیزاسیون جامعه ما از طریق عفو عمومی، آزادی زندانیان سیاسی، بازگشت مهاجرین سیاسی به میهن خود، احیاء آزاد پهای فردی و اجتماعی و آزادی احزاب و اجتماعات و اتحادیه ها امکان پذیر است.

ما عقیده داریم هر اقدام و هر اصلاحی که فاقد پایه توده ای و دموکراتیک باشد امری سطحی است و نمیتواند پیگیر و وسیع و ریشه دار عملی گردد.

حزب ماعقیده دارد که یکی از شرایط مهم تأمین تکامل جامعه ماد موکراتیزاسیون اقتصاد کشور است. در شرایط کنونی باید اصلاح ارضی را دیکال بسودد هقانان انجام داد، به تسلط انحصارهای امپریالیستی خاتمه بخشید، با تقویت بخش دولتی و موکراتیزه کردن اداره آن و محدودیت بخش خصوصی بردآمد ملی افزود و با آن پایه مادی لازم را برای سرمایه گذارپهای ضروری و تحصیل آهنگ سریع رشد فراهم نمود. این امرتها از راه درپیش گرفتن راه رشد غیرسرمایه داری میسر است. در غیراینصورت بسا وجود کوششهایی که در اینجا و آنجا انجام میگردد عقب ماندگی دیرینه اقتصاد کشور که ارثیه شوم امپریالیسم جهانی و ارتجاع داخلی است تا ابد باقی خواهد ماند.

ماعقیده داریم که سیاست خارجی ایران نیز باید در جهت ملی و موکراتیک رشد و توسعه یابد. این امرتها با اتخاذ سیاست بیطرفی، مقاومت و مبارزه در برابر تجاوزات امپریالیستی و با استحکام پیوند با کشورهای سوسیالیستی و با دوستی و همکاری با همه کشورهای نواستقلال که در راه صلح، آزادی، دموکراسی و ترقی مبارزه مینمایند امکان پذیر است.

با تغییر تناسب نیروها در صحنه جهانی بزبان امپریالیسم و بسود سوسیالیسم مقدمات مادی و معنوی برای انجام چنین تحول بنیادی در جامعه ما فراهم گردیده است. باید کوشید در صحنه داخلی نیز تناسب نیروها بشف نیروهای ملی و موکراتیک و بزبان محافل ارتجاعی تغییر کند تا بتوان با تطابق این دو تناسب به آرمانهای ملی و موکراتیک جامعه ما جامه عمل پوشاند.



نیروهای اپوزیسیون ، جبهه متحد ملی و حزب توده ایران

در سالهای اخیر حزب ماکوشیده است تغییراتی را که در جامعه ایران روی داده مورد مطالعه و بررسی علمی قرار دهد و متناسب با این تغییرات سیاست خود را در زمینه های مختلف زندگی اجتماعی ، اقتصادی و سیاسی تنظیم کند . طبیعی است که نیروهای اپوزیسیون غیرتوده ای ضد رژیم نیز ، چه از نظر زمانی و چه از نظر سیاسی وایدئولوژی ، از این تغییرات مصون نمانده اند . حتی میتوان گفت که با درگذشت دکتر محمد مصدق بنیادگذار و رهبر جبهه ملی يك دوره تاریخی از نظر اپوزیسیون غیرتوده ای پشایان رسیده است . به همین جهت موقع آن فرارسیده است که حزب ماتغییرات سازمانی ، سیاسی و ایدئولوژیک نیروهای اپوزیسیون غیرتوده ای را نیز مورد بررسی قرار دهد ، آنها را جمع بندی کند و سیاست خود را در مناسبات خویش با این نیروها و بویژه در مسئله جبهه متحد ملی ، متناسب با این تغییرات ، تنظیم نماید . مقاله حاضر کوششی است برای نشان دادن این تغییرات و نتیجه گیریهای لازم از آن . بدین منظور تغییرات سازمانی و سیاسی را در چهار گروه عده اپوزیسیون غیرتوده ای ، که در صحنه سیاست ایران فعال اند : جبهه ملی ، گروه مذهبی ، سوسیالیستها و گروه انشعایی از حزب توده ایران بررسی میکنیم و سپس از مجموعه این بررسی نتیجه گیریهای لازم را بدست میآوریم .*

I — تحولات سازمانی

(۱) جبهه ملی

فعالیت مجدد جبهه ملی در سال ۱۳۳۹ (که به جبهه ملی دوم معروف شده) از همان آغاز هسته يك اختلاف جدی را در مسائل سازمانی با خود همراه داشت . مسئله اصلی از این قرار بود که آیا جبهه ملی "حزب" است یا "جبهه"؟ دو نظریه در برابر هم قرار داشت: نظریه اول معتقد بود که جبهه ملی "جبهه" است مرکب از احزاب و سازمانهای گوناگون ، که با حفظ استقلال خود و با مراحمهای گوناگون

برای هدف مشترکی در جبهه ملی متحد شده اند. نظریه دوم در همانحال که از بیان صریح اینکه جبهه "حزب" است اجترایمیجست، میطلبید که تمام احزاب و سازمانهای هوادار جبهه ملی خود را منحل کنند و در سازمان واحدی با برنامہ و اساسنامہ واحد متشکل شوند.

واقعیت اینست که جبهه ملی (اول) در تمام دوران فعالیت خود از نظر سازمانی شکل معینی نداشت. در شورای مرکزی جبهه ملی (که از طرف هیچ ارگانی انتخاب و یا انتصاب نشده بود) هم نمایندگان احزاب هوادار جبهه ملی: حزب ایران، حزب مردم ایران (۱)، حزب زحمتکشان ملت ایران (که بعداً به گروه هوادار دکتر بقایی و گروه هوادار خلیل ملکی تقسیم شد) و حزب پان ایرانیست ها (۲) شرکت داشتند و هم افراد بدون حزب. در واقع ملاک شرکت در شورای مرکزی جبهه ملی شخصیت برخی از دوستان و همکاران نزدیک دکتر مصدق و هواداری آنها از سیاست وی بود. این پدیده که از نظر سازمانی بخودی خود نقطه ضعفی برای جبهه ملی محسوب میشد، تا زمانی که دکتر مصدق در صحنه سیاست فعال بود، بروز نکرد، زیرا نام و فعالیت جبهه ملی چنان باشخصیت دکتر مصدق یکی شده بود که تمام فعالیت سیاسی دکتر مصدق، بویژه در زمان حکومت وی، بحساب جبهه ملی گذاشته میشد و در آن دوران طوفانی ایمن نقطه ضعف رامیپوشاند.

در دوران فعالیت جبهه ملی (دوم) وضع تغییر کرده بود. دکتر مصدق از فعالیت سیاسی محروم شده بود و نمیتوانست تا عمیر مستقیم در کار جبهه ملی داشته باشد. جبهه ملی بسازمان اپوزیسیون تبدیل شده بود که میبایست در شرایط تحقیق و فشار فعالیت کند. و این هردو عامل، که جنبه های منفی وضع جدید بود، میبایست با کار منظم سیاسی و سازمانی جبران شود. ولی گروهی از رهبران سنتی جبهه ملی میخواستند کار را بهمان شیوه سابق ادامه دهند. اینکار دیگر ممکن نبود. زیرا از یکطرف احزاب هوادار جبهه ملی حاضر به انحلال خود و یا پیروی از دستور ارگانی که منتخب آنها نبود و یا حقوق مساوی برای همه شرکت کنندگان رعایت نمیشد، نبودند. و از طرف دیگر نیروهای جوان هوادار جبهه ملی، بویژه در بیست و نه سالگی، خواهان انتخابی بودن ارگان عالی رهبری خود بر اساس ملاکهای معین سازمانی بودند. در این میان سازمانهای جبهه ملی در اروپای غربی و ایالات متحده امریکاهم تشکیل شدند و با اینکه با شورای مرکزی جبهه ملی در ایران ارتباط داشتند ولی استقلال معینی را برای خود حفظ کردند و درکنگره های خویش ارگانهای انتخابی خود را نیز بوجود آوردند و مشی سیاسی خویش را معین نمودند.

بدینسان اختلافی که در حالت کمون بود، بتدریج آشکار شد و شدت یافت تا درکنگره اول جبهه ملی در ایران و بعد از آن به اوج خود رسید و بصورت دو نظریه فوق الذکر شکل و در مقابل هم قرار گرفت. هواداران نظریه "جبهه" بودن جبهه ملی بویژه کسانی بودند که به احزاب هوادار جبهه ملی وابستگی داشتند. در این میان "جمعیت نهضت آزادی ایران" که برهبری آقای مهندس یازگان تشکیل شده بود در پیشاپیش مدافعان این نظریه قرار داشت و تا زمانی که استقلال سازمانی آن برسمیت شناخته نشد حاضر نگردد در شورای مرکزی جبهه ملی شرکت کند. جمعیت سوسیالیستهای نهضت ملی ایران برهبری خلیل ملکی و جامعه سوسیالیستهای ایرانی در اروپا نیز - که بشورای مرکزی جبهه ملی پذیرفته نشده بودند - هوادار همین نظریه بودند. مخالفان این نظریه را کسانی تشکیل میدادند که وابسته به هیچ حزبی نبودند. برخی از رهبران سنتی جبهه ملی و سازمان جبهه ملی در اروپا نیز از زمره این گروه بودند.

(۱) حزب مردم ایران از بقایای حزب وحدت ایران بوجود آمده و حزب اخیر خود از گروه جدا شده از حزب ایران تشکیل گردیده بود.

(۲) حزب پان ایرانیست ها بعداً به دو گروه تقسیم شد: گروهی برهبری آقای داریوش فروهر حزب ملت ایران را تشکیل داد و در جبهه ملی باقی ماند. گروه دیگر برهبری پزشکپور راه تسلیم پرژیم را در پیش گرفت و اکنون یکی از احزاب دولتی است.

ولی نیروهای هوادار جبهه ملی نتوانستند این اختلاف را بین خود حل کنند و ناچار شدند دکترو مصدق را بحکومت بطلبند. دکترو مصدق اعلام کرد که اولاً فقط احزاب و سازمانها با حقوق متساوی میتوانند در شورای مرکزی جبهه ملی شرکت کنند. ثانیاً شرط پذیرش آنها فقط مبارزه در راه آزادی و استقلال ایران است. این نظریه صریح، قاطع و درست نه فقط مسئله مورد اختلاف را حل کرد، بلکه موجب تحول کیفی در جبهه ملی گردید. آنده از رهبران جبهه ملی در ایران که با این نظریه مخالف بودند ولی در برابر شخصیت دکترو مصدق قدرت مقابله نداشتند از شورای مرکزی جبهه ملی استعفا دادند. با استعفا آنها جبهه ملی (دوم) از بین رفت و در تیرماه ۱۳۴۳ تشکیل جبهه ملی (سوم) برای پایه سازمانی اعلام شد. "سازمان جبهه ملی در اروپا" نیز که با این نظریه مخالف بود، ولی در برابر شخصیت دکترو مصدق یسارای مقاومت نداشت، بناچار نظریه دکترو مصدق را در "اصل" پذیرفت، اما از دکترو مصدق این موافقت را گرفت که سازمانهای جبهه ملی در خارج از کشور "بتوانند تشکیلات خود را طبق وضعیات و احتیاجات محل تنظیم کنند" (۱). بدینسان سازمانهای جبهه ملی در اروپا و امریکانیز "جبهه ملی سوم" راتا بنیاد کردند. پس از این جریان بود که "جامعه سوسیالیستهای ایرانی در اروپا" در مرداد ۱۳۴۴ به "سازمان جبهه ملی در اروپا" پیوست.

شایان ذکر است که حزب توده ایران همیشه "جبهه" را بمعنی شکل احزاب و سازمانهای سیاسی، با حفظ استقلال سازمانی و ایدئولوژیک آنها، بر اساس برنامه مشترک و معین سیاسی برای نیل به هدف مشترک و معین سیاسی فهمیده و هنگام بروز اختلاف بر سر این مسئله در جبهه ملی نظر خود را، در مقامات متعددی که در ارگانهای خود منتشر کرده، اعلام نموده است. ولی تازمانی که دکترو مصدق نظریه خود را، که تا بنیاد کامل نظر حزب مابود، اعلام نکرده بود، حزب مابعدت داشتن این نظریه از جانب گروههای معینی در داخل جبهه ملی، بویژه در اروپای غربی، مورد حملات خصمانه شدیدی قرار میگرفت.

اکنون وضع جبهه ملی از نظر سازمانی بقرار زیر است:

در ایران "جبهه ملی سوم" وجود دارد. ولی متأسفانه معلوم نیست که از سازمانهای متشکل در جبهه ملی دوم: جمعیت نهضت آزادی ایران، حزب ایران، حزب مردم ایران، حزب سوسیالیست خنجی، حزب ملت ایران و سازمان دانشجویان جبهه ملی و همچنین از عناصر بدون حزب مانند روحانیون، بازاریان و کارمندان، کدامیک در جبهه ملی سوم شرکت دارند، چون بطور رسمی در هیچ جاسازمانها و گروههای متشکل در جبهه ملی سوم اعلام نشده است. همینقدر از قرائن میتوان گفت که اکثریت رهبران سنتی جبهه ملی، که نه فقط از نظر سازمانی بلکه از نظر سیاسی نیز با دکترو مصدق و برخی دیگر از رهبران جبهه ملی اختلاف پیدا کرده بودند و همچنین گروه هواداران خنجی در جبهه ملی سوم شرکت ندارند. و در مقابل جمعیت نهضت آزادی ایران، حزب ملت ایران و سازمان دانشجویان جبهه ملی، که از مدافعان نظریه "جبهه" بودند، عناصر اصلی "جبهه ملی سوم" را تشکیل میدهند.

در اروپای غربی جبهه ملی (چنانکه قرائن نشان میدهد، چون احزاب متشکل در جبهه ملی اروپا رسماً اعلام نشده است) به استعفا عناصر وابسته به جمعیت نهضت آزادی ایران و جامعه سوسیالیستها از عناصر بدون حزب، که در اکثریت هستند، تشکیل شده است. ولی قرائن نشان میدهد که باید از نظر سازمانی در انتظار تغییرات جدیدی در جبهه ملی اروپا بود. از جمله اینکه گروه وابسته به جمعیت نهضت آزادی ایران پنهان و آشکار بمخالفت بارهبری کنونی جبهه ملی در اروپا پرداخته و "ما هنامنه سوسیالیسم" که هنگام پیوستن جامعه سوسیالیستها بسازمان جبهه ملی در اروپا اعلام کرده بود که بهمین "علت" دیگر انتشار نمی یابد، دوباره انتشار یافته و متذکر شده است که "علی که موجب تعطیل ما هنامنه سوسیالیسم گردیده بود، برطرف شده است."

در امریکانیز (چنانکه قرائن نشان میدهد، چون احزاب متشکل در جبهه ملی امریکار رسماً اعلام ازنامه دکترو مصدق مورخ ۱۴ بهمن ۱۳۴۳ بسازمان جبهه ملی در اروپا - ایران آزاد خرداد ۱۳۴۴

نشده است) افراد وابسته به جمعیت نهضت آزادی ایران و حزب مردم ایران در جبهه ملی متشکل هستند. ولی در اینجاهم اختلاف و کشمکش دائمی بین احزاب عضو جبهه ملی و عناصر بدون حزب، که به گروه‌های جداگانه تقسیم شده اند، وجود دارد.

علت اصلی اختلاف و کشمکش در سازمانهای جبهه ملی در اروپا و آمریکا، از نظر سازمانی، اینست که نظریه دکتر مصدق، که در اساسنامه جبهه ملی سوم ایران منعکس گردیده، دقیقاً رعایت نمیشود، یعنی ارگانهای رهبری از نمایندگان احزاب و سازمانهای وابسته به جبهه ملی تشکیل نشده است، بلکه این ارگانها در کنگره‌ها و بر اساس نامزدی فردی و یا ائتلاف گروهی انتخاب میگردد. در واقع سازمانهای جبهه ملی در اروپا و آمریکا مانند يك "حزب خاص" عمل میکنند. نتیجه اینکه بر سر دست آوردن "رهبری" بین گروههای مختلف مبارزه در میگیرد، که گاه با "سازش" پایان می‌یابد (البته تاکنگره بعدی)، و گاه با "بیروزی" يك گروه و "شکست" گروه دیگر و این خود سرچشمه اصلی ضعف سازمانی جبهه ملی در خارج از کشور است، همان نقطه ضعفی که موجب از بین رفتن جبهه ملی دوم گردید.

۲) گروه مذهبی

در سالهای اخیر گروه اپوزیسیون مذهبی، که همیشه با جبهه ملی پیوند داشت، بتدریج بصورت نیروی خاص و مستقل درآمد. البته این گروه در سازمان مستقل و با برنامه معین، آنطور که در عرف سیاسی معمول است، متشکل نشده است. چنین انظارى راهم نباید داشت. شکل سازمانی این گروه در واقع همان شکل بیرونی از مرجع مذهبی معینی است که در این دوران در وجود آقای آیت اله خمینی متبلور شده است. در همانحال شاید بتوان گفت که این گروه از نظر سازمانی (بعلمت مشی سیاسی) بیشتر به جمعیت نهضت آزادی ایران نزدیک است.

۳) سوسیالیستها

پس از کودتای ۲۸ مرداد خلیل ملکی و هواداراناش تا مدتی، هم در ایران و هم در خارج، بهمان نام "حزب زحمتکشان ملت ایران (نیروی سوم)" فعالیت میکردند. بعداً این گروه بسه بخش تقسیم شد: گروهی تحت رهبری خلیل ملکی در ایران "جامعه سوسیالیستهای نهضت ملی ایران" را تشکیل داد. گروه دوم در خارج از کشور، تحت رهبری حسین ملک (برادر خلیل ملکی)، "جامعه سوسیالیستهای ایرانی در اروپا" را بوجود آورد. و گروه سوم حزب سوسیالیست خنجی بود. دو گروه اول که هم از نظر سازمانی هم‌اثرتزر سیاسی در اساس باهم "خویشاوند" بودند، ظاهراً "مستقل" از یکدیگر بودند و باهم "اختلافاتی" نیز داشتند. "جامعه سوسیالیستهای نهضت ملی ایران" با اعلام "بازنشستگی" خلیل ملکی از سیاست و دفاع تسلیم طلبانه وی در محاکمه اخیرش، در واقع متلاشی شده است. ولی "جامعه سوسیالیستهای ایرانی در اروپا"، بدون تغییر شکل سازمانی، همچنان بفعالیت خود ادامه میدهد، با توجه به اینکه، همانطور که در پیش گفته شد، در سال ۱۳۴۴ پس از مسالها تلاش بعضویت جبهه ملی در اروپا پذیرفته شد، ولی اینک بنظر میرسد که در آنجا نتوانسته یا نخواسته است بماند. حزب سوسیالیست خنجی نیز که با دو گروه اول مخالف بود، در جریان بحث در مسائل سازمانی جبهه ملی در مخالفت بانظریه "جبهه" خود را منحل کرد.

۴) گروه انشعابی از حزب توده ایران

افرادى که در اروپای غربی، قبل از پلنوم یازدهم کمیته مرکزی حزب توده ایران، با حزب قطع ارتباط کرده و همراه با عده ای از همفکران خود، که عضو حزب توده ایران نبودند، در تلاش تشکیل سازمان جداگانه ای بودند، از همان آغاز بدو گروه تقسیم شدند: گروه ناشران روزنامه "توفان" و گروهی

که بعداً روزنامه "توده" را منتشر کرد. گروه سه نفری انشعابی از کمیته مرکزی حزب توده ایران بعد از پلنوم یازدهم (که قبل از پلنوم یازدهم نیز با هر دو گروه فوق تماس داشت)، در عین حفظ ارتباط با گروه "توفان" به گروه "توده" پیوست و سرانجام "سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور" بوجود آمد. ولی بزودی به اختلاف بین گروه "توفان" و گروه "توده"، اختلاف بین گروه سه نفری و گروه "توده" نیز افزوده شد تا جایی که چندی پیش اخراج رسمی این سه نفر از "سازمان انقلابی" در شماره پنجم و سپس دلائل آن در شماره هفتم روزنامه "توده" اعلام گردید. گروه سه نفری هنوز هیچگونه عکس العمل رسمی و آشکاری در برابر این جریان از خود نشان نداده است و معلوم نیست که قصد دارد بشکل دیگری فعالیت سیاسی ادامه دهد یا نه. بدینسان گروه انشعابی از حزب توده ایران، در مدت کوتاهی، چنانکه انتظار میرفت، بچند بخش تقسیم شد و اکنون گروه "توفان"، بدون آنکه خود را بعنوان سازمان مستقلی اعلام کند، و بقایای "سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور" هنوز در صحنه باقی هستند.

II - تکامل سیاسی و ایدئولوژیک

۱) جبهه ملی ایران

شرایط عینی مبارزه و تکامل درونی جبهه ملی در ایران نه فقط موجب بروز اختلاف در مسائل سازمانی بین هواداران جبهه ملی گردید، بلکه همراه آن اختلاف در مسائل سیاسی را نیز آشکار کرد و به آن شکل داد. در "جبهه ملی دوم" مسائل عمده مورد اختلاف عبارت بود از:

۱- جهت گیری در مورد شاه،

۲- جهت گیری در مورد امپریالیسم امریکا،

۳- چگونگی اشکال مبارزه،

۴- جهت گیری در مورد حزب توده ایران.

صرف نظر از اختلاف در جزئیات در موضع گیری بر سر این مسائل، جبهه ملی بدو گروه عمده تقسیم شد: گروهی که میتوان آنرا محافظه کار و یا راست نامید و گروهی که میتوان آنرا رادیکال و چپ شمرد. گروه محافظه کار (اکثریت رهبران سنتی جبهه ملی، حزب سوسیالیست خنجر) مخالف انتقاد شدیدا از شاه، مخالف انتقاد شدید از امریکا، موافق شکل "قانونی" مبارزه و هوادار جهت گیری خصمانه بر ضد حزب توده ایران بود. این گروه با شعار "استقرار حکومت قانونی هدف جبهه ملی ایرانست" و "شاه باید سلطنت کند نه حکومت" (که تا انحلال جبهه ملی دوم شعار رسمی جبهه ملی بود) و مغایله با امریکا تا حد مذاکره با شاه برای تشکیل یک "دولت ائتلافی" هم پیش رفت. گروه رادیکال (جمعیت نهضت آزادی ایران، سازمان دانشجویان جبهه ملی و در رأس این گروه شخص دکتر مصدق) موافق انتقاد شدیدا از شاه، موافق انتقاد شدیدا از امریکا، موافق استفاده از اشکال "غیر قانونی" مبارزه و مخالف جهت گیری آشکارا خصمانه بر ضد حزب توده ایران بود. در حل این اختلاف با زهم دکتر مصدق نقش قاطع و مثبتی بازی کرد. بدین معنی که دکتر مصدق همراه با اعلام نظر خود در مورد مسائل سازمانی رهبری جبهه ملی دوم را نیز (که اکثریت آن در دست گروه محافظه کار بود) بحالت اینکه "در عرض این چند سال جبهه ملی نتوانست کوچکترین قدمی در راه استقلال و آزادی ایران بردارد" (۱) شدیدا مورد انتقاد قرار داد و در واقع عملاً از گروه رادیکال (طی مکاتباتی که در سال ۱۳۴۳ بین سازمان دانشجویان جبهه ملی و دکتر مصدق انجام گرفت) پشتیبانی کرد. با انحلال "جبهه ملی دوم" گروه محافظه کار نه فقط از فعالیت در داخل جبهه ملی، بلکه بسیاری از افراد آن حتی از فعالیت در صحنه سیاست هم کناره گرفته اند. "جبهه ملی سوم" که در واقع از گروه رادیکال (۱) از نامه مورخ ۲۹ اردیبهشت ۱۳۴۳ دکتر مصدق به شورای مرکزی جبهه ملی مندرج در "پیام دانشجویان ارگان سازمان دانشجویان جبهه ملی ایران".

تشکیل شده است، در نخستین اعلامیه خود مورخ تیر ۱۳۴۳، مشی خود را مبارزه بر ضد استعمار و برای احراز استقلال و آزادیهای دموکراتیک اعلام کرد و شعار اصلی خود را "استقرار حکومت ملی هدف جبهه ملی ایرانست" قرارداد.
آنطور که از اعلامیه های گروه اپوزیسیون مذهبی برمیآید، مشی سیاسی این گروه بطور کلی مشابه با مشی "جبهه ملی سوم" است.

۲) جبهه ملی در خارج از کشور

محیط نسبتاً آزاد خارج از کشور، که امکان فعالیت علنی، آشنائی با عقاید گوناگون سیاسی و مکاتب مختلف آید و تلوویژن و برخورد آشکار با نیروهای مختلف سیاسی را فراهم میساخت و ترکیب دانشجویی و روشنفکری این محیط تأثیر مثبت و منفی خود را در اختلافات سیاسی در داخل جبهه ملی و موضع گیری در مسائل سیاسی و آید و تلوویژن باقی گذاشت. در تکامل سیاسی و آید و تلوویژن جبهه ملی در خارج از کشور میتوان مشخصات زیرین را مشاهده کرد:

الف) گرایش بسوی شعارهای سیاسی رادیکال خیلی زود تر و خیلی شدید تر از جبهه ملی در داخل ایران بروز کرد: انتقاد شدید از شاه، انتقاد شدید از امپریالیسم امریکا، تبدیل شعار "حکومت قانونی" به "حکومت ملی"، قبول اشکال "غیر قانونی" مبارزه و در این اواخر حتی قبول "راه قهرآمیز انقلاب" به مشی مسلط در جبهه ملی اروپا و امریکا تبدیل شده است.

ب) کوشش برای یافتن وساختن یک "آید و تلوویژن" برای جبهه ملی سرانجام به طرح و تبلیغ تر "دودنیا" یعنی "دنیای صنعتی و دنیای غیر صنعتی" منجر شده است.

پ) گرایش بسوی افکار سوسیالیستی روز بروز بیشتر میشود. منتهی خصیصه اصلی این گرایش ناپختگی، تشتت و التقاطی بودن آنست. بهمین جهت است که میتوان در جبهه ملی خارج از کشور با افکار سوسیالیست، مکراسی راست، سوسیالیست مکراسی چپ، سوسیالیسم قانون، سوسیالیسم بن بلا، سوسیالیسم ناصر، سوسیالیسم اسلامی، سوسیالیسم کاسترو، مائوئیسم و تکه پاره هائی از مارکسیسم - لنینیسم رو برو شد.

ت) در کنار این گرایش سوسیالیستی یک جناح رفرمیست و ضد کمونیست بویژه در امریکا در وجود گروه هوادار دکتور سیف پور قاطعی همچنان بقعالیت خود ادامه میدهد.

ث) چپ روی و چپ نمائی بویژه در جبهه ملی اروپا در برخورد بمسائل سیاسی ایران و جهان در این اواخر بروج مسلط تبدیل شده است.

ج) سیاست ضد شوروی و ضد توده ای، صرف نظر از زیروم ها، لحن ها، انگیزه ها و بهانه های گوناگون آن یکی از ارکان اصلی سیاست رسمی جبهه ملی رادخارج از کشور تشکیل میدهد. منتهی خصیصه اصلی این سیاست آنست که اگر زمانی از راست این سیاست تبلیغ میشد، اکنون به برکت اختلاف در جنبش جهانی کمونیستی و واگیری بیاماری چپ روی بیشتر از "چپ" و چه بسا مستقیماً از موضع "مائوئیسم" اجرامیگرد.

چ) صرف نظر از گرایشهای راست و چپ و انحرافات گوناگون، محتوی و ماهیت اصلی سیاست و آید و تلوویژن اپوزیسیون غیر توده ای "ناسیونالیسم" است.

"جامعه سوسیالیستهای نهضت ملی ایران"، صرفنظر از آنکه درد ورنانی کوشید برای جلب نیروهای جوان علاقمند بسوسیالیسم و مارکسیسم خود را "مارکسیست" بنامد، ولی در واقع همیشه ایده اصلی خلیل ملکی را که عبارت بود از سوسیال دموکراسی راست، با خصوصیت شدید بر ضد حزب توده ایران و اتحاد شوروی تبلیغ میکرد. خلیل ملکی در دفاع خود در محاکمه آخرینش تمام ماهیت این سیاست را بدون رنگ آمیزی آشکار ساخت تا جایی که کار به استغفار از داشتن هرگونه ایده سوسیالیستی کشید. بدینسان ورشکستگی سیاسی وایدئولوژیک گروه خلیل ملکی، که از مدت‌ها پیش آشکار شده بود، تکمیل گردید.

ولی "جامعه سوسیالیستهای ایرانی در اروپا" راه دیگری در پیش گرفت. این "جامعه" در همانحال که از خلیل ملکی دفاع میکند، در همانحال که سیاست ضد توده ای و ضد شوروی را بشدت دنبال میکند و طبق "فحش نامه" اخیرش که بنام "دفاع از خلیل ملکی" انتشار یافت، صریحاً هدف اصلی مبارزه خود را حزب توده ایران قرار داده است، خود را "مارکسیست - لنینیست" مینامد و اخیراً نیز طرحی برای تشکیل "حزب واحد طبقه کارگر" (تقریباً شبیه طرح انشعابین) عرضه کرده است. ولی صرفنظر از خصلت ضد توده ای و ضد شوروی این "جامعه"، که محتوی واقعی و اصلی سیاست و مجموعه فعالیت آنرا تشکیل میدهد، مارکسیسم - لنینیسم آن نیز چنگی است از رقرمیسیم تماماً مؤثر نیست.

۴) گروه انشعابی از حزب توده ایران

گروه انشعابی از حزب توده ایران که در روزنامه "توده" و روزنامه "توفان" جمع شده از نظر سیاسی وایدئولوژیک تمام و کمال از مشی گروه مائوتسه دون در "انطباق با اوضاع ایران" پیروی میکند. محتوی اصلی سیاسی وایدئولوژیک این گروه، صرفنظر از دفاع و تبلیغ از مشی چپ روانه و دکماتیک و ماجراجویانه گروه مائوتسه دون، خصلت ضد توده ای و ضد شوروی آنست. جالب آنست که اگر در اواصل کار این گروه میکوشید و ابستگی خود را بگروه مائوتسه دون تا آنجا که ممکن است پوشیده نگاهدارد و بهمین منظور ضمن دفاع و تبلیغ از مشی گروه مائوتسه دون، حتی المقدور رستقیه نامی از چین و مشی گروه مائوتسه دون نمیرد و "انتقاد از رهبری" حزب توده ایران و اتحاد شوروی را در پیش گرفته بود، بتدریج بدفاع آشکار از گروه مائوتسه دون پرداخته و مبارزه با حزب توده ایران و اتحاد شوروی را، طبق اعتراف خود (درست مانند "جامعه سوسیالیستها") هدف اصلی خود قرار داده است. جالبتر آنکه گروه "توده" و گروه "توفان" در این زمینه، شاید برای جلب توجه بیشتر الهام دهندگان، باهم مسابقه گذاشته اند!

III - ارزیابی نیروهای اپوزسیون غیر توده ای

۱) جبهه ملی ایران

جبهه ملی به برکت سیاست ملی رهبر خود دکتر مصدق توانسته بود در دوران حکومت دکتر مصدق و تا مدتی پس از کودتای ۲۸ مرداد نفوذ قابل ملاحظه ای کسب کند و به منعکس کننده منافع بورژوازی ملی، خرد بورژوازی و گروهی از روشنفکران وابسته بطبقات متوسط و بطور کلی "ناسیونالیستهای ایران" تبدیل گردد.

شکست ناشی از کودتای نخستین ضربه را به جبهه ملی وارد ساخت، ولی "جبهه ملی دوم" با تجدید فعالیت خود بار دیگر فرصتی بدست آورد تا نیروهای هوادار خود را تجهیز کند و در مبارزه بر ضد رژیم کودتا رهبری نماید. متأسفانه همانطور که دکتر مصدق تصریح کرده است "جبهه ملی دوم" نتوانست از این فرصت استفاده کند در واقع هیچ کار جدی نکرد. درست است که در این دوران فعالیتها و تظاهرات مختلفی انجام گرفت، ولی اولاً بسیاری از این فعالیتها و تظاهرات بدون موافقت و حتی علیرغم میل شورای مرکزی جبهه ملی، و از جانب نیروهای جوان و رادیکال (که همه آنها نیز هوادار جبهه ملی نبودند، بلکه نیروهای چپ و توده ای نیز در

آن شرکت فعال داشتند) انجام گرفت، ثانیاً بتدریج بپروژه اختلافا در مسائل سازمانی و سیاسی ایسن فعالیتها هم فلج گردید. با انحلال "جبهه ملی دوم" و تشکیل "جبهه ملی سوم" انتظار میرفت که تکمان جدیدی به جبهه ملی داده شود. ولی متأسفانه "جبهه ملی سوم" تاکنون فعالیت آشکاری از خود نشان نداده است. در هر حال میتوان گفت که در ایران جمعیت نهضت آزادی ایران، سازمان دانشجویان جبهه ملی ایران، حزب ملت ایران و گروه اپوزیسیون مذهبی سازمانهای خود را دارند و فعال هم هستند، اما هم این سازمانها ضعیف است و هم آن فعالیت.

بادرگشت دکرصدق باید گفت که ضربه د دیگری به جبهه ملی چه در داخل و چه در خارج کشور وارد آمده است. زیرا جای شخصیت و محبوبیت دکرصدق، که هم از نظر سیاسی و هم از نظر سازمانی تقویت کننده جبهه ملی بود، مانع بروز و یا تشدید برخی اختلافات خصوصی و یا سیاسی در داخل جبهه ملی میگردد و حداقل (چون دکرصدق امکان فعالیت نداشت) میتوانست نفوذ معنوی جبهه ملی را حفظ کند، اکنون خالی است. بویژه آنکه دکرصدق همیشه در رأس مترقیترین جناح جبهه ملی قرار داشت و از سیاست مبارزه قاطع در راه آزادی و استقلال ایران و سیاست اتحاد همه نیروهای ملی، صرفنظر از عقاید سیاسی و مسلکی آنها، پشتیبانی میکرد و خود طراح و اجرا کننده این سیاست در داخل جبهه ملی بود.

۲) جبهه ملی در خارج از کشور

جبهه ملی در خارج از کشور توانسته بود نیروهای قابل ملاحظه ای از دانشجویان را - که میدان اصلی فعالیت آنست - بطرف خود جلب کند. ولی بروز و تشدید اختلاف بر سر مسائل خصوصی، سازمانی و سیاسی در داخل جبهه ملی، نداشتن قدرت جاذبه کافی برای جلب نیروهای جوان، کناره رفتن و یا اخراج کردن کسانی که تمایل به همکاری و وحدت عمل با نیروهای توده ای نشان میدادند، بتدریج سازمانهای جبهه ملی در خارج از کشور را تضعیف کرد. در این اواخر جبهه ملی کوشید با استفاده از اختلاف در بین نیروهای چپ و توده ای، با درپیش گرفتن سیاست چپ روانه و نگاه چپ نمایانه، از میان این نیروها "سربازگیری" کند. ولی این کوشش هم نتیجه ای نبخشیده است، چون اگر کسانی از چپ ها وتوده های چپ سابق بخواهند با سازمان جدیدی پیوندند طبیعتاً جبهه ملی را انتخاب نخواهند کرد. بهمین جهت جبهه ملی در خارج از کشور بیش از پیش هواداران خود را از دست میدهد.

۳) سوسیالیستها

سوسیالیستها، چه هواداران خلیل ملکی در ایران و چه پیروان حسین ملک در اروپا، هیچوقت از نظر کمی نیروی قابل ملاحظه ای نبودند. آنچه توجه انظار را جلب میکند سوابق برخی از آنها در نهضت توده ای، دفاع آنها از کمسیستم نسبتاً منظم سیاسی واید تولوزک، فعالیت شدید ضد توده ای و ضد شوروی آنها، تفرقه افکنی آنها بفرقیقت در بین نیروهای ملی و اپوزیسیون و بویژه بین حزب توده ایران و سایر نیروهای ملی بوده و هست.

گروه خلیل ملکی که نه فقط با حزب توده ایران، بلکه با جبهه ملی نیز از مخالفت درآمد، با دفاع تسلیم طلبانه خلیل ملکی در واقع از بین رفته است.

جامعه سوسیالیستها در ایران در اروپا در آغاز فعالیت توانسته بود با ظاهر سوسیالیستی خود گروهی از جوانان را بطرف خود جلب کند. ولی با سیاست آشکار ضد شوروی و ضد توده ای خود پس از مبارزه سیاسی واید تولوزک حزب مایر ضد آن، این گروه را هم از دست داد. در دوران اخیر "جامعه" مانند جبهه ملی کوشید از اختلاف در بین نیروهای چپ و توده ای و از "چپ روی" در بین برخی از آنها و بطور کلی در بین نیروهای اپوزیسیون غیر توده ای استفاده کند و به "سربازگیری" از میان این نیروها بپردازد. ولی هواداران این "جامعه" که اکثراً اکنون دیگر عمیقاً ضد توده ای و ضد شوروی اند بسیار اندکند و نیروی

کمی و کیفی آنها - که از همه نیروهای اپوزیسیون غیرتوده ای ضعیف تر است - نباید با انتشارات منظم آنها و بحثهای سیاسی و تئوریک "منظم" آنها اشتباه کرد.

۴ گروه انشعابی از حزب توده ایران

شعارهای چپ روانه از یکطرف و وجود برخی نارضائی های بجای بیجا در میان توده ایها نسبت بکار حزب از طرف دیگر توانست عده ای از اعضا* و هواداران حزب را جلب کند و سرانجام به انشعاب از حزب بکشاند. ولی با بروز اختلاف در داخل این گروه، که شکل حد آن اخراج گروه سه نفری بود، و گذشت زمان، که ماهیت مشی گروه مائوتسه دون و سیاست چپ روانه، دگماتیک و ماجراجویانه ملهم از ان رابیش از پیش فاش میکند، این سازمان نه فقط موفق بجلب نیروهای جدید نمیشود، بلکه بتدریج نیروهای راکه توانسته بود در شرایط معینی جلب کند از دست میدهد و در آینده باز هم بیشتر از دست خواهد داد. انعکاس این افراد تدریجی را باید در رشد و حمله بحزب توده ایران بعنوان "مانع اصلی" راه به اصطلاح انقلابیون مشاهده کرد. معنی این حرف آنست که مشی حزب ما، که در شرایط بخرنج کنونی در جهان و ایران، بسا اشکال درک میشود، صحت خود رابیش از پیش در صحنه زندگی آشکار میسازد و مبارزه سیاسی واید ثلوثیک حزب ما بر ضد انحرافات گوناگون و بورژوا بر ضد اپوزیسیسم و رویزیونیسم "چپ" اثرات خود رامیبخشد.

تذکار این نکته لازم است که این ارزیابی مربوط به نیروهای فعال و متشکل در سازمانهای اپوزیسیون غیرتوده ای است. برای ارزیابی نیروهای بالقوه اپوزیسیون غیرتوده ای باید طبقات و قشرهای راهم در نظر داشت، که این سازمانها در خطوط کلی خود منعکس کننده منافع، تمایلات، نظرات و روحیات آنها هستند. اگر بدلائل گوناگون عینی و ذهنی سازمانهای اپوزیسیون غیرتوده ای ضعیف هستند و برخی از آنها ضعیف تر هم میشوند و این ضعف در ناآگاهی و عدم تحرک طبقات و قشرهای بالقوه پشتیبان آنها تا عمیر منفی میکند، ناآگاهی و عدم تحرک این طبقات و قشرها نیز متقابلا تا عمیر منفی خود را در سازمانهای اپوزیسیون غیرتوده ای میبخشد و مانع آن میشود که این سازمانها براه اختلافات داخلی خود غلبه کنند، مستحکم شوند، از انحرافات گوناگون بری گردند و ناسیونالیسم مترقی و نیرومندی را منعکس سازند.

IV - مسئله جبهه متحد ملی

موانع تشکیل جبهه متحد ملی

نخست باید تاکید کرد که سیاست حزب توده ایران در مورد تشکیل جبهه متحد ملی در اساس خود تخیری نکرده است. حزب ما بر پایه تحلیل علمی جامعه ایران همچنان معتقد است که برای پیروزی انقلاب ملی و دموکراتیک در ایران باید طبقات و قشرهای ملی و ضد امپریالیست: کارگران، دهقانان، خرده بورژوازی و بورژوازی ملی در یک جبهه بر اساس برنامه مشترک مبارزه متحد شوند. استخوان بندی این جبهه نیز اتحاد کارگران و دهقانان است. شایان تصریح فقط این نکته است که حزب ما با اینکه بسرکردگی طبقه کارگر در انقلاب ملی و دموکراتیک اعتقاد دارد و برای تحقق آن مبارزه هم میکند، ولی شرط تشکیل جبهه متحد ملی را در این مرحله از انقلاب سرکردگی طبقه کارگر قرار نمیدهد. زیرا معتقد است که تحقق این سرکردگی هم وابسته به عوامل ذهنی است: سیاست درست حزب طبقه کارگر، مبارزه آن برای اجرای این سیاست درست؛ و هم وابسته به عوامل عینی: نیروی طبقه کارگر، اندازه قدرت و چگونگی سیاست نیروهای غیر پرولتری و نحوه تکامل مبارزه. بنابراین مسئله سرکردگی را در این مرحله از انقلاب از پیش نمیتوان تعیین کرد و شرط اتحاد قرار داد، زیرا تا کامل حوادث و تحقق اتحاد و اعمال سرکردگی فقط بسته به تمایلی حزب طبقه کارگر نیست.

روشن است که طبقات و قشرهای ملی و ضد امپریالیست مستقیما و بلاواسطه با هم متحد نمیشوند،

بلکه اتحاد آنها با واسطه سازمانهای سیاسی منعکس کننده منافع آنها انجام میگردد. بهمین جهت حزب توده ایران با پیگیری سایر سازمانهای ملی و در مسائل مشخص همه نیروهای اپوزیسیون را به اتحاد دعوت میکند.

باکمال تأسف باید گفت که این کوشش صادقانه و بیگرو ضرور حزب ماننچ لانز را بیار نیسا و رده است. البته باید خاطر نشان ساخت که بویژه در سالهای اخیر در مسائل مشخصی مانند آزادی زندانیان سیاسی و مبارزه بر ضد ترور و اختناق در کشور وحدت عمل معینی بین نیروهای اپوزیسیون بوجود آمده و ثمرات مثبتی هم بیار آورده است. بویژه باید تأکید کرد که حزب ماتمام امکانات خود را در این زمینه بیدریغ در اختیار سایر نیروهای ملی گذاشته است. به جرات میتوان گفت که نقش ارگان تبلیغاتی حزب ما "راد پوی بیگ ایران" در دفاع از متهمان و زندانیان سیاسی، صرف نظر از عقیده آنها، و بخصوص در آگاه کردن مردم ایران از مبارزاتی که در این زمینه هادر خراج انجام گرفته و همچنین در مطلع ساختن مردم از نظرات سایر نیروهای ملی، با خواندن اعلامیه ها، پیام ها و مقالات روزنامه های آنان قاطع بوده است. بسا اینهمه باید تصدیق کرد که ما هنوز از مرحله اتحاد واقعی و بزرگ بین نیروهای ملی بدوریم. موانع تشکیل جبهه متحد ملی چیست؟

نخست باید گفت که گرچه بین نیروهای گوناگون اپوزیسیون غیرتوده ای و حتی در داخل برخی از سازمانهای اپوزیسیون غیرتوده ای هم اختلاف هست و این خود مانعی در راه اتحاد بشمار میرود، ولی وقتی ما از جبهه متحد ملی سخن میگوئیم بویژه مقصود ما اتحاد بین حزب توده ایران و سایر نیروهای ملی و دموکراتیک است.

بطور کلی اکنون ضعف عمومی جنبش ملی و ضد امپریالیستی ملت ایران، ضعف حزب توده ایران و ضعف سایر سازمانهای ملی از عوامل عینی هستند که در برابر اتحاد این نیروها مانع ایجاد میکنند. ولی علاوه بر این عوامل ذهنی هم وجود دارد که از گذشته ریشه گرفته و اکنون نیز با اشکال نوینی بروز میکنند. از اشتباهات حزب توده ایران و سوء تفاهات و سوء ظن ها و بدبینی های ناشی از آن که بگذریم، مهمترین عامل ذهنی را باید روحیه ضد توده ای و ضد شوروی موجود در نیروهای اپوزیسیون غیرتوده ای شمرد که در واقع منشأ اصلی آن "انٹی کمونیسم" بمعنای واقعی و ماهوی این کلمه است. این سیاست اکنون ظاهر فریبنده ای بخود گرفته، بهمین جهت بغرنجتر و خطرآن بیشتر و بنابراین مبارزه با آن هم مشکل تر و هم لازم تر است. زیرا زمانی نیروهای ضد کمونیست، که در ایران بطور مشخص بر ضد حزب توده ایران و اتحاد شوروی مبارزه میکردند، آشکارا مخالف خود را با کمونیسم ابراز امید داشتند یعنی از "راست" حمله میکردند. ولی اکنون که به برکت اختلاف در جنبش جهانی کمونیستی و بروز چپ روی کسانی هم که خود را "انقلابی" و "کمونیست" مینامند به اتحاد شوروی و حزب توده ایران حمله میکنند و حتی آنها را هدف اصلی مبارزه خود قرار میدهند، میدان وسیعی برای عناصر مرتجع و ضد کمونیست، برای کسانی که با امپریالیسم و یوسیویر با امپریالیسم امریکا و سازمان جاسوسی آن و سازمان امنیت ایران نیز ارتباط دارند باز شده است تا از این آب گل آلود ماهی بگیرند. وقتی جبهه ملی، گروه انشعابی، جامعه سوسیالیستها و همه گروهها و عناصری که خود را "ملی"، "چپ" و "انقلابی" مینامند، یکصدا و تحت شعرا و واحدی به حزب توده ایران و اتحاد شوروی حمله میکنند و در واقع "جبهه متحدی" در این زمینه تشکیل داده اند، بسیار ساده است که عناصر چپ نما، مشکوک و ضد کمونیست هم که هیچگاه هدفی جز مبارزه با حزب توده ایران و اتحاد شوروی نداشته اند، در این "اتحاد نامقدس" شرکت کنند و زهر خود را بریزند. مگر رسوائی جدید سازمان جاسوسی امریکان نشان نداد که حتی سازمانهای "لیبرال"، "چپ" و "سوسیالیست" هم پول میگیرند تا بهر شکل که میتوانند با کمونیسم مبارزه کنند و در این مبارزه "اجازه دارند" حتی با "امپریالیسم امریکا" هم "مبارزه" کنند؟! بهمین جهت هر آدم منصف و واقع بین و بیغرض باید ببیند که این کارزار تبلیغاتی و این مبارزه سیاسی واید ثولوزیک که بویژه در این اواخر برسر "روابط ایران و شوروی" بر ضد

حزب توده ایران و اتحاد شوروی برآه انداخته شده بچه کسی نفع میرساند و بزبان چه کسی تعام میشود؟ این تفرقه و خصومت که هرروز شکلی بین حزب توده ایران و سایر نیروهای ملی دامن زده میشود سرانجام آب به آسیاب چه کسی میریزد؟ مگر همین چند سال پیش نبود که سازمان امنیت برای تشدید سو تفاهم و نفاق بین حزب توده ایران و جبهه ملی حتی روزنامه مردم را جعل کرد؟

دکتر مصدق هنگامیکه "جبهه ملی دوم" را مورد انتقاد قرار میداد بوجد "از ما بهتران" در "شورای مرکزی جبهه ملی ایران" (۱) اشاره کرد و در همان حال همیشه و بویژه در اواخر عمر خود همه نیروهای ملی را به اتحاد دعوت مینمود. خوبست کسانیکه راه خود را "راه مصدق" میدانند هم "آن" اشاره و هم به سیاست اتحاد دکترمصدق عمیقتر توجه کنند.

در هر حال متأسفانه باید گفت تازمانی که سیاست ضد توده ای و ضد شوروی در بین نیروهای اپوزیسیون غیرتوده ای مسلط است، اتحاد بین حزب توده ایران و سازمانهای اپوزیسیون غیرتوده ای موجود غیرممکن است. بهمین جهت نه فقط وظیفه حزب ما، بلکه وظیفه همه میهن پرستان واقعی است که با این سیاست بهر شکلی که درآید و بهر بهانه و تحت هر عنوانی که باشد مبارزه کنند تا اتحاد بزرگ ملت ما که کلید اصلی پیروزی اوست عملی گردد.

دوگرایش نادرست

عملی نشدن اتحاد نیروهای ملی پس از سالیان دراز مبارزه موجب بروز دوگرایش نادرست در بین نیروهای چپ و هواداران حزب توده ایران شده است. گروهی باتکیه به سیاست ضد توده ای و ضد شوروی اپوزیسیون غیرتوده ای معتقد اند که مبارزه برای تشکیل جبهه متحد ملی بیفایده است و حزب باید ضمن مبارزه شدید با این نیروها در فکر مبارزه مستقل خود باشد. منشاء این گرایش نادرست بطور عمده دو چیز است: نخست این تصور نادرست که گویا طبقه کارگر و حزب وی میتواند به تنهایی و مستقلاً انقلاب کنند و بنابراین احتیاجی به نیروهای دیگر ندارند و اگر هم نیازی باشد وقتی طبقه کارگر پیروز شد نیروهای دیگر خود بخود بد نیال وی خواهند آمد. در حالیکه طبقه کارگر در هیچ انقلابی، نه در انقلاب سوسیالیستی و نه بطریق اولی در انقلاب ملی و دموکراتیک نمیتواند به تنهایی عمل کند و پیروز شود. حتی نیروهای دهقانان هم که از نظر کمی عمده است و بهمین جهت جزء استخوان بندی جبهه متحد ملی بشمار میرود، کافی نیست. یک انقلاب واقعا توده ای که وظیفه ساختمانی آن در جامعه پس از انقلاب براتحاد و شوارتر و مهمتر از وظیفه تخریبی آنست، باید بتواند تمام زحمتکشان و همه نیروهای واقعا ملی و ضد امپریالیست را بدور خود جمع کند و در یک اتحاد عظیم میهنی پیوند دهد. فقط در اینصورت است که میتوان به پیروزی انقلاب و به سر رساندن انقلاب مطمئن بود. دوم اینکه پروسه اتحاد بخودی خود، حتی اگر عوامل مساعد هم فراهم باشد، طولانی و دشوار است. زیر طبقات و قشرهایی که بالقوه متحد یکدیگرند بویژه در جامعه عقب ماندگان مانند ایران، برای اینکه به آگاهی برسند و بلزوم اتحاد و مبارزه متحد واقف گردند، باید از مبارزات گوناگون و متعدد دی بگذرند، باید تجربه شخصی کسب کنند و گام پیش روند، باید در سازمانهای صنفی و سیاسی خود مشکل شوند تا به اتحاد بزرگ برسند. حال اگر عوامل نامساعد را هم، آنطور که متأسفانه در تکامل نهضت ما پیش آمده، در نظر بگیریم آنوقت دشواری باز هم بیشتر و مدت باز هم طولانی تر میشود. بنا بر این در مبارزه برای تشکیل جبهه متحد ملی باید مانند هر مبارزه انقلابی دیگر حوصله داشت و پیگیری بود. فقط بدینصورت است که میتوان عوامل نامساعد را از بین برد، موانع را برطرف کرد، نیروهای مخالف اتحاد را منفرد ساخت و سرانجام اتحاد را عملی نمود.

گرایش نادرست دیگر آنست که گروهی پیشتهما می کنند برای جلب سایر نیروهای ملی موقتاً در باره

برخی مسائل مورد اختلاف امتیاز داده شود و یا حداقل سکوت شود. در اینجا این سؤال مطرح میشود که این مسائل مورد اختلاف چیست؟ حزب ما همیشه برای گذشت در مسائلی که ماهیت اصولی نداشته اما ده بوده و همواره کوشیده است که بجای تکیه بر موارد اختلاف به نقاط مشترک تکیه کند. درست بهمین جهت است که ما علیرغم حملات خصمانه و ناروا و حتی گاه نامسازا گوییهائی که نسبت به ما انجام میگردد، خون سردی و متانت خود را از دست نمیدهم، زیرا عده راد رنظر میگیریم و مطمئنیم که این سیاست سرانجام پیروز خواهد شد. ولی در همان حال نباید انتظار داشت که ما بخاطر اتحاد از اصول صرف نظر کنیم. این در واقع اتحاد نیست، تسلیم است و تازه معلوم نیست حد آن کجاست. اتحاد با حفظ استقلال سازمانی، موضوع ایدئولوژیک و بر اساس هدف مشترک انجام میگردد. در غیر این صورت اگر تسلیم باشد که بمعنی تحلیل رفتن یکی در دیگری است و اگر تاکتیک باشد در اولین فرصت اتحاد بهم خواهد خورد. بهمین جهت فقط اتحادی که با رعایت استقلال سازمانی و ایدئولوژیک و بر اساس هدف مشترک باشد، عملی و پایدار است. مثلا اگر بمای پیشنهاد کنند که بخاطر اتحاد یا باصطلاح بعضی ها برای نشان دادن "استقلال" خود در حملاتی که اکنون به اتحاد شوروی از جانب برخی از نیروهای اپوزیسیون انجام میگردد شرکت کنیم و یا "انتقاد" کنیم و یا حداقل در مقابل این حملات ساکت باشیم و به پاسخ گوئی نپردازیم ما این پیشنهاد را قویا رد میکنیم، زیرا ما نه فقط بر اساس انترناسیونالیسم پرولتری حفظ و تحکیم بهترین روابط دوستانه با اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی را وظیفه خود میدانیم، بلکه معتقدیم که کوشش برای ایجاد و حفظ و تحکیم این مناسبات عمیقاً منفع مصالح ملی ماست و بهمین جهت میطلبیم که سایر نیروهای ملی نیز سیاست ضد شوروی خود، که مستقیماً بریان نهضت ملی و ضد امپریالیستی ملت ایرانست، پایان دهند و راه دوستی با اتحاد شوروی همسایه بزرگ سوسیالیستی ما را در پیش گیرند.

جناح راست و جناح چپ

ارزیابی نادرست دیگری نیز از چگونگی جناح راست و جناح چپ در اپوزیسیون غیرتوده ای و بویژه در جبهه ملی بوجود آمده است. برخی از هواداران حزب معمولاً به آنها که شدید تر بشاه و امپریالیسم حمله میکنند و طرفدار سوسیالیسم و راه قهرآمیز انقلاب اند، جناح چپ میگویند و کسانی را که در زمینه ها ملایم ترند جناح راست مینامند. درست است که گرایش به افکار سوسیالیستی، اتخاذ روش قاطع در برابر شاه و امپریالیسم و هواداری از روشهای انقلابی بطور کلی نشانه ای از "چپ" بودن است، و برعکس. ولی در شرایط کنونی مطلب بخرنج ترازا نیست. دیدیم که کسانی خود را مارکسیست - لنینیست مینامند ولی با آنها حزب مارکسیست - لنینیست میهن ما، حزب توده ایران مبارزه خصمانه ای را در پیش گرفته اند. دیدیم که کسانی خود را سوسیالیست و انقلابی میدانند ولی با اتحاد شوروی، نخستین و بزرگترین کشور سوسیالیستی، مهد انقلاب کبیرا کتبر دشمنی میورزند. بنابراین نمیتوان و نباید چپ روی را با "چپ" بودن و "چپ نمائی" را با انقلابی بودن یکی دانست. باید دید سیاست و روش هر فرد و هر سازمان بطور مشخص و عینی و در عمل، صرفنظر از حرفها و شعارهای فریبنده، منفع کیست و چیست؟ بنظر ما در شرایط کنونی ایران دو مملکت عده برای آنکه بدانیم چه کسی واقعا عملاً در جناح چپ و یا راست قرار دارد، موجود است: نخست آنکه صادقانه، جسورانه و واقع بینانه و بیگیرانه برای خاتمه دادن به رژیم ضد ملی و ضد دموکراتیک کنونی مبارزه کند. دوم آنکه با صداقت و بیگیری در راه اتحاد همه نیروهای ملی و قبل از همه اتحاد حزب توده ایران با سایر نیروهای ملی بکوشد. اگر کسی مثلاً در جبهه ملی طرفدار قیام مسلح و انقلاب سوسیالیستی باشد، ولی با حزب توده ایران و اتحاد شوروی مبارزه کند، ما اگر او را ضد کمونیست و چپ نمائی و در نتیجه "راست" ندانیم، حداقل "چپ رو" میدانیم نه "چپ". بهمین ترتیب اگر کسی نه مدعی سوسیالیست بودن و نه هوادار راه قهرآمیز باشد ولی بخواهد و بکوشد همراه با همه نیروهای ملی و از جمله حزب توده ایران برای ایرانی آزاد و مستقل مبارزه کند، میهن پرست واقعی است و در جناح چپ قرار دارد.

ملاحظه میشود که چپ بودن و یاراست بودن به ادعائیت، به عمل است.

وظایف حزب ماد رراه تشکیل جبهه متحد ملی

وظایف حزب ماد رراه تشکیل جبهه متحد ملی از واقعیتی که در برابر ما قرار دارد ناشی میشود. واقعیت آنست که برای نیل به پیروزی در انقلاب ملی و دموکراتیک، کلید اصلی اتحاد همه نیروهای ملی، ضد امپریالیست و دموکرات است. بنابراین حزب ما همچنان بکوشش صادقانه و پیگیر ضرور خود در این زمینه ادامه خواهد داد. در همانحال واقعیت آنست که بر سر راه اتحاد مانعین و ذهنی متحدی وجود دارد، که بدون برطرف کردن آنها، تحقق اتحاد ممکن نیست. بهمین جهت حزب ما باید اولاد تحکیم و تقویت سازمان خود و وحدت اندیشه و عمل در این سازمان بکوشد. ثانیاً تمام نیروی خود را برای متشکل کردن و متحد ساختن توده هاد رجریان مبارزه بخاطر هدفهای صنفی و سیاسی بکاراندازد. ثالثاً بمبارزه سیاسی واید پولوژیک وسیع، منظم و مداومی برای غلبه بر تشنت فکری، انحرافات گوناگون سیاسی واید پولوژیک و آنتی کمونیسم در نهضت بطور اعم و در بین نیروهای اپوزیسیون غیر توده ای بطور اخص بپردازد. رابعاً علیرغم مشکلات و موانع موجود با حد اکثر واقع بینی و نرمش از هر فرصتی برای تأمین وحدت عمل همه نیروهای اپوزیسیون استفاده کند. فقط در اینصورت است که میتوان، البته با داشتن حوصله و تحمل دشواریها، به این آرزوی بزرگ یعنی تشکیل جبهه متحد ملی جامعه عمل پوشید. سنت درخشان حزب ما نشان داده است که مبارزان حزب ما از هیچ کوششی در راه تحقق این هدف دریغ نخواهند کرد.

ارد بیبهشت ماه ۱۳۴۶

مرغی از فراز کوهی ستاره پامدادی را بیدید. پنداشت
دانه زرین است. طمع ورزید. به آهنگ در رودنش بال گشود و
به پرواز درآمد. دیری پرید تا بالش فرسود. در این دم ابهر
سیاهی آن ستاره را فرود بلعید. مرغ، فریب خویشتن را، گفت
"براستی که ان دانه زرین سیعغ، سالار پرندگان، را سزاتر
است"، و زی فرود پرید.

مرغ و ستاره

نظری به وقایع چین

وقایعی که در چین تحت عنوان پرسروصدای "انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاری" روی داده و میدهد تاکنون از مراحل عدیده ای گذشته است. جریان این "انقلاب" بشکل کمابیش آشکار خود از مه ۱۹۶۶ آغاز میشود ولی عملاً از سپتامبر این سال اوجی خاص میگردد. شناگری مائو در خون خه و "انتقاد از خود" پرمذلت نویسنده ومورخ سالخورد گوموژو سرآغاز شگرف این عجیب ترین واسف انگیز ترین فصل جنبش کمونیستی جهانی است. تحت عنوان مبارزه بزبان "چهارکهن" و بسود "چهارنو" (در زمینه عادات، آداب، فرهنگ و آندیشه) مدارس تعطیل شد و سیل دانش آموز و دانشجو بنام گارد سرخ (خون وی بین) خیابانهای شهرهای چین، بویژه پکن راملوساخت. تغییراتی پس از جلسه کمیته مرکزی در ترکیب هیئت سیاسی حزب روی داد و از همان اوان معلوم شد که لیوچائوسی از آماجهای مهم "انقلاب" است و همان کسی است که در یکسال اخیر ضمن عنوان تاریک "گروه ناچیز قدرتمندان حزبی که راه سرمایه داری در پیش گرفته اند" از وی یاد میشود است. در همین مرحله است که رجال معروف حزب و دولت و ارتش مانند پین چن، لودین ئی، چویانگ، لوزوئی چن و دیگران به اتهام تدارک کودتای ضد انقلابی طرد میشوند ومورد انواع اهانت ها و تحقیرها قرار میگیرند. این دوران، دوران میتینگ های میلیونی خون وی بین ها، رژه دیدنهای مائوسه دون، اعلام "ولایتعهد" لنین پیائو، زدن و کوبیدن و شکجه های سرپائی ومحاکمات خود سرانۀ توی خیابانی است. امروز حتی متعصب ترین مائوئیست ها قبول دارند که در این دوران اعمال شرمنده ای انجام گرفته است ولی البته مائوئیست (اگرچه عجیب و مضحك است) و لسی بهر جهت کتاه این اقدامات را بگردن لیوچائوسی و دن سیائوین می اندازند! از همان آغاز معلوم شد که علاوه برلین پیائو سه تن دیگر: چن بڈا - منشی مائو، کان شن - رئیس پلیس سری و تسزبان تسزین (چیانگ چیپنگ) - همسر مائو در کارگردانی حوادث دست دارند. یکی از آن افرادی که مائو با امید وارد هیئت سیاسی ساخت ولی بزودی از او روی تافت تا عود چود بپرسابق کانتن است. از اوئل ژانویه ۱۹۶۷ "انقلاب فرهنگی" وارد مرحله دیگری شد. دکتار "گارد سرخ" (خون وی بین) پدیده تازه ای وارد میدان میشود - تسزائوفان یا عصیانگران یعنی مجموعه ای از مردم سالند همراه با کارمندان وزارت امنیت. هدف در زیرآتش گرفتن ستادها یا کمیته های حزبی است. درگیری بین مائوئیست ها و حزب و سازمانهای اتحادیه و بخشهای وزارت در سراسر چین آغاز میشود. جهانیان می بینند که مائوئیست ها با آنکه دستگاه های مطبوعاتی و تبلیغاتی را در تحت کنترل دارند و یگانه سخنگوی رسمی هستند، بهیچوجه نیسروزی

مسلمی بشمار میروند و حتی در مجموع جامعه و حزب در اقلیت هستند. این حادثه عجیب و غم انگیز روی می دهد که لیدر يك انقلاب با تمام قوا دست بکو بیدن و خورد کردن آن حزبی میزند که رهبری این انقلاب و بنیادگذار چین خلقی است. معلوم شد غیر از مائو و یارانش لیدرهای دیگر حزب و دولت یا در اپوزیسیون یا در حالت بیطرفی قرار دارند و پیگیرترین مدافع مائو همسر او چیانگ چینگ است. در این مرحله است که مائوئیست ها تظاهرات فوق العاده خشنی را علیه کارکنان سفارت شوروی بصحنه می آورند. این یکی از شرم آورترین صفحات "انقلاب" است. و نیز در این مرحله است که پس از هفده سال انقلاب شعار "تصرف قدرت حاکمه" بمیان می آید، ولی از آغاز مارس ۱۹۶۷ حوادث رنگ دیگری بخود میگیرد و نخست و ز پس چوئن لای بانقش تعدیل و آرام کردن وارد عرصه میگردد. اختلال تولید و راه آهن و تولید کشاورزی، نزدیک بودن کشت بهاره، منطقی چوئن لای را که خواستار انضباط بود، بر دیگر مائوئیست های تند رو و افراطی چهرنده میسازد. بآنکه قرار بود با "اکونومیسیم" یعنی مقدم شمردن عوامل اقتصادی بر سیاست مبارزه شود، عملاً عامل اقتصادی بر سیاست می چرپد. در این دوران انتقادات صریحی حتی از زبان چن بدا و چیانگ چینگ در باره طرز رفتار گارد سرخ در ماههای اولیه "انقلاب فرهنگی" می شنوم. قرار شد مدارس باز شود و همه بستر تحصیل و بسر کار باز گردند. عسده ای از سازمانهای گارد سرخ و عصیانگران منحل میگردد. شعار تصرف قدرت حاکمه و تشکیل کمون از تیپ کمون پاریس که در مرحله قبلی با حرارت بمیان آمده بود با حرارت از میان می رود. بنظر میرسد که آنها از آسیابها در کار افتادن است، ارتش به ایجاد نظم و انضباط در بنگاههای صنعتی و دهات می پردازد. ولی باردیگر جناح افراطی مائوئیست از آغاز آوریل کار را بدست میگیرد و تناقضات و تصادمات فوران نموده تشدید میگردد. این بار نام مخالفین مائو - لیوچائوسسی، دن سیاووپین، جوتو، هولونگ، چن ئی و دیگران آشکارا بمیان می آید و روزنامه "دیواری (داتسزی باؤ) و میتینگ های عظیم مجازات خائنین را می طلبیند و خونتسی از "اتحاد مثلث" گارد سرخ، عصیانگران و ارتش دم میزند و شعار ایجاد "کمته ای انقلابی" مبتنی بر اتحاد مثلث و خورد کردن کمته های حزبی بمیان می آید. چی پن یو یکی از ثغورسین های اساسی انقلاب فرهنگی آشکارا علیه لیوچائوسسی مقاله مینویسد و او را خروشچف چین، "غلف هرز" و "رئیس باند سیاه" میخواند و آثار او را سرشار از ایدالیسم و سپیریئوالیسم معرفی میکند و زن مین ری باؤ مینویسد: "وقت آن رسیده است که نبرد قطعی بین پرولتاریا و بورژوازی انجام گیرد. نبرد دشوار است ولی شکست دشمنان ناگزیر است. انقلاب بیسوز جهان باید عمیقاً آگاه باشند که رسالت تاریخی آنها در انقلاب فرهنگی چیست." و اما در باره این رسالت فرهنگی روزنامه "خون وی بین باؤ" ارگان گارد سرخ در مقاله ای تحت عنوان "۱۴ مسئله جنبش در شرایط کنونی" عیناً چنین مینویسد: "آزاد کردن بشریت و دگرگون کردن سرپای جهان بکمک اندیشه های مائوئوسه دون وظیفه زندگی همه خون وی بین هاست. از آنجا که گارد های سرخ سرانجام خواهند جنگید، ما ذخیره نیرو مند ارتش رهائی بخش خلق هستیم. بایستی برای اجراء جنگ جهانی

آماده شد. انقلاب کبیر فرهنگي پرولتری ترین بزرگ جنگی برای تدارک اجراء جنگ خلقی است. * کاملا پیدا است که در پس این عبارات چه اندیشه ماجراجویانسه هرژونستی و سطره طلبی خفته است. تراژدی ادامه دارد و پایان آن روشن نیست.

مقاله زیرین خلاصه ایست از نوشته آکادمیسین فدوسه یف در باره مائوتسیم که پرچم "انقلاب فرهنگی پرولتری" است و برخی مسائل پیدایش وضع نگرانی آوری را که اکنون در چین میگذرد روشن میسازد.

"دنیا"

مارکسیسم و مائوتسیم

شکستی که اتحاد شوروی و سایر ملل صلحدوست به آلمان فاشیسم و میلیتاریسم ژاپن وارد ساختند محرک نیرومندی برای جنبشهای آزاد بیخشم ملی در سراسر جهان بود.

خلق چین برهبری حزب کمونیست در نبرد پرشور با امپریالیسم و نیروهای ارتجاع داخلی انقلاب ملی و دموکراتیک را بانجام رسانید. حزب کمونیست چین و لیدرهای آن توانستند توده های وسیع را بخاطر آزادی ملی واجتماعی و در راه قلع و قمع نیروهای ضد انقلابی چان کایشک و امپریالیستهای امریکائی بمبارزه برانگیزند. پیروزی در این مبارزه مردم چین امکان داد تا تحت رهبری حزب کمونیست به مرحله انقلاب سوسیالیستی گام گذارند. اتحاد شوروی و زحمتکشان تمام کشورها پیروزی خلق چین را بگریه تنهیت گفتند و از خلق چین پیوسته پشتیبانی میکردند. حزب کمونیست چین در جنبش کمونیستی جهانی دارای اعتبار و احترام عظیم بود.

ولی اکنون گروهی از لیدرهای چین بسرکردگی مائوتسه دون اکثر رهبران و کادرهای حزبی را که در سالهای جنگ آزاد بیخشم ملی و دوران ساختمان سوسیالیسم تمام سنگینی مبارزه را بردوش داشتند، در مظان اتهام و تحت تعقیب قرار داده است. این گروه منافع حیاتی کارگران و دهقانان را پایمال میکند، روشنفکران راحت فشار میگذارد و برجسته ترین نمایندگان آنان را مورد تحقیر و تمسخر قرار میدهد. این گروه بجای آنکه لیه تیز مبارزه را متوجه امپریالیسم سازد، انرا علیه اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی، علیه حزب کمونیست اتحاد شوروی و تمام احزاب کمونیست بکار میرد. سیاست انشعابگرانه ایندسته از رهبران چین و حدت نیروهای انقلابی جهان را متزلزل ساخته به جنبش آزاد بیخشم ملی لطمه وارد میآورد. اقدامات این گروه به نفع امپریالیسم و پیش از همه امپریالیسم امریکاست.

علت چنین چرخشی در سیر حوادث چیست؟ پیش از همه باید خاطر نشان ساخت که مائوتسه دون و هواداران او در مرحله مبارزه آزاد بیخشم ملی به حزب کمونیست روی آوردند. در این مرحله نیروهای مختلف طبقاتی و گروههای مختلف سیاسی در مبارزه شرکت دارند و میان گروههای اجتماعی و لیدرهای سیاسی در مورد تحولات اجتماعی و طرق و شیوه های ساختمان سوسیالیسم هنوز مرز بندی انجام نگرفته است.

شکست چان کایشک و تصرف حکومت از طرف توده های مردم بسرکردگی طبقه کارگر راه را برای تحولات سوسیالیستی هموار نمود. بطوریکه میدانیم هنگام گذار به سوسیالیسم مقاومت عناصر بورژوازی و

خرده بورژوازی شدت می یابد. ولی رهبران چین نتوانستند در این مرحله با روحیات بورژوازی و خورده بورژوازی بمقابله بپردازند و خود تسلیم ناسیونالیسم خرده بورژوازی شدند. خصوصیات جامعه چین که در آن قشرهای خرده بورژوازی تسلط دارند و پرولتاریای صنعتی کم شمار است، تأثیر سو خود را با قسی گذارد. تا ۳۰ سال پیش در چین شوونیم عظمت طلبانه رانیز باید مورد توجه قرار داد. در دسامبر سال ۱۹۶۵ در سرمقاله روزنامه "زن مین ژیبائو" گفته میشود: «ما چینی ها باید کاملاً بخاطر داشته باشیم که درد و رنج سلاطین خان، تان، مین و تسین کشور ما نیز یک امپراطوری عظیم بود. اگرچه طی تقریباً ۱۵۰ سالی که از نیمه دوم قرن ۱۹ میگذرد کشور ما در معرض تجاوز قرار گرفت و به نیه مستعمره بدل شد و کشور ما هنوز هم از لحاظ اقتصادی و فرهنگی یک کشور عقب مانده است، ولی چنانچه شرایط تخییر یابد، تمایلات شوونیم عظمت طلبانه، اگر با آن مبارزه نشود، خطری بزرگ ببار خواهد آورد. باید گفت که این خطر هم اکنون نیز در میان برخی از کارکنان ما بروز کرده است.» ولی گروه ما عوتسه دون نه فقط باین هشداریاش توجه نکرد، بلکه در شرایط حدت مبارزات طبقاتی در مرحله گذار خود منادی شوونیم عظمت طلبانه و اوانتوریسم خرده بورژوازی گردید.

خصوص در همین مرحله گذار از مناسبات سرمایه داری و ماقبل سرمایه داری به مناسبات سوسیالیستی بود که ما عوتسه دون هرچه بیشتر از مشی اساسی حزب کمونیست چین و مشی اساسی جنبش جهانی کمونیستی دور شد.

تجربه تاریخ حاکی است که در زمان تحولات جدی در نظام اجتماعی کهنه، اوانتوریسم انقلابی که انعکاس روحیه خرده بورژوازی خشمگین است، شدت می یابد. در عین حال سرگیجه از کامیابیهای ناشی از تحولات انقلابی باترس از دشواریهای ناشی از ساختمان سوسیالیسم، بخصوص در یک کشور عقب مانده، با هم درمی آمیزد. در چنین شرایطی است که برای حل تمام مسائل سیاست جهانی و معضلات داخلی با یک ضریب، برای گذشتن از تمام مراحل ضروری با یک جهش و برای رسیدن به "دنیای کمونیسم" با یک یورش، تلاشهای مافوق انقلابی بعمل می آید.

تاریخ نمونه های بسیاری را می شناسد که در آن کسانی که در جنبش آزاد بیخش ملی یار انقلاب بورژوا-دموکراتیک و حتی در انقلاب سوسیالیستی شرکت داشته اند، هنگام گذار به مرحله تکامل سوسیالیستی نسبت به کمونیسم در مواضع خصمانه قرار گرفته اند. تحول انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی پروسه بخرنج و مرحله تاریخی بزرگی است که در آن تغییر آرایش جدی در نیروهای طبقاتی بعمل می آید. برای احزاب و رهبران خرده بورژوازی، این مرحله یک مرحله چرخش و دگرگونی است. همه انقلاب بیون خرده بورژوا در مرحله گذار به تحولات سوسیالیستی نمیتوانند شایستگی لازم از خود بروز دهند. در همین مرحله است که آشکار میشود که این افراد انقلابیون پرولتاری و مارکسیست - لنینیست نبوده، بلکه ایدئولوگهای بورژوازی و خرده بورژوازی هستند. شکست سیاسی و تخییر سیمای این قبیل افراد امری تصادفی نبود، بلکه معلول موضع طبقاتی، نظریات تئوریک و چگونگی درک آنان از سیاست و تاکتیک است. لذا سقوط ننگین ما عوتسه دون نتیجه اشتباهات جدی گذشته و عقب نشینیهای معین از مواضع مارکسیسم نیست، بلکه نتیجه فلسفه نادرست و خط مشی سیاسی نادرست اوانتوریسم خرده بورژوازی است.

انشاعبران چین ما عوتسیم را مرحله "عالی" تکامل مارکسیسم اعلام کرده اند. اگرچه ما عوتسه دون برخی آثار مارکسیستی را مطالعه کرده و حتی در برخی موارد نظریات مارکسیستی ابراز داشته است، ولی نظریات وی من حیث المجموع بابتدال کشیدن مارکسیسم و تجدید نظر در آن از موضع ناسیونالیسم و اوانتوریسم خرده بورژوازی بوده است.

ما عوتسیم ماتریالیسم دیالکتیک را با سفسطه و شیوه التقاطی، درک مادی تاریخ را با اولونتاریسم و تئوری مبارزه طبقاتی و تئوری انقلاب را در واقع با درک میلیتاریستی پروسه انقلابی تعویض میکند. ما عوتسیم یعنی نفی نقش رهبری پرولتاریا و نفی نقش حزب بمشابه پیشاهنگ طبقه کارگر. ما عوتسیم یعنی

تنزل نقش توده های مردم در تاریخ و پیش کشیدن تئوری اید آلیستی "قهرمانان" بمثابه محرک عمده تاریخ • مائوتسیم یعنی ایمان به نیروی خارق العاده "پیشوا" و تبلیغ عنان گسیخته کیش شخصیت مائوتسیم در مسائل اساسی استراتژی و تاکتیک در نقطه مقابل کمونیسم علمی قرار دارد.

درك ماترياليستي و درك ولونتاريستي تاريخ • ديالكتيك و مسقطه

از نظر ماترياليسم تاريخی ، تولید نعم مادی اساس رشد اجتماعی را تشکیل میدهد • مناسبات اقتصاد در سیستم مناسبات اجتماعی نقش قاطع دارد و در جامعه مبتنی بر تضاد های آشتی ناپذیر ، مبارزه طبقاتی محرک عمده پیشرفت تاریخ است.

ایدئولوگهای بورژوازی و خرده بورژوازی این اصول اساسی مارکسیسم را مورد حمله قرار داده و برای مقابله با آن انواع نظریات اید آلیستی بوجود آورده اند • مثلا "تئوری جبر" انعکاسی است از درک ولونتاریستی تاریخ • مطابق این "تئوری" ، رشد اقتصادی و مناسبات اقتصادی تعیین کننده تکامل اجتماعی و وضع طبقات و ملل نبوده ، بلکه نیروی اجبار تعیین کننده است • ولی جبر نمیتواند نیروهای مولده جدید و مناسبات اجتماعی نوین بوجود آورد • فقط هنگامی که شرایط برای تحول انقلابی فرارسد ، اعمال جبر انقلابی وسیله ایست برای از بین بردن نظم اجتماعی کهنه و ایجاد تحول متناسب با سطح رشد نیروهای مولده و نیازمند یبهای آن در حیات اجتماعی • مارکس میگوید : " جبر قابله هر جامعه کهنه ایست که آ بستم نوست " (۱) •

مائوتسیم که در صدد "چینی کردن" تئوری مارکسیستی است در موضع خرده بورژوازی قرار گرفته و شیوه های ارادی و ذهنی راجانشین اصول اساسی ماتریالیسم میسازد • طرفداران چینی "تئوری جبر" که خود را دریناه جمله برد ازینهای انقلابی پنهان میسازند معتقدند که جنگ وسیله اساسی حل تمام تضاد های اجتماعی است • ماهیت نظریات آنان در این تر منعکس شده است : " جنگهاکه از لحظه پیدایش مالکیت خصوصی و طبقات آغاز میشوند ، عالیترین شکل مبارزه هستند " (۲) • بدینسان مائوتسسه دون بجای آموزش مارکسیستی که میگوید سراسر تاریخ بشر از زمان تقسیم جامعه طبقات عبارتست از تاریخ مبارزات طبقاتی ، نظریه ملیتاریستی خود را در باره تاریخ مطرح ساخته و تاریخ جنگ را تاریخ سراسر جوامع طبقاتی میدانند • بعقیده مائوتسسه دون در سیاست بجای پیروی از قوانین مبارزه طبقاتی باید از قوانین جنگ پیروی شود : " جنگ شکل عالی مبارزه میان ملل و دول و طبقات و گروههای سیاسی است • ملل و دول و طبقات و گروههای سیاسی برای نیل به پیروزی از قوانین جنگ پیروی میکنند " (۳) • از نظر مارکسیسم - لنینیسم جنگ یکی از اشکال مبارزه در راه منافع این یا آن طبقه است • ولی بعقیده مائوتسسه دون خود مبارزه طبقاتی باید تابع قوانین جنگ گردد • مائوتسسه دون با وجود آنکه از اصطلاحات مارکسیستی استفاده میکند و برای حفظ ظاهر مفاهیم "طبقات" و "مبارزه طبقاتی" را بکار میبرد ، ولی عملاً تئوری مارکسیستی مبارزه طبقاتی و انقلاب پرولتری را نادیده میگیرد و همه جا "تئوری جبر" و تئوری تحول از طریق جنگ راجانشین آن میسازد • وی میگوید "تفنگ موجد حکومت است" (۴) ، " اگر ارتش باشد حکومت هم هست" (۵) • در باره آینده جامعه بشری نیز مائوتسسه دون همین عقیده را دارد : " بلكه تفنگ است که میتوان جهان نوین را بنیاد گذارد " (۶) • مائوتسسه دون معتقد است که تا همین صلح پایدار

Соч. т. 23, стр. 761

Мао Цзе-дун. Избр. произведения, т. I, М. 1952, стр. 307-308

Там же, стр. 325

т. II, стр. стр. 386, 388

- (۱)
- (۲)
- (۳)
- (۴)
- (۵)
- (۶)

و پیروزی سوسیالیسم در مقیاس جهانی فقط از طریق جنگ جهانی امکان پذیر است: « فقط يك وسیله وجود دارد و آن اینکه با جنگ باید علیه جنگ مبارزه نمود » (۷) • هواداران مائوتسه درون باخونسوردی میگویند اگر در جنگ جهانی نیمی از جامعه بشری نابود گردد، نیمی دیگر باقی میماند. ولی در عوض امپریالیسم نابود میشود و سوسیالیسم در سراسر جهان حاکم میگردد. « مارکسیست های «چینی در واقع تئوری « صدور انقلاب را از طریق جنگ موعظه میکنند. ضمانت یهیی است که این جنگ را باید اتحاد شوروی آغاز کند و اگر شوروی دست باینکار نمیزند، معنایش آنست که وی با امپریالیسم امریکاتبانی کرده و دچار «رویزونیسم» شده است. مائوتیست ها غالباً این مثل چینی را تکرار میکنند: « جنگ ببرها را از بالای کوه باید تماشا کرد. آیا آنان این قصد دارند که شوروی را بجنگ جهانی بکشاند و خود «از بالای کوه» تماشاگر معرکه بشوند؟ مائوتسه درون متناسب با این درک میلیتاریستی خود از تاریخ، نظریه متافیزیکی منازعه تضاد های اشتی ناپذیر را جایگزین دیالکتیک ماتریالیستی میسازد و دیالکتیک را به سفسطه می آید. از نظر دیالکتیک تضاد ها در نتیجه مبارزه از میان برداشته میشوند ولی مائوتسه درون معتقد است که تضاد هادر جریان مبارزه، بدون آنکه تخمیری در آنها حاصل شود، فقط جای خود را عوض میکنند. بدین ترتیب مائوتسه درون مهمترین اصل دیالکتیک یعنی این اصل را که تکامل عبارتست از گذار از یک کیفیت به کیفیت دیگر بنحویکه در جریان این گذار تضاد های کهنه از میان میروند، نادیده میگیرد.

هواداران مائوتسه درون میکوشند از این تصور ابتدائی درباره مبارزه ضدین برای درک ماهیت پروسه های تاریخی و تعیین استراتژی و تاکتیک جنبش کمونیستی جهانی نیز استفاده نکنند. مائوتسه درون میگوید: «... پرولتاریا از طریق انقلاب از طبقه محکوم به طبقه حاکم بدل میشود و بورژوازی که تا کنون طبقه حاکم بود، به طبقه محکوم» (۸) و بعقیده وی این نقل مکان «دیالکتیکی» در جریان تحولات انقلابی در روستا نیز انجام میگیرد: «... طبقه مالک صاحب زمین به طبقه محروم از زمین بدل میشود و دهقان محروم از زمین به خرده مالک صاحب زمین» (۹).

کاملاً روشن است که چنین تعبیری از دیالکتیک تکامل اجتماعی با سیر واقعی تکامل تاریخی هیچ وجه مشترکی ندارد. بدیهی است که بورژوازی هرگز جای پرولتاریا را نگرفته و پرولتاریا نیز هرگز به بورژوازی بدل نمیشود. ماهیت انقلاب سوسیالیستی عبارت از تبدیلی پرولتاریا به بورژوازی و بورژوازی به پرولتاریا نیست. با ایجاد شیوه تولید نوین، ترکیب طبقاتی دیگری با کیفیت نو در اجتماع بوجود میآید. در نتیجه تحولات انقلابی جای طبقات متضاد با یکدیگر عوض نمیشود، بلکه در خود طبقات تخمیرات بنیادی حاصل میگردد و مناسبات طبقاتی جدید بوجود میآید. فقط متافیزیسین ها میتوانند چنین تصور کنند که در نتیجه انقلاب، طبقات قدیمی از بین نرفته و فقط جای آنها عوض میشود. مثالهای فوق تفاوت اساسی میان دیالکتیک مارکسیستی و دیالکتیک سفسطه امیز تئوریسمین های چینی را بخوبی نشان میدهد.

تفسیر دیالکتیک در روح «نقل مکان» جوانب متضاد، یک امر تضاد فی در افکار مائوتسه درون نبوده و در آخرین تحلیل اساس متدولوژیک درک میلیتاریستی وی را از پروسه های تاریخی تشکیل میدهد. این متدولوژی تخمیرات کیفی پدیده های اجتماعی را نادیده میگیرد و پدیده های تاریخی را نه از لحاظ مفهوم مشخص اجتماعی آنها، بلکه بر پایه مفاهیم «جنگ» و «صلح» که بطور انتزاعی و «خارج از زمان» در نظر گرفته شده اند، مورد بررسی قرار میدهد. مائوتسه درون مینویسد: « بطوریکه میدانیم جنگ و صلح پدیده های هستند که بیکدیگر مبدل میشوند. جنگ جانشین صلح میشود و... صلح جایگزین جنگ...» (۱۰) • این فرمول

T I, стр. 312

(۷)

T II, стр. 458

(۸)

Там же, стр. 454

(۹)

Там же, стр. 455

(۱۰)

انتزاعی چگونگی تکامل تاریخ را از نظر دور میدارد. در تاریخ نمونه های فراوانی وجود دارد که نشان میدهد نوع معینی از جنگها با صلح تعویض نشده، بلکه جنگهای دیگری که خصلت اجتماعی دیگر داشته اند، جایگزین آنها شده اند. جنگ جهانی اول بطور ساده به صلح نینجامید، زیرا در روسیه جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی مبدل شد و پس از انقلاب اکتبر جهان به دو اردو منشعب گردید: روسیه سوسیالیستی و جهان سرمایه داری. دومین جنگ جهانی نیز بازگشت عادی به صلح پیش از جنگ پایان نیافت، زیرا دوران پس از جنگ دارای کیفیت خاص بود: پیدایش سیستم جهانی سوسیالیسم. در نتیجه تغییر در تناسب قوای سوسیالیسم و سرمایه داری، جنبش آزاد بیخش ملی امکانات تازه و به مسابقه بدست آورد، سیستم استعماردار چارشمکت گردید. در اثر این عوامل امکان مبارزه با تجاوز امپریالیستی به مراتب افزایش یافت و شرایط واقعی برای جلوگیری از جنگ جدید پدید آمد.

بدینسان تغییرات کیفی عمیق در سیر تکامل تاریخ و روابط بخرنج پدید آمده هار نمیتوان در ایمن شمای انتزاعی و متافیزیکی گنجانید که جنگ جایگزین صلح میشود و صلح جانشین جنگ و به صلح پایدار فقط از طریق جنگ میتوان دست یافت. تفسیر باصطلاح "دیالکتیکی" تاریخ از طرف مائوئیسم در واقع تحریف پروسه عینی رشد اجتماع بشیوه ذهنی و سفسطه آمیز است.

نقش رهبری طبقه کارگر

مارکسیسم - لنینیسم جهان بینی علمی طبقه کارگر، جمع بست تجربه تاریخی مبارزات وی، تئوری و تاکتیک پرولتاریاد در تحول انقلابی جامعه و تعیین کننده طرق و شیوه های علمی ساختمان سوسیالیسم است. مارکسیسم - لنینیسم مظهر انترناسیونالیسم پرولتری است.

مائوئیسم ایدئولوژی و سیاست خرده بورژوازی و شوونیستی و وسیله توجیه تئوریک هرژوئیسم در جنبش کمونیستی و نهضت آزاد بیخش ملی در مقیاس جهانی است. مائوئیسم نمودار اوانتوریسم خرده بورژوازی در سیاست داخلی و خارجی است که بخصوص هنگام گذار از تحولات دموکراتیک به تحولات سوسیالیستی در چین شدت بروز کرده است.

مارکسیست های کاذب چین نقش رهبری پرولتاریا را نمیکنند و این امر در چگونگی درک آنها از ماهیت پروسه انقلابی در جهان بوضوح تمام منعکس شده است. مائوتسه دون تجربه ناشی از انقلاب ملی و دموکراتیک چین را به غلط تفسیر کرده و این تفسیر غلط را در باره تمام پروسه انقلابی جهان و حل مسائل ساختمان سوسیالیسم در همه کشورهای تعمیم میدهد.

بطوریکه میدانیم دهقانان وسیعترین نیروی جنبش آزاد بیخش ملی هستند. لنین نقش دهقانان را در انقلاب بورژوا - دموکراتیک و جنبش آزاد بیخش ملی همه جانبه مورد بررسی قرار داد و باین نتیجه منطقی رسید که اتحاد طبقه کارگر و دهقانان زحمتکش در انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم ضروری است.

دهقانان چین در جریان مبارزه آزاد بیخش ملی و انقلاب ملی نقش عظیم انقلابی ایفا کردند. حزب کمونیست چین با بکار بستن اندیشه های مارکسیسم - لنینیسم در شرایط مشخص چین و با تکیه به تجربه جنبش کارگری و کاد رهای انقلابی پرولتری توانست از امکانات انقلابی عظیم دهقانان در انقلاب ضد امپریالیستی و ضد فئودالی چین استفاده کند. پایگاههای انقلابی در مناطق روستائی نقش مهمی در این مبارزه داشتند. ولی مائوتسه دون از این واقعیت باین نتیجه کاملاً نادرست رسید که گوید در مرحله ساختمان سوسیالیسم نیز آرایش نیروهای محرک انقلاب همانند آرایش نیروهای مرحله انقلاب دموکراتیک بوده و تحول سوسیالیستی از ده به شهر خواهد آمد. مائوتسه دون بر پایه این استنتاج نادرست، درونمای تکامل جنبش انقلابی جهان را چنین تصویر میکند: "روستای جهانی" پس از قیام "شهر جهانی" را محاصره خواهد کرد، قیامهای دهقانی در کشورهای آسیا و آفریقا و امریکای لاتین به محاصره امریکای

شمالی و اروپای باختری پرداخته و بدین ترتیب امپریالیسم جهانی را نابود خواهد ساخت. مائوئیسم برخلاف لنین روستارا در برابر شهر، شرق را در برابر غرب قرار میدهد. بدیهی است این نظریه نشانده بی اعتدالی به امکانات انقلابی طبقه کارگر و مبتنی بر نفی هرزه‌های پرولتاریا در انقلاب و در تحول سوسیالیستی جامعه است. این نظریه با منافع تکامل جنبش انقلابی در جهان و منافع حیاتی خلقهای کشورهای در حال رشد کاملاً مغایرت دارد و به افتراق نیروهای عمده انقلاب جهانی و به جدائی جنبش آزاد بیخشم ملی از کشورهای سوسیالیستی و از جنبش جهانی کارگری می‌انجامد.

شکفت آورنیست که گروه مائوتسه دون در سیاست داخلی خود نیز نقش طبقه کارگر را پائین آورده و رهبری پرولتاریا را نافی میکند. مائوتسه دون بابت بدیل کثوپراتیوهای روستائی به کمونهای خلقی اعلام داشت که این بهترین شکل تسریع ساختمان کمونیسم است. در قرارهای کمیته مرکزی حزب کمونیست چین در اوت ۱۹۵۸ چنین گفته شده است: « کمون خلقی بهترین شکل سازمانی گذارند ریجی از سوسیالیسم به کمونیسم است. ۰۰۰ تحقق کمونیسم در کشور ما کار آینده دور نیست. ما باید از شکل کمونهای خلقی جدا استفاده کرده و از طریق آن راه مشخص گذار به کمونیسم را پدید آکنیم. » طبق نقشه مائوئیست ها کمونها پس از استقرار درده میبایست تمام صنایع را در برگیرند و تمام اهالی شهر را در خود متحد سازند و بدین سان کمونیسم را در سراسر کشور پیروز گردانند.

بنابراین مائوتسه دون و هوادانش تئوری کاملاً کهنه شده اس راها را مبنی بر اینکه گویاده زودتر از شهر به کمونیسم خواهد رسید و اهالی شهر را بدنبال خواهد کشید از نو "کشف" میکنند. و حال آنکه لنین معتقد بود که "شهر حتماً راه بدنبال خود خواهد کشید و ده حتماً بدنبال شهر خواهد رفت" (۱۱). "انقلاب کبیر فرهنگی پرولتری" نمودار روشن انکار نقش رهبری طبقه کارگر و حزب آن و بی اعتدالی به اتحادیه ها و سازمان جوانان است. گروه مائوتسه دون دانش آموزان و دانشجویان و سازمانهای آنارشیستی "خونوی بین" ها و "عصیانگران" را بمخالفت با حزب واداشته و علیه حزب برانگیخته است. این گروه شعار تروتسکی را که میگوید "دانشجویان هواسنج انقلابند" از منظر تاریخ بیرون کشیده است. برای سرکوب ارگانهای حزبی و دولتی از نیروهای نظامی استفاده میشود. بکار بردن نیروهای مسلح علیه سازمانهای قانونی طبقه کارگر، شاید مفهوم واقعی تز کذائی "تفنگ موجد حکومت است" باشد.

بی اعتنائی نسبت به منافع حیاتی زحمتکشان با انکار نقش طبقه کارگر و حزب آن پیوند ناگسستنی دارد. طرفداران مائوتسه دون ارتقا سطح زندگی زحمتکشان را "اکونومیسم" مینامند. آنان اصل لنینی علاقه مندی مادی زحمتکشان را انکار کرده و میخواهند به کمک شعارهای "انقلابی" به کمونیسم برسند. مائوئیست ها زیر لوای کمونیسم در واقع موضع کهنه شده "کنفوسیوس" را درباره اینکه حل تمام مصائب و نجات از هرگونه شر از طریق تزکیه نفس ممکن است تبلیغ میکنند. ولی مارکسیست ها نمیتوانند شرایط مادی زندگی، شرایط مادی رشد اجتماعی و منافع حیاتی و نیازمند پهای توده ها را در نظر بگیرند. سوسیالیسم نه تنها باید حاکمیت سیاسی زحمتکشان، بلکه بهبود روزافزون رفاه مادی و ارتقا سطح فرهنگی آنان را نیز تأمین نماید.

ستایشگران چینی مائوتسه دون او را از این لحاظ که گویا به نقش قاطع عامل ذهنی در شرایط سوسیالیسم پی برده است، مورد تحسین و تعجید قرار میدهند. موافق مارکسیسم "چینی شده" عوامل عینی فقط در گذشته یعنی تا انقلاب سوسیالیستی تعیین کننده تکامل جامعه بوده اند، ولی در شرایط سوسیالیسم نقش تعیین کننده دیگر با عوامل عینی نبوده، بلکه با عوامل ذهنی است. ضمناً آنان بالا رفتن نقش عامل ذهنی را عبارت از بالا رفتن نقش شخصیت "کبیر" میدانند. البته مائوتسه دون و پیروانش در باره نقش توده های مردم و نقش طبقه کارگر هم داد سخن میدهند. ولی عملاً رفتارشان با آنان تحقیر آمیز

است. مائوتسه دون میلیونها مردم چین رافارغ از هرگونه اندیشه و سنن معنوی جلوه میدهد و آنان را به "ورق کاغذ سفید" تشبیه میکند که هرچه بخواهی میتوان بر آن نقش کرد. وی میگوید: "بروی کاغذ سفید هیچ چیز وجود ندارد، ولی بر آن میتوان تازه ترین و زیباترین کلمات را نوشت، میتوان تازه ترین و زیبا ترین مناظر را تصویر نمود". چنین است تصور مائوتسه دون درباره رابطه او بمشابه "پیشوای مری" یا مردم چین. درکنگره هشتم حزب کمونیست چین عدم رضایت از ترویج روز افزون کیش شخصیت مائوتسه دون بطور آشکار منعکس گردید. چنانکه در این کنگره گفته میشد "۰۰۰ کیش شخصیت بمشابه یک پدیده اجتماعی دارای تاریخ طولانی است و نمیتوانست در زندگی حزبی واجتماعی ما انعکاس معینی نداشته باشد". اگر امپراطوران چین "فرزندان آسمان" و فرمانروایان "افلاک" قلمداد میشدند، مائوتسه دون همچون درخشانترین خورشید هامورد ستایش قرار میگیرد.

هواخواهان مائوتسه دون مائوتسیم راملحه "عالی" مارکسیسم اعلام میکنند و میخواهند آنها را به تمام احزاب کمونیست جهان و بتمام خلقها تحمیل نمایند. آنان میخواهند کیش پرستش مائوتسه دون را افزاز هر مونیسم خود در جنبش کمونیستی و آزاد یبخش ملی در جهان قرار دهند.

تحریف آموزش مارکسیستی درباره مرحله گذار

انکار سوسیالیسم بمشابه فاز اول کمونیسم

مائوتسه دون تئوری توسل به شیوه های قهر و جبر و فرماندهی نظامی را درباره تمام مراحل تاریخی تا فرارسیدن فاز عالی کمونیسم تعمیم میدهد. مائوتسه دون سوسیالیسم را بمشابه فاز خاص کمونیسم انکار کرده و آنها جزئی از مرحله گذار میدانده که در آن شیوه های سرکوب و جبر نقش بزرگ دارند. مائوتسه دون در عین حال این نظریه خود را به کلاسیکهای مارکسیسم - لنینیسم نسبت میدهد. چنانکه در پیشنهاد های کمیته مرکزی حزب کمونیست چین گفته میشود: "هم مارکس و هم لنین معتقد بودند که تمام دوران قبل از ورود جامعه کمونیستی به فاز عالی آن عبارتست از دوران گذار از سرمایه داری به کمونیسم یعنی دوران دیکتاتوری پرولتاریا" (۲).

ولی حقیقت امر آنست که مارکس در اثر خود "انتقاد از برنامه گتا" و در سایر آثار خود میان "مرحله گذار" و "فاز اول کمونیسم"، میان سوسیالیسم و "فاز عالی کمونیسم" تفاوت قائل بوده است. لنین موافق آموزش مارکس در کتاب مشهور خود "دولت و انقلاب" مراحل تکوین و تکامل جامعه کمونیستی را با این ترتیب مشخص میسازد: "مرحله گذار از سرمایه داری بکمونیسم"، یعنی به نخستین فاز کمونیسم، سپس "نخستین فاز جامعه کمونیستی" و سرانجام "فاز عالی جامعه کمونیستی" (۳).

لنین ضمن تشریح عقیده مارکس درباره دیکتاتوری پرولتاریا در مرحله گذار مینویسد: "..... هنگام گذار از سرمایه داری بکمونیسم هنوز هم سرکوب ضروریست. ولی این د دیگر سرکوب اقلیت استثمارگر بدست اکثریت استثمارشونده است؛ دستگاه ویژه، ماشین ویژه سرکوبی یعنی "دولت" هنوز لازم است. ولی این د دیگر یک دولت انتقالی است" (۴). ولی لنین وجود دولت را در فاز اول کمونیسم مربوط به ضرورت سرکوب طبقات متخاصم نمیداند، زیرا این طبقات دیگر از میان رفته اند. وجود دولت در این فاز معلول وظایف ناشی از حراست و توسعه مالکیت همگانی و کنترل میزان کار و میزان مصرف است. لنین در این مورد میگوید: "و در این حدود هم ضرورت وجود دولت که باید ضمن حراست مالکیت همگانی بوسائل تولید،

(۲) رجوع شود به شماره مخصوص روزنامه "مردم"، اول مرداد ماه ۱۳۴۲، صفحات ۷۷-۷۶

(۳) لنین، آثار منتخبه، ترجمه فارسی، جلد دوم، قسمت اول، صفحات ۳۳۹-۳۲۷

(۴) همانجا، صفحه ۳۳۳

برابری کار و برابری تقسیم محصول رانیز حراست نماید، هنوز باقی میماند " (۱۵) و اما در باره سرنوشت دولت در فاز عالی کمونیسم لنین چنین مینویسد: " دولت هنگامی میتواند تماما زوال یابد که جامعه اصل از هر کس طبق استعدادش، به هر کس طبق نیازش" راعلی نموده باشد. یعنی هنگامیکه افراد آنقدر به رعایت قواعد اساسی زندگی اجتماعی عادت کرده باشند و کار آنها آنقدر بهره بخش باشد که او طلبانه طبق استعدادشان کارکنند" (۱۶).

چنین است دیاکتیک استقرار نظام اجتماعی کمونیستی و مراحل اساسی تکامل آن. البته مبارزه با عوامل غیر سوسیالیستی در شرایط سوسیالیسم نیز ادامه دارد. ولی در شرایطی که طبقات استثمارگر از میان رفته اند و تنها طبقات دوست یعنی کارگر و دهقان کلخوزی و روشنفکر سوسیالیستی باقی مانده اند، وظیفه عمده عبارتست از تأمین همبستگی بیشتر تمام قشرهای اجتماعی در اطراف طبقه کارگر و تحکیم وحدت اجتماعی و سیاسی و وحدت اندیشه در جامعه سوسیالیستی. مخالفین شوروی همیشه درصد بوده اند که میان کارگران و دهقانان و روشنفکران کشور ما اختلاف بیندازند و وحدت اجتماعی و سیاسی و وحدت اندیشه آنان را تضعیف نمایند. آیا مخالفین شوروی در چین نیز اکنون همین قصد را دارند؟

یکسان جلوه دادن سوسیالیسم با مرحله گذار جانب دگری نیز دارد و آن اینکه رهبران چین با این عمل میکوشند از تجزیه و تحلیل مشخص سیستم های اقتصادی موجود در چین و ترکیب طبقاتی جامعه چین و اشکال عملی مبارزه طبقاتی در مرحله گذار، شانه خالی کنند. بطوریکه میدانیم پروسه تحول سوسیالیستی مستلزم تغییرات جدی در مناسبات طبقاتی است. ولی مائوتسه دون از طرح این مسئله جدا پرهیز دارد و یا آنرا بشکل کاملاً انتزاعی و مبهم مطرح میسازد. چنانکه وی در سخنرانی ماه فوریه سال ۱۹۵۷ خود تحت عنوان " درباره مسئله حل صحیح تضاد های درون خلق" بجای تجزیه و تحلیل مشخص سیستم های اقتصادی و ترکیب طبقاتی جامعه چین در مرحله گذار، فهرستی از انواع تضادها بدست میدهد. مائوتسه دون در سخنرانی خود از دو نوع تضاد سخن میگوید: تضاد بادشمنان خلق و تضاد درون خلق. وی از جمله تضاد های درون خلق، تضاد میان پرولتاریا و دهقانان و نیز تضاد میان پرولتاریا و خرده بورژوازی را نام برده و در عین حال تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی ملی و تضاد موجود در میان بورژوازی ملی رانیز باد و تضاد اول در یک ردیف قرار میدهد. چنین برخورد انتزاعی به تضادها در واقع در حکم عدول از زیبایی قشرهای اجتماعی در درون گذار از لحاظ طبقاتی بوده و بمعنای یکار بستن تاکتیک خاص مرحله انقلاب آزاد یبخش در مرحله تحول سوسیالیستی است. اگر تضاد میان پرولتاریا و دهقانان و تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی ملی در مرحله گذار تضاد های از یک نوع باشند، در اینصورت سیاست پرولتاریا نیز در باره این دو طبقه باید از یک نوع باشد. کمی پیش از سخنرانی مائوتسه دون، درقرارهای کنگره هشتم حزب کمونیست چین خاطر نشان شده بود که "تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی بصورت تضاد عمده در داخل کشور باقی مانده است". ولی مائوتسه دون در همین کنگره شعار مبهم وحدت "طبقات دموکراتیک" را پیش کشید.

بطوریکه میدانیم در چین "تحول مسالمت آمیز صنایع و بازرگانی خصوصی سرمایه داری" انجام گرفت. مؤسسات مختلط دولتی و خصوصی بوجود آمد و از طریق پرداخت بهره سرمایه داران، نوعی "باز خرید" مؤسسات خصوصی بعمل آمد. البته مارکسیسم - لنینیسم قائل به تنوع اشکال ساختمان سوسیالیسم و تنوع اشکال مبارزه طبقاتی در کشورهای مختلف است. مع هذا بدیهی است که قوانین عام مبارزه طبقاتی را نباید فراموش کرد. اگر عناصر استعمارگر یعنی سرمایه داران، ملاکان، کولاکها و بازرگانان بنحوی از آنها در کشورهای باقی مانده باشند و در مؤسسات دولتی یا کوپراتیفها بکار پرداخته باشند، این بمعنای آن

نیست که این عناصر دیگر هوادار سوسیالیسم شده اند. باید در نظر داشت که این عناصر پس از اصطلاح تحول مسالمت آمیز نیز در ترکیب طبقاتی جامعه، در سیاست و در ایدئولوژی تأثیر خود را باقی میگذارند. این عناصر زمینه مساعدی برای رواج ایدئولوژی شوونیستی، نژاد پرستی، ناسیونالیسم و غیره — وجود میآورند.

مطبوعات چینی در بارهٔ عدهٔ سرمایه دارانی که تاکنون بابت سرمایه خود بهره دریافت می‌دارند و میزان مبالغی که دولت باین سرمایه داران میپردازد، ارقامی منتشر نکرده اند. ولی بنا بر آمار مطبوعات خارجی، در چین بیش از یک میلیون سرمایه دار وجود دارد که تاکنون بهره ای بمیزان ۵٪ — بابت "سرمایه گذارهای" خود از دولت دریافت می‌دارند. بیش از ۳۰۰ هزار نفر آنها بنام مدیر موسسات ملی شده کار میکنند و ماهانه ۴۰۰ — ۳۰۰ دلار بعنوان حقوق دریافت می‌دارند. به عده ای از این افراد سالانه ۳۰۰ — ۲۰۰ هزار و حتی بیش از یک میلیون دلار بابت بهره پرداخت میشود. در کشور های سرمایه داری برای تحصیل چنین درآمدی باید صاحب چندین میلیون دلار سرمایه بود. "مارکسیست" های چین این مکانیسم استثمار سرمایه داری را از نظرها پنهان داشته و در عین حال در بارهٔ این مطلب نیز لپ فرو بسته اند که چین سالهاست در روابط اقتصادی خارجی خود از جهان سوسیالیسم — جهان سرمایه داری تخیر جهت داده است.

جالب است که "انقلاب فرهنگی پرولتری" بمنافع میلیونرهای چینی کوچکترین لطمه ای وارد نساخته است. در روزهای اول "انقلاب فرهنگی" در بعضی جاها در تراکت های خون وی بین هاشعار قطع پرداخت بهرهٔ سرمایه داران بچشم میخورد. ولی این شعارها گوئی بیک فرمان از نوشته های مافوق انقلابی "دائسزی باغو" ها ناپدید شدند.

بدیهی است چنین رفتاری با سرمایه داران باعث شگفتی یک سلسله از احزاب کمونیست شده بود. هواداران مائوتسه دین در این مورد چنین "توضیح" دادند که مسئلهٔ لخوا پرداخت بهره سرمایه — داران پس از پایان یافتن "انقلاب کبیر فرهنگی پرولتری" در دستور قرار خواهد گرفت. بدینسان بار دیگر به ثبوت رسید که "انقلاب فرهنگی" یک انقلاب ضد بورژوازی نیست، بلکه تلاشی است برای درهم شکستن مقاومت کادرها و سازمانهای حزبی و دولتی و توده های مردم در قبال سیاست اوانتوریستی گسروه مائوتسه دین.

اکنون پیروان مائوتسه دین گویا خود بی برده اند که این تلاشها باشکست ننگین رو برو میشود. زندگی نشان میدهد که بسیاری از کمونیست های چین بیش از تصور مائوتسه دین و طرفدارانش، کمونیستهایی هستند پایدار و مؤمن و کارگران و دهقانان و روشنفکران چین "کاغذ سفید"ی نیستند که مائوتسه دین فکرمیکرد هرچه که بخواهد میتواند بروی آن نقش کند. مقاومت جدی توده های حزبی و غیر حزبی در برابر اصطلاح "انقلاب فرهنگی" حاکی از آنست که کمونیستهای چین و مردم چین باین سیاست ناسنجیده و اوانتوریستی که کشور را دچار هرج و مرج ساخته است، پایان خواهند داد. خط مشی مارکسیستی — لنینیستی دیر یازود در حزب کمونیست چین پیروز خواهد شد و این حزب مقام شایستهٔ خود را در جنبش جهانی کمونیستی اشغال خواهد کرد و چین در صف واحد جبههٔ ضد امپریالیستی قرار خواهد گرفت.

سیاست نفتی دولت و نظر حزب ما

وضع نفت و استخراج نفت در ایران

ایران یکی از کشورهای نفتخیز بزرگ جهانست. در سال ۱۹۶۵ ذخیره نفت ایران به ۱۰۶ میلیارد تن (۱۵ درصد ذخیره نفت دنیای سرمایه داری و ۹۱ درصد ذخیره نفت سراسر جهان) برآورد گردید. ذخیره گاز نیز در حدود ۷۰ هزار میلیارد فوت مکعب تخمین زده شده است که معادل ۱۰ میلیارد و ۸۵۰ میلیون بشکه نفت ارزش حرارتی دارد.

بیکره های فوق مهیو است بذخائر کشف شده در ایران. در ایران طبق نظر کارشناسان احتمال نزدیک به یقین میرود که ذخائر واقعی و غیرمکشوف در کشور ما به مراتب بیشتر از این ارقام باشد. باوجود این در بین کشورهای جنوب غربی آسیا، ایران از لحاظ ذخیره نفت پس از کویت مقام دوم را حائز است. از لحاظ تولید نفت ایران مقام سوم را پس از عربستان سعودی و کویت در خاور میانه و نزدیک و مقام پنجم را پس از آمریکا، ونزوئلا، عربستان سعودی و کویت در جهان سرمایه داری (در سال ۱۹۶۶) داراست. چاههای نفت ایران بسیار غنی است. برای استفاده از معادن نفت ایران نیازی به سرمایه گذاری زیاد نیست. در سال ۱۹۵۷ از ۲۲ چاه نفت در آغاز جاری ۲۲۰۵۰ هزار تن نفت، در سال ۱۹۵۸ از ۳۰ چاه نفت ۲۴۴۵۵ هزار تن و بالاخره در سال ۱۹۶۰ از ۳۲ چاه نفت در آغاز جاری ۳۲۲۲۸۷ هزار تن نفت خام استخراج شده است. بندرت معادنی با مشخصات مشابه در مناطق نفتخیز سرتاسر جهان یافت میشود. مقایسه میزان نفت استخراجی از هر چاه نفت در ایران و در ایالات متحده آمریکا نشان میدهد نفت ایران را بخواهی نشان میدهد.

در سال ۱۹۶۴ در ایران از ۱۳۲ چاه نفت ۸۴۲ میلیون تن نفت استخراج شده، یعنی حدود متوسط از هر چاه ۶۳۸۰۰۰ تن نفت بدست آمده است. حال آنکه در همان سال در ایالات متحده آمریکا از ۵۹۵۷۰۰ چاه نفت ۳۷۹ میلیون تن نفت و بدیگر سخن از هر چاه نفت فقط ۶۳۷ تن نفت استخراج گردیده است.

مقامتگاه این ثروت بیکران که در صورت اداره آن توسط ایرانی و تملک و صرف درآمد حاصله از آن در راه رشد اقتصادی کشور میتوانست آینه مرفهی برای مردم ایران تأمین نماید، بدست انحصارهای بزرگ نفتی جهان غرب سپرده شده است.

هم اکنون ۳۸ کمپانی نفتی آمریکائی، هلندی، فرانسوی، ایتالیائی، آلمانی غربی و غیره در ایران به اکتشاف و استخراج نفت مشغولند. فقط در ترکیب کنسرسیوم بین المللی نفت ۱۴ کمپانی آمریکائی، یک

کمپانی انگلیسی، یک کمپانی مختلط انگلیسی و هلندی و یک کمپانی فرانسوی که مجموعاً ۱۷ کمپانی نفتی عضو و یا وابسته به کارتل بین المللی نفت اند وجود دارد.

علاوه بر کمترسیوم بین المللی نفت و شرکت ملی نفت ایران که بتولید نفت در ایران مشغولند شرکتهای نفتی مختلط زیر نیز امتیاز اکتشاف و تولید نفت را در ایران بدست آورده اند :

- (۱) "میرپ" - شرکت مختلط ایران و کمپانی نفت ایتالیا آجیپ مینراریا
 - (۲) "ایپاک" - شرکت مختلط ایران و کمپانی امریکائی "پان امریکن"
 - (۳) "شرکت نفتی فلات دشتستان" (دوپکو) - با شرکت کمپانی "شل اویل"
 - (۴) "شرکت نفتی فلات قاره ایران" (ایروپکو) - با مشارکت پنج کمپانی امریکائی متشکل در گروه "آتانتیک رفاپینینگ"
 - (۵) "شرکت نفت بین المللی دریائی ایران" (ایمینوکو) - با شرکت گروه فیلیپس مرکب از کمپانی ایتالیائی "انی"، "کمیسون دولتی نفت هندوستان" و کمپانی "فیلیپس پترولیوم"
 - (۶) "شرکت نفت لاوان" (لاپکو) - با شرکت سه کمپانی امریکائی
 - (۷) "شرکت نفت فارسی" (ف. پی. سی) - با مشارکت سه کمپانی فرانسوی
 - (۸) "شرکت نفت خلیج فارس" (پکوپکو) - با مشارکت ۷ کمپانی آلمان غربی.
- از شرکتهای نامبرده دو شرکت "سیرپ" و "ایپاک" در حال حاضر بتولید نفت بمقدار اندک مشغولند. بقیه شرکتهای نفتی سرگرم اکتشافند (مراجعه شود بجدول شماره ۱)

جدول شماره ۱ - تولید نفت در سالهای ۱۹۶۳ و ۱۹۶۴

از معادن موجود در ایران

(ارقام به هزار مترمکعب از News Letter, No. 89, 1965)

سال	سال	معادن
۱۹۶۴	۱۹۶۳	
		(۱) کمترسیوم بین المللی نفت :
۴۴۰	۴۶۳	لالی
۲۲۶۸	۳۱۹۹	مسجد سلیمان
۱۳۲۷	۱۶۰۰	نفت سفید
۲۸۸۲	۷۴۶۰	هفتگل
۵۰۲۲۶	۴۵۰۶۷	آغاچاری
۲۶۰۰۳	۲۰۷۷۳	گچساران
۸۲۹	-	پازنان
۷۸۱۹	۵۶۲۴	اهواز
۱۹۲	-	بی بی حکیمه
۵۰	-	خارک
۲۹۴	-	کرخ
		(۲) شرکت ملی نفت ایران :
۵۰۷	۴۸۷	نفتشاه
۱۶	۴۷۸۸	البرز
۱۵۴۰	۸۲۲۲	(۳) سیرپ : زاگرس و بهرگان سر
۱۸۰۴	۱۶۲	(۴) ایپاک : داریوش و سیروس

بد ینسان در سال ۱۹۶۴ در ایران ۹۹۵۴۷٫۴ هزار مترمکعب (یک مترمکعب برابر است با ۱۰۰۰ لیتر) نفت تولید شده که بخش اعظم آن یعنی ۹۷۳۸۵ هزار مترمکعبش متعلق به کنسرسیوم بین المللی نفت بود است.

در سال ۱۹۶۵ نیز فقط چهار شرکت مذکور (جدول ۱) در ایران به استخراج نفت اشتغال داشتند. در این سال هم ۹۵ درصد کل تولید نفت که بالغ بر ۱۶۱۶ میلیون بشکه (۸۹۰ میلیون تن از مجموع ۹۴۵ میلیون تن) بود از حوزه عملیات کنسرسیوم بین المللی نفت بدست آمد است. در سال ۱۹۶۵ شرکت ملی نفت ایران فقط ۳۷۴ هزار تن، "ایپک" ۲۳ میلیون تن و "سیرپ" ۱۲ میلیون تن نفت تولید نمودند (۱).

با در نظر گرفتن نقشه ویژه کنسرسیوم بین المللی نفت و مبادات مطلق آن در صنایع نفت ایران و اهمیت بسزای درآمد نفت در اقتصاد کشور که ۱۲-۱۳ درصد درآمد ملی کشور را تشکیل میدهد (۲)، ماکوش میکنیم برخی از مواد قرارداد منعقد شده بین ایران و کنسرسیوم را که منشاء کلیه اختلافات بوده و هست مورد بررسی قرار دهیم.

کشمکش اخیر ایران و کنسرسیوم بین المللی

نفت و سوا بق و عـ لـ ل آن

در اواسط مهرماه سال ۱۳۴۵ نخستین جلسه تبادل نظر سالانه نمایندگان شرکت ملی نفت و شرکتهای عضو کنسرسیوم بین المللی نفت در لندن نفت افتتاح یافت. در آغاز این جلسه آقای منوچهر اقبال رئیس هیئت مدیره و مدیرعامل شرکت ملی نفت سخنرانی کرد و پنج مسئله مهم را که مورد اختلاف ایران و کنسرسیوم بین المللی نفت بود بشرح زیر مطرح ساخت:

- ۱) افزایش تولید سالانه نفت در ایران
 - ۲) قیمت اعلان شده نفت خامی که تحویل پالایشگاه آبادان میشود
 - ۳) قیمت اعلان شده نفت خام سبک ایران در جزیره خارک
 - ۴) استفاده از گاز طبیعی و صد هرگاز مایع
 - ۵) تهیه خوراک دستگاه پتروشیمی از پالایشگاه آبادان.
- جلسه تبادل نظر بدون اخذ نتیجه پایان یافت و اعضا کنسرسیوم بین المللی نفت هیچیک از پیشنهادهای ایران را قبول نکردند. مرحله دوم مذاکرات نیز که در آبانماه دوباره در لندن آغاز گردید بدون اخذ نتیجه تمام شد.

۳۰ آبانماه هیئت نمایندگی کنسرسیوم بین المللی نفت مرکب از هوار پیچ، دیوید استیل، پارک هورست، ادیسون، واردر و وریان نمایندگان کمپانیهای بزرگ نفتی عضو کنسرسیوم وارد ایران شدند. دوم آذرماه هیئت نمایندگی پادشاه ملاقات کرد. روزنامه اطلاعات (۳ آذر ۱۳۴۵) از قول رادیوی لندن نوشت که شاه در این ملاقات گفت: "کنسرسیوم باید میزان تولید نفت ایران را سالانه ۱۷٫۵ درصد افزایش دهد". رادیو لندن افزود که کنسرسیوم میگوید: "چنین افزایشی واقع بینانه نیست؛ زیرا بازاری برای فروش بیشتر نفت وجود ندارد".

روز چهارشنبه ۲ آذرماه بعد از ظهر روز ملاقات پادشاه، جلسه مشترک ایران و کنسرسیوم در تهران تشکیل شد. مذاکرات پنج روز بطول انجامید و در خاتمه اعلامیه گنگ مشترکی صادر شد که در آن گفته میشود:

(۱) "Iran Press", May 16, 1966

(۲) "Iran Press", January 1, 1962

"نمایندگان دولت شاهنشاهی ایران و شرکت ملی نفت ایران بانمایندگان کنسرسیوم نفت مذاکراتی در تهران انجام دادند. نمایندگان کنسرسیوم خواستههای ایران را درک نمود و پیشنهادهایی مختلفی را منظور برآوردن این خواستها بانمایندگان ایران مورد بررسی و مطالعه قرار دادند. در حالیکه توافقهایی قابل ملاحظه ای حاصل شده است، پاره ای از پیشنهادها احتیاج بمطالعه و بررسی بیشتری دارد. بهمین منظور نمایندگان کنسرسیوم به لندن مراجعت مینمایند و امید میسرود این موافقت بزودی قطعیت یابد" (اطلاعات، ۸ آذرماه ۱۳۴۵).

روز یکشنبه ۲۰ آذرماه آقای هويد انخست وزير خطاب به نمايندگان مجلس شورا گفت: "باطلاع ملت عزيز ايران ميرسانم كه شهادت وارادۀ تواناي شاهنشاه آريامهر يارديگر پرچم پيروزي را در مذاكرات نفت بدست ماداد و مارا موفق گردانيد" (اطلاعات، ۲۰ آذرماه ۱۳۴۵).

دو روز بعد آقای منوچهر اقبال در مصاحبه مطبوعاتی درباره مضمون و محتوی این "پیروزی" مفصلاً سخن گفت و اصول موارد توافق را شرح ذیل ارائه داشت:

- ۱) افزایش صادرات نفت توسط شرکتهای عضو کنسرسیوم
- ۲) تحویل نفت خام اضافی بشرکت ملی نفت ایران جهت صدور به کشورهای اروپای شرقی
- ۳) استرداد قسمتی از ناحیه قرارداد بشرکت ملی نفت ایران.

و بد پنجانیز کشمکشى كه بنا بگفته نخست وزير گوياد وسال و نيم بين ايران و كنسرسیوم نفت جريان داشت پايان يافته تلقى كرد يد.

حال باید دید واقعا اختلاف بین ایران و انحصارهای نفتی در این چهارچوب محدود مطرح بوده و آیا در حقیقت نیز ایران در این کشمکش پیروز گردید؟

اختلاف بین ایران و کنسرسیوم نفت سابقه ای طولانی دارد. میتوان گفت اختلافات مذکور بلافاصله پس از انعقاد قرارداد در سپتامبر سال ۱۹۵۴ آغاز شد و شامل موارد عدیده ایست که مجموعاً لاینحل مانده است. رشد نهضت‌های رهائی بخش در خاورمیانه و نزدیک، بویژه مبارزه قهرمانانه مردم ایران در راه ملی کردن صنایع نفت، انحصارهای نفتی حاکم بر منابع خاورمیانه را وارد ارسااخت تاد رسایست نفتی خود در این منطقه تجدید نظر نمایند و بدین طریق اصل ۵۰-۵۰ تقسیم سود بوجود آمد.

۳۰ دسامبر ۱۹۵۰ دولت عربستان سعودی وارد مذاکره با کمپانی امریکائی "آرامکو" گردید و خواستار تجدید نظر در قرارداد منعقد در سال ۱۹۳۹ شد. مذاکرات که در مرحله نخست با موفقیت نسبی عربستان سعودی پایان یافته بود در ژوئن سال ۱۹۵۲ با وارد ساختن اصل تقسیم سود بر اساس ۵۰-۵۰ در قرارداد خاتمه پذیرفت. بدین طریق عربستان سعودی نخستین کشور خاورمیانه بود که در آنجا اصل ۵۰-۵۰ مورد اجرا گذارده شد. بزودی شرکتهای نفتی "کویت اوپیل کمپانی" و "ایراک پترولیوم کمپانی" نیز اصل مزبور را شامل درآمد دولتهای کویت و عراق کردند.

روزنامه امریکائی "نیویورک تایمز" (۳ ژانویه ۱۹۵۱) نوشت که مبارزه مردم ایران در استقرار اصل ۵۰-۵۰ نقش بسزائی داشت. ولی در ایران این اصل پس از ۲۱ اکتبر ۱۹۵۴ که مجلس شورا قرارداد ایران با کنسرسیوم نفت را تصویب نمود، مورد عمل گذارده شد. لذا دعوی شاه که در کتاب "انقلاب سفید" خود مینویسد: "از سال ۱۳۳۲ تاکنون ماهمیشه در این مورد پیشاهنگ بوده و هر بار قرارداد اهستائی بیسابقه و انقلابی منعقد ساخته ام" بهیچوجه با حقایق تاریخی مطابقت ندارد.

وانگهی اطلاق "قرارداد بیسابقه و انقلابی" به قرارداد ایران و کنسرسیوم که بدنبال کودتای ۲۸ مرداد، یعنی در سال ۱۳۳۳ (۱۹۵۴) با مضامین رسید، در واقع هم آواز شدن بانحصارهای نفتی است که بدعیند با استقرار اصل باصلاح تقسیم سود بر پایه ۵۰-۵۰ منافع کشورهای تولیدکننده نفت تأمین شده است. مثلاً در کمپانی معروف "ستاندرد اوپیل کمپانی اف نیوجرسی" هوارد پیچ که نقش قاطع در تحمیل

قرارداد سال ۱۹۵۴ بایران داشته مدعی است که سهم کشورهای صاحبان اصلی نفت از سود حتی بیش از ۵۰ درصد است و به همین دلیل گویا در باره بهره کشی از این کشورها توسط دارندگان امتیاز هیچ سخنی نمیتواند بماند (۱) .

ولی هم پیکره های موجود وهم اظهارات و نوشته های کارشناسان نفتی اینگونه ادعاها را رد میکند . درکنگره دوم نفت کشورهای عربی ، نمایندگه عربستان سعودی عبداله طریقی بار ارائه ارقام و اسناد بشبوت رساند که انحصارهای نفتی طی سالهای ۱۹۶۰-۱۹۵۳ سودی را بمبلغ ۵۰ میلیارد دلار پنهان کرده و سهم کشورهای عربی از این مبلغ را که ۲۷۵ میلیارد دلار بوده نپرداخته اند (۲) .

رئیس کمیته نفت جامعه کشورهای عربی سلمان مینویسد که کمپانیهای بین المللی نفت ۶۰ درصد سود حاصله از نفت خاورمیانه و نزدیک رابخود اختصاص داده اند (۳) . و بالاخره کارشناسان نفتی ایران معتقدند که کشورهای نفتخیز فقط ۲۷٫۵ درصد سود را بدست میآورند (۴) .

حتی خود هوارد پیچ ازعقد این قرارداد سال ۱۹۵۴ بلافاصله پس از انعقاد قرارداد ، بسد و ن کوچکترین ابهام اظهار داشت که فرمول نهائی قرارداد " درست باند از ه حق حاکمیت سود مند است " در واقع نیز بررسی مواد قرارداد نفت ایران و کنسرسیوم بین المللی نفت بطور وضوح نشان میدهد که تقسیم سود بر اساس ۵۰-۵۰ تحقق پذیر نیست . از سوی دیگر نظری اجمالی بمواد قرارداد در کاوش علل و سوابق کشمکش بین ایران و کنسرسیوم نفت نیز بما یاری خواهد کرد .

در ماده ۴۹ قرارداد گفته میشود که قرارداد مزبور تا سال ۱۹۷۹ منقذ تردیده ، ولی کنسرسیوم نفت حق دارد آنرا تا سال ۱۹۹۴ تعدید نماید . بند دوم این ماده تصریح میکند که شرکتیهای عامل تولید و تصفیه پس از انقضای ۲۳ سال از دوران ۲۵ ساله اولیه طی نامه ای بدولت ایران و شرکت ملی نفت خبر خواهند داد که مدت قرارداد را پنج سال دیگر تعدید میکنند . با تکرار این نامه هاد مدت قرارداد بر ای ۱۵ سال میتواند تعدید شود .

در بند ۳ ماده ۴۹ گفته میشود که نامه شرکتیهای عامل کافی برای ادامه مدت قرارداد خواهد بود و در این مورد جلب موافقت دولت ایران و شرکت ملی نفت لزومی نخواهد داشت . با کتجانان این ماده در قرارداد که منافعی با حق حاکمیت ایرانست و دولت ایران را عملا مسلوب الاختیار کرده ، کنسرسیوم نفت موفق گردیده است مدت قرارداد را حتی به بیش از آنچه در قرارداد سال ۱۹۳۳ در نظر گرفته شده تعدید کند . و این مدت برای استخراج و غارت تمام و یا تقریباً تمام ذخائر نفتی ایران در حوزه عملیات کنسرسیوم کافی است .

ماده سوم حق تعدید نظر و یا العا^۲ قرارداد را از دولت ایران سلب میکند . باز بموجب این ماده شرکتیهای عامل اکتشاف ، تولید و تصفیه طبق قوانین جاریه هلند به ثبت رسیده اند که کلیه این موارد نیز هر یک بنمیه خود ناقض حق حاکمیت ایران بر منابع طبیعی خویش است و نمیتواند مورد موافقت هیچ میهن پرست ایرانی باشد .

ماده چهارم بشرکتیهای عامل اجازه میدهد که بنام دولت ایران و شرکت ملی نفت حاکم مطلق در حوزه قرارداد باشند . در همین ماده گفته میشود : تا انقضای مدت قرارداد حاضر حق و نمایندگی هیچیک از شرکتیهای عامل که بموجب این قرارداد تعیین گردیده نمیتواند ملغی گردد .

"Economic Journal", September 1960, p.622-626 (۱)

"Мировая Экономика и международные отношения", № I, 1962, стр. 127 (۲)

"The Journal of Commerce", August 13, 1960 (۳)

(۴) مراجعه شود به روزنامه "کیهان" ، ۲۲ ژوئن ۱۹۶۳

برای اینکه وسعت محیطه عمل کسرسیوم نفت در حوزه قرار داد روشنتر گردد، مواردی چند را که در مادۀ ۴ ذکر گردیده و نقل میکنیم. در این ماده گفته میشود شرکتهای عامل حق و نمایندگی (از طرف دولت ایران و شرکت ملی نفت ایران) برای اجرای عملیات زیرین دارند:

اکتشاف از هر نوع و بهر وسیله، حفرچاههای نفت برای تولید گاز و نفت، اداره وسائط و وسایل تصفیه

در معادن و سرتاسر منطقه، انبار کردن نفت و گاز و سایر فراورده ها و حمل و نقل آنها با استفاده از کلیه انواع وسائط نقلیه، تصفیه و تولید نفت و گاز مایع و کلیه عملیات مربوط به آن، ساختمان هرنوع بنساخته و کارخانه و از انجمله کارخانه های تصفیه و هرگونه مؤسسات روی زمین، کارخانه های گوگرد سازی، لوله های نفت، مراکز تلمبه، کارخانه های برق، خطوط انتقال برق، تلگراف، رادیو و سایر وسائط مخابراتی، انبارها، ادارات، منازل مسکونی، ساختمانهای متفرقه، بنادر، اسکله ها، موج شکنها، لوله های زیر دریایی، راه آهنها، راههای شوسه، پلها، خطوط هوایی، فرودگاهها، کارازها، تعمیرگاههای هواپیمائی و غیره و غیره.

بدینسان ماده ۴ منطقه ای بسعت ۱۰۰ هزارمیل مربع از کشور را با تمام ثروت آن در اختیار و انحصار مطلق کسرسیوم قرار داده و با واگذاری آزادی عمل کامل، بدون کوچکترین محدودیت در حوزه قرار داد به انحصارهای نفتی، عملاً کسرسیوم بین المللی نفت را بدولتی در داخل دولت ایران تبدیل کرده و بسلسبب حق نظارت از دولت ایران نسبت به فعالیت کسرسیوم در سرتاسر حوزه عملیات استقلال ملی ایران را محدود و محدود نموده است.

ماده ۱۷ فقط اداره امور "فعالیتهای غیرصنعتی را" بعهده شرکت ملی نفت ایران واگذار میکند و این امر فلسفه تشکیل شرکت ملی نفت را که یکی از ثمرات بزرگ مبارزه مردم ایران در راه ملی کردن صنایع نفت بود و برای اداره کلیه امور اعم از صنعتی و غیرصنعتی بوجود آمده بود باطل کرده است.

علاوه بر این ماده مذکور هزینه هنگفت فعالیتهای غیرصنعتی را بعهده شرکت ملی نفت ایران میکند از درمادۀ ۱۷ گفته میشود: سرمایه لازم برای تأمین هزینه های مصوبه توسط شرکت ملی نفت ایران و هر یک از شرکتهای عامل بالتساوی برداخت خواهد شد. آن بخشی که شرکت عامل برداخت خواهد نمود عبارت از وامی خواهد بود که از جانب شرکت عامل بشرکت ملی نفت ایران واگذار میشود.

تا سال ۱۹۶۲، این ماده که ماهیت غارتگرانه آن بسیار مشهود بود بموقع اجرا نگذارد نشد و هزینه های مذکور را کسرسیوم نفت را مساوی برداخت میکرد. بعد ها این مسئله نیز جزء اختلافات موجود بین ایران و کسرسیوم نفت قرار گرفت. در ماه مارس ۱۹۶۲ در نتیجه مذاکرات تصمیم گرفته شد که طریق مذکور تا شش سال دیگر ادامه یابد. لذا مسئله برداخت هزینه های غیرصنعتی هنوز هم در دستور روز کشمکش بین ایران و کسرسیوم نفت قرار دارد.

کسرسیوم بین المللی نفت پارا از اینهم فراترگذاشته برداخت هزینه خرید هرگونه وسائط جدید و مخارج مد ریزه کردن پالایشگاه آبادان و احداث لوله های نفت و بنادر و اسکله ها و غیره را هم برعهده ایران گذارد. است (مواد ۱ و ۲۷ از بخش اول قرارداد) در این مواد تصریح میشود که شرکتهای عامل این هزینه ها را برداخت میکنند. برداختهای مزبور بعنوان وامی که بدون بهره در اختیار شرکت ملی نفت ایران گذارد شده و تلقی خواهد شد. شرکت ملی نفت متعهد میشود اینگونه وامها را با قسط ده ساله از روز آغاز بهره برداری بپردازد. جالب است که ماده ۶ به کسرسیوم نفت حق میدهد از این وسایل و ماشین آلات که بحساب ایران خریداری و کارگزار شده، بدون برداخت دیناری بصاحب اصلی آن، تا انقضای مدت قرارداد بهره برداری نماید. برای اینکه تصریحی از میزان غارت ایران که از این طریق انجام میگردد حاصل آید کافی است گفته شود که طی دو سه سال اخیر فقط برای ساختمان لوله نفت از معادن تاجزیره خارک و ساختمان مراحل اول و دوم بندر خارک و اسکله های مربوطه جمعاً ۶۸ میلیون لیره انگلیسی صرف گردیده

که بحساب دولت ایران گذارده شد است (۱).

این موضوع هم بارها بین ایران و کنسرسیوم نفت مورد مذاکره قرار گرفته است. در مذاکراتی که از ۱۰ تا ۱۷ مارس سال ۱۹۶۲ جریان داشت از جمله مسئله هزینه ساختن بند رواسکلهای نامبره در مورد بحث قرار گرفت و تبعاً عقبت نشینی کنسرسیوم نفت این بود که بدولت ایران اجازه داد اقساط وام رازمانی بپردازد. از آنکه میزان صد هرتف از خارک به ۲۰ میلیون تن برسد (۲). اکنون که صد هرتف از بند رخارک باین مقدار رسیده، خواه ناخواه مسئله مذکور در چهاره در دستور روز قرار گرفته است.

تذکر این نکته نیز ضرور است که طبق ماده ۱۶ قرارداد شرکت ملی نفت ایران کلیه مصالح ساختمانی موجود در انبارها، همه ماشین آلات، کلیه وسائط نقلیه موتوری و ابزار آلات حفاری و غیره در حوزة عملیات راجحانا و بدون دریافت پیناری در اختیار کنسرسیوم نفت گذارده است. ارزش این دارائی که متعلق بایران بود در حدود یک میلیارد دلار تخمین زده شده است (۳).

علاوه بر این ماده ۹ قرارداد به کنسرسیوم نفت حق استفاده از معادن مصالح ساختمانی (خاک، سنگ، آهک و غیره) موجود در حوزة قرارداد راجحانا تفویض کرده است. از آنجائیکه ارقام و اسناد مربوط به میزان استفاده از معادن مزبور انتشار نمی یابد تعیین خسارت وارد بایران از این راه امکان ندارد.

خیانت آشکار عاقدین ایرانی قرارداد ۱۹۵۴ وقتی بیش از پیش برجسته میگرد که می بینیم باینهمه گذشت هم اکتفا نکرده اند و بموجب ماده یک از بخش دوم قرارداد متعهد میشوند بشرکت سابق نفست "گرامتی" مبلغ ۲۵ میلیون لیره انگلیسی بپردازند. این "گرامت" که میبایست طی ۱۰ سال پرداخت شود، تا آخرین دینار بشرکت سابق تحویل داده شده است.

پرواضح است که پرداخت چنین غرامتی چه در مورد "دارائی" شرکت سابق در حوزة نفت کرمانشاه و چه در باره صنایع نفت جنوب کاملاً غیر عاد لانه است بدلیل ذیل:

الف - بموجب شرایط مندرجه در امتیازنامه سال ۱۹۰۱ پس از اتمام دوران امتیاز، کلیف اراضی شرکت سابق میبایست مجاناً بدولت ایران منتقل گردد. لذا احتی در سال ۱۹۳۲ (یعنی قبل از تجدید نظر در امتیازنامه) داری منعقد در سال ۱۹۰۱ و انعقاد قرارداد جدید سال ۱۹۳۳) ۵۲ درصد از اراضی شرکت سابق به ایران تعلق داشت و شرکت هیچگونه حقی بر آن نمیتوانست داشته باشد. ولی چنانکه میدانیم بعد از انعقاد قرارداد سال ۱۹۳۳ مدت امتیاز را تمدید کرد شرکت سابق ۸ سال دیگر (تاملی شدن صنایع نفت) همان دارائی را در تصرف خود نگاه داشت و مورد استفاده قرارداد. لذا مسئله پرداخت هرگونه غرامتی منتفی میشود.

ب - طبق یک محاسبه تقریبی سودی که شرکت سابق در نتیجه استثمار کارگران ایران و غارت منابع نفتی کشور مابست آورده ۲۲ تا ۳۸ برابر بیشتر از میزان سرمایه ای بود که در صنایع نفت ایران بکار انداخته است. الول ساتن مستشرق انگلیسی مینویسد که سرمایه گذاری شرکت سابق در ایران (بدون سرمایه گذاری مجدد بحساب سود) ۲۱ میلیون لیره انگلیسی بوده، حال آنکه سودی که از ایران برده ۷۰۰ تا ۸۰۰ میلیون لیره انگلیسی است. پولی که شرکت سابق در مقابل غارت ثروت طبیعی کشور بدولت ایران پرداخته باندازه ای ناچیز است که شاه هم در کتاب "انقلاب سفید" خود بدان اعتراف میکند. وی مینویسد از سال ۱۲۸۰ (۱۹۰۱) تا لغو قرارداد داری در سال ۱۳۱۱ مجموع پرداختی بایران از ۱۶ میلیون لیره انگلیسی کمتر بود. در فاصله انعقاد قرارداد جدید نفتی در سال ۱۳۱۲ (۱۹۳۳) تا زمان ملی شدن صنعت نفت در ایران، این مبلغ اندکی از ۱۰۶ میلیون لیره تجاوز کرده است.

(۱) "تهران اکونومیست"، شماره ۱۲۸ سال ۱۹۶۶

(۲) "Экономическое положение стран Азии в 1962г."، стр. 131

(۳) "O'Konnor, "Империя Нефти", стр. 463-464

ارقام مذکور بطور واضح نشان میدهد این ایران نبود که میایست بشرکت سابق غرامت بپردازد ، بلکه شرکت سابق است که میایست با ایران غرامت میداد . در عین حال کنسرسیوم بین المللی نفت میایست و میاید بهای د اراشی ایران را در حوزه قرارداد که طبق ماده ۶ در اختیار کنسرسیوم گذارد شده و بیش از یک میلیارد دلار ارزش داشت ، با ایران بپردازد . ولی در این مورد نیز کنسرسیوم بین المللی نفت تماما بضرر ایران و بسود شرکت سابق عمل کرده و میکند .

سهام اراغ غیر انگلیسی کنسرسیوم بین المللی نفت متعهد گردیدند مبلغ ۶۰۰ میلیون دلار در مقابل باصطلاح واگداری ۶۰ درصد از سهام صنایع نفت ایران بکمپانیهای امریکائی و فرانسه به کمپانی " بریتیش پترولیوم " بپردازند .

۱۵ درصد از این مبلغ نقد اطلاق ۱۸ ماه اولیه پس از انعقاد قرارداد پرداخت شد ، بقیه میاید از قرار ۱۰ سنت از هر بشکه نفت فروخته بدی ریج تحویل کمپانی " بریتیش پترولیوم " گردد (۱) . مبلغ مذکور از جانب کنسرسیوم بحساب هزینه تولید گذارد میشود ، لذا نصف باج پرداختی بشرکت سابق از کیسه دولت ایران خارج میشود (۲) . پولی که فقط از این بابت بحساب ایران پرداخت شده و در آینده نیز باید پرداخت گردد به ۲۵۵ میلیون دلار بالغ خواهد شد .

موارد اختلاف با کنسرسیوم نفت بدینجا خاتمه نمییابد . کنسرسیوم بین المللی نفت برای آنکه بتواند سود بیشتری بحساب ایران بدست آورد بشیوه های مختلف دیگری متوسل میشود . از ان جمله است بیمه فراردهای نفتی تولید شده در ایران در خارج از کشور و این امر موسسات بیمه ایران را از درآمد کلانی محروم ساخته است . کنسرسیوم از فروش ارز با ایران نیز سود فراوانی میرد .

یکی دیگر از موارد مهم اختلاف عبارتست از مسئله قیمت اعلان شده نفت . با استقرار اصل ۵۰ - ۵۰ تقسیم سود ، درآمد ایران از نفت برای نخستین بار مستقیما تابع قیمت اعلان شده نفت در بنادر خلیج فارس گردید . در نتیجه مقداری از آن بخش فزون بر ارزش اضافی که در صنایع کشور بوجود میآید و تا آن تاریخ منحصر با کیسه انحصارها ریخته میشد نصیب ایران گردید . ولی نفتخواران جهانی که حاضر نبودند از میزان سود سرشار خود بکاهدند ، برای خنثی ساختن تأثیر اصل ۵۰ - ۵۰ در درآمد ایران و سایر کشورهای نفتخیز منطقه " بازی با قیمتها " را در پیش گرفتند . تقلیل قیمت اعلان شده نفت یکی از طرق کاهش درآمد ایران از نفت میاشد . از نظر انحصارهای نفتی قیمت نفت خام نباید نه تا آن درجه پائین آید که به ترکیب قیمت گذاری فراردهای نفتی صدمه زند ، و نه بعدی افزایش یابد که آنها مجبور بپرداخت مبالغ بیشتری به صاحبان اصلی نفت گردند .

از انجائی که انحصارهای نفتی از انکشاف و تولید و تصفیه گرفته تا فروش فراردهای نفتی در فروشگاهها و پمپهای زمین را در اختیار خود دارند ، کاهش قیمت نفت خام در چهارچوب فرمولی که یاد کردیم بمضامع آنان ضرری نخواهد رساند . بهمین دلیل صرف نظر از سیر قیمت نفت خام بسوی کاهش و یا افزایش سود انحصاری عاید کمپانیهای نفتی شده و میشود . حال آنکه کاهش قیمتها هر بار خسارات جبران ناپذیری بکشورهای تولیدکننده نفت و از ان جمله ایران وارد ساخته است .

چنانکه میدانیم در فوریه سال ۱۹۵۹ انحصارهای نفتی بدون مشورت با ایران قیمت اعلان شده نفت خام را در خلیج فارس خود سرانه تقلیل دادند . طبق محاسبات کارشناسان ایرانی خسارتی که از این طریق با ایران وارد شد ۲۷ میلیون دلار فقط در سال ۱۹۵۹ بود .

در حدود یکسال بعد در ماه اوت ۱۹۶۰ (با وجود اعتراض شدیدی کشورهای نفتخیز خاورمیانه در مورد تقلیل سال ۱۹۵۹) انحصارهای نفتی دوباره قیمت نفت خام ایران را بطور متوسط ۱۰ سنت در هر بشکه کاهش دادند و قیمت نفت در بنادر ایران بشرخ زیر شپیت شد :

"Империя Нефти", стр. 463-464 (۱)

"Petroleum Times", August 20, 1954, p. 845 (۲)

میزان کاهش از قرارداد لار برای هر بشکه)	قیمت جدید (از قرارداد لار برای هر بشکه)	وزن مخصوص نفت خام (درجه ۱۰ پی. آی)	
۰٫۰۸	۱٫۷۸	۳۴	بندر معشور
۰٫۰۸	۱٫۷۲	۳۴	آبادان
۰٫۰۴	۱٫۵۸	۳۱	آبادان

با این اقدام یکجانبه کسرسیموم نفت قیمت نفت خام ایران در اوایل سال ۱۹۶۱ تقریباً سطح قیمت نفت در سال ۱۹۵۱ (قبل از شمول اصل ۵۰-۵۰ به درآمد از نفت) تنزل کرد. برای مقایسه کافیت متذکر شویم که در سال ۱۹۵۱ قیمت اعلان شده نفت خام ۳۴ درجه ۱۰ پی. آی ایران در بندر خلیج فارس از قرارداد بشکه ۱٫۷۰ دلار بود. در اکتبر ۱۹۵۴ این رقم به ۱٫۹۱ دلار افزایش یافت، در ژوئن ۱۹۵۷ به ۲٫۰۴ دلار رسید و در فوریه ۱۹۵۹ به ۱٫۸۶ دلار و سپس در اوت ۱۹۶۰ به ۱٫۷۸ دلار تنزل کرد. و این رانیز باید گفت که از همان روز نخست سطح قیمت نفت خام در منطقه خلیج فارس نازلتر از نفت با وزن مخصوص مشابه در خلیج مکزیک و دریای کارائیب اعلان گردیده بود. در سال ۱۹۴۸ فرق بین قیمت نفت خام ۳۱ درجه ۱۰ پی. آی در بندر خلیج فارس و خلیج مکزیک ۵۱ سنت در هر بشکه بسود نفت خلیج مکزیک بود. در سال ۱۹۶۰ این مبلغ به ۱٫۴۱ دلار در هر بشکه افزایش داده شد. یعنی اگر در سال ۱۹۴۸ قیمت یک بشکه نفت خام ۳۱ درجه ۱۰ پی. آی در خلیج مکزیک ۲٫۶۶ دلار و در خلیج فارس ۲٫۱۵ دلار بود، در سال ۱۹۶۰ قیمت همان نفت در بندر خلیج فارس به ۱٫۵۹ دلار در هر بشکه تقلیل یافت، در صورتیکه در خلیج مکزیک به ۳ دلار در هر بشکه ترقی کرد.

با در نظر گرفتن این وضع بود که آقای عبد اله طریقی کارشناس نفت عربستان سعودی در چهارمین کنفرانس عربی نفت (در نوامبر ۱۹۶۳) گفت: «نتیجه آن شده که عدم تعادلی در بازار بوجود آمده و دیگر قیمت نفت ما از قانون سنتی عرضه و تقاضا تبعیت نمیکنند» (۱) و خاطر نشان ساخت که در نتیجه «تقلیل قیمت نفت در سال ۱۹۵۹ کشورهای عربی ۱۷۵۰ میلیون دلار متضرر شده اند» (۲). آقای فؤاد روحانی دبیرکل وقت سازمان کشورهای صادرکننده نفت (اوپک) در خرداد ماه سال ۱۳۴۲ گفت (کیهان، ۹ خرداد ۱۳۴۲):

«بدنبال کاهش قیمت نفت که یکبار در فوریه و بار دیگر در اوت ۱۹۶۰ روی داد و ایران هم مانند کشورهای دیگر از این طریق متضرر گردید، در سپتامبر ۱۹۶۰ نمایندگان کشورهای بزرگ صادرکننده نفت در بغداد باهم ملاقات کردند و سازمان "اوپک" را تشکیل دادند. اوپک با حفظ وضع ثابت قیمت نفت خام هم اکنون منشاء خدمات ذیقیمی برای اعضا خود شده است و با این عمل خود بین مبلغ ۱۱۲ میلیون تا ۲۲۴ میلیون دلار در سال ۱۹۶۲ از زیان کشورهای عضو جلوگیری کرده است. سهم زیان ایران از این مبلغ بین ۲۴ تا ۸۴ میلیون دلار میبود. ولی هنوز مواد قطعنامه اوپک مبنی بر اینکه بهای نفت خام باید بهمان سطح پیش از اوت ۱۹۶۰ برگشت داده شود عملی نگردیده است...»

اشاره آقای فؤاد روحانی به قطعنامه های مصوبه در کنفرانس چهارم اوپک است که اهمیت حیاتی

" Le Monde ", 11, 12 Novembre 1963 (۱)

" За рубежом ", 21 декабря 1963 (۲)

برای کشورهای عضو ارد. مهمترین آنها قطعنامهٔ مربوط به برگشت قیمت اعلان شده نفت به سطح اوت ۱۹۶۰ است. ولی انحصارهای نفتی با استفاده از کارشکنیهای برخی از کشورهای عضو اوپک و از جمله ایران تا امروز از اجرا این قطعنامهٔ اوپک خودداری ورزیده اند. در اعلامیهٔ جلسهٔ فوق العادهٔ هیئت مدیرهٔ سازمان اوپک که از تاریخ ۱۴ تا ۱۵ مارس ۱۹۶۳ در ژنو تشکیل شد گفته میشود که کمیتهای نفتی "گفته اند برگشت به سطح قیمتهای ۱۹۶۰ برای آنها امکان ندارد" (اطلاعات، ۸ فروردین ۱۳۴۲). بعد همانند گان برخی از کشورهای عضو بایست کشیدن مساعلی چون هزینهٔ ارزیابی، بهرهٔ مالکانه و افزایش تولید، موضوع مهم قیمتهای مسکوت گذاردند.

علاوه بر تقلیل مستقیم قیمت نفت خام از جانب کنسرسیوم که خسارات هنگفتی بمنافع ایران وارد ساخته، سران رژیم نیز با اعطاء تخفیف در قیمتهای اعلان شده به کمیتهای عضو کنسرسیوم منافع ملی مارالگد مال کرده اند. در جلسهٔ ۲۷ د یماه سال ۱۳۴۳ مجلس شورا آقای امیرعباس هویدا وزیر دارائی وقت و نخست وزیر فعلی اجبار صحت این مسئله را اعتراف کرد. او در پاسخ بمسئول نمایندگی ای که پرسیده بود: "ایسا شرکت ملی نفت در رسالههای قبل طبق ماده ۲۵ قرارداد اصلی تخفیفهای بشرکتیهای بازرگانی عضو کنسرسیوم اعطاء نموده بود یا خیر؟" اظهار داشت:

"جواب مثبت است. شرکت ملی نفت بمنظور تشویق صادرات نفت ایران از سالهای اول قرار داد تخفیفهای حجمی از لحاظ مقداری که صادر میشود بشرکتها اعطاء نموده بود، طبق قرار داد ۱۳۳۳ (۱۹۵۴) شرکت نفت میتواند در مواردی که مقتضی میدانند تخفیفی بشرکتیهای بازرگانی اعطاء کند که بتوانند برای نفت ایران بازار بهتری بدست بیاورند. این تخفیف دو نوع است، یا میتواند قیمت را پائینتر بیاورد یا میتواند از لحاظ حجم نفتی که خارج میشود و به یک بازار میروید مقدار حجم بیشتری نفت داده بشود که خودش بالمال همان تخفیف است. ولی تصدیق میفرمائید ما مایل نیستیم که در مورد قیمت اعلان شده از طرف خود مان اشکالاتی ایجاد بکنیم که خدای نکرده از طرف خود کشور ایران قیمت نفت پائین حساب بشود. و لذا گاهی برای اینکه اشکالات مرتفع شود روی حجم در نظر میگیرند" (اطلاعات، ۸ و ۱۳ اردیبهشت ۱۳۴۳). قسمت اخیر از اظهارات آقای هویدا البته پاسو استفاده از وضع فعلی مجلس شورا فقط بقصد عوامفریبی ایراد گردیده است. و الا خود وی که در اقتصاد و امور مالی بی سر رشته نیست خوب میدانست که "چه خواجه علی و چه علی خواجه" غرض از اعطاء تخفیف در قیمت نفت (خواه از طریق پولی و خواه جنسی) کاهش سهم ایران از درآمد حاصله از نفت خام تولید شده و افزایش سود کنسرسیوم نفت بوده و این منظور نیز برآورده شده است.

آقای هویدا میگوید برای خودداری از اینکه "از طرف خود کشور ایران قیمت نفت پائین حساب بشود" دولت ترجیح داده از سال ۱۹۵۴ تا سال ۱۹۶۳، یعنی طی قریب ۱۰ سال سالیانه مقدار بزرگتری نفت خام مجاناً بدون دریافت قیمت آن به کنسرسیوم بین المللی نفت تحویل دهد. چون مقدار نفت خام مجاناً تحویلی به کنسرسیوم تاکنون اعلام نشده و محقی نگاه داشته گردیده، تعیین میزان خسارتی که در نتیجهٔ این خیانت اشکار بمنافع ایران وارد آمده امکان پذیر نیست.

و اما انجا که آقای هویدا اعطاء تخفیف را برای اصطلاح تشویق صادرات نفت ایران ضرر قلمداد میکند، باید گفت چنین نظری وقتی میتوانست درست باشد که بازار نفت ایران و اصولاً بازار نفت جهان سرمایه داری در انحصار کمیتهای نفتی عضو کارتل بین المللی که اعضا کنسرسیوم بین المللی نفت ایران را نیز تشکیل میدهند نمیبود و قیمت فروش نفت خام و فرآوردههای نفتی هم انحصاراً از جانب آنها تعیین نمیکردید. ارقام مربوط بقیمت گذاری نفت که مادر فوق از آنها یاد کردیم نشان میدهد که نفت خام ایران، بدون دیناری تخفیف در قیمت آن میتواند در بازار نفتی اروپای غربی و حتی امریکای شمالی و جنوبی رقابت کند. لذا اگر اظهارات آقای هویدا در زمینهٔ بازار بهتر برای نفت ایران صحت میداشت، نفت ما قاعدتاً

میایست هم اکنون بازاری جهانی را تصرف کرده باشد.

قلت هزینه تولید نفت خام در ایران، بدون اعطاء تخفیف نیز سود سرشاری برای انحصارهای نفتی تا مین میکند. عوامل عدیده طبیعی از قبیل تمرکز بیش از حد ذخائر نفتی و گاز طبیعی و وجود نیروی کار ارزان و غیره هزینه اکتشاف و بهره برداری از منابع نفتی ایران و سایر کشورهای خاورمیانه را نسبت بسیار نقاط نفتخیز بی اندازه اندک میسازد. مثلاً در ایران وزن مخصوص چاههایی که از طریق فوران از آنها بهره برداری میشود به صد درصد میرسد (۱). در نتیجه کسرسیوم نفت نیازی به کار کردن تابعه های برقی جهت بهره برداری از چاههای نفت که مستلزم صرف مخارج هنگفتی است، ندارد. در گزارشی که کارشناس امریکائی برای انستیتوی مهند سین معادن ایالات متحده امریکات تهیه کرده هزینه تولید نفت در چهار منطقه اساسی نفتخیز جهان بشرح ذیل ذکر شده است (۲):

(ارقام به سنت برای هر بشکه)

جمع کل	هزینه آماده کردن معدن برای بهره برداری	هزینه بهره برداری	
۱۵۱	۱۳۴	۱۷	ایالات متحده امریکا، سالهای ۱۹۶۱-۱۹۶۲
۶۱۵	۵۵	۶۵	ونزوئلا، سالهای ۱۹۶۲-۱۹۶۴ افریقا:
۱۵۰۲	۱۳	۲۲	لیبی، سالهای ۱۹۶۳-۱۹۶۴ خاورمیانه:
۷	۶	۱	ایران
۹۰۸	۸	۱۰۸	کویت
۹۰۵	۸	۱۰۵	عربستان سعودی

در گزارش مزبور گفته میشود که در سال ۱۹۸۰ هزینه تولید نفت در ایران احتمالاً از ۷ سنت در بشکه به ۱۰ سنت افزایش خواهد یافت. ولی آنچه مسلم است و ارقام فوق آنرا تأیید میکند هزینه تولید نفت ایران نسبت بقیمت صادراتی آن در مقیاس جهانی در سطح پائینی قرار دارد و برخلاف ادعای آقای هویدا نیازی به اعطاء تخفیف جهت تشویق صادرات نداشته و ندارد.

میزان سودی که کسرسیوم نفت از محل فروش نفت خام ایران میرسد صحت این امر را تأیید میکند. در گزارشی که طبق سفارش سازمان اوپک از جانب مؤسسه امریکائی "آرتور د لیتل کمپانی" تنظیم گردیده گفته میشود که سود متوسط سالیانه کمپانیهای نفتی در ایران در سالهای ۱۹۶۰-۱۹۵۶ از ۷۱ درصد تجاوز نموده است (۳).

نمودار ذیل که نشان دهنده سود کسرسیوم بین المللی نفت نسبت به سرمایه گذاری اصلی در ایران است میزان غارت انحصارهای نفتی را بطور وضوح نشان میدهد (۴).

" World oil ", August 15, 1960, p. 97 (۱)

" Petroleum Press Service ", May 1966 (۲)

" Financial Times ", January 1963 (۳)

(۴) مراجعه شود به گزارش سالیانه بانک مرکزی ایران، سال ۱۳۴۴

۴۳

سود کنسرسيوم	سرمایه اصلي	سال
۱۰۰	۸ر۱	۱۹۵۴-۵۵
۱۵۳	۱۵ر۶	۱۹۵۶
۲۱۳	۳۶	۱۹۵۷
۲۴۷	۶۸ر۳	۱۹۵۸
۲۵۸	۶۴ر۹	۱۹۵۹
۲۸۵ر۲	۴۴ر۷	۱۹۶۰
۲۹۱ر۱	۳۶ر۵	۱۹۶۱
۳۴۲	۳۳ر۶	۱۹۶۲
۳۸۸	۲۴	۱۹۶۳
۴۷۴ر۹	۳۱ر۴	۱۹۶۴
۲۷۵۲ر۲	۳۶۳ر۱	جمع

پاوجود اینکه در نمود ارفوق در آمد کنسرسيوم برابر باد رآمد ايران از نفت فرض شده ، باز ۷۱ درصد سرمایه گذاری را تشکیل میدهد .

کنسرسيوم بين المللي نفت برای آنکه بتواند تجدید تقسیم محصول اضافی را بسود خود تمام نماید ، علاوه بر طرقي که ماتکون از آنها یاد کردیم ، شیوه های دیگری را نیز بکار می بندد که بالا بردن مصنوعی هزینه تولید بقصد حساب سازی جهت پائین آوردن درآمد ايران از نفت یکی از آنهاست . هزینه بازار یابی که بحساب کشورهای تولید کننده نفت و از جمله ايران گذارد میشود و قطعنامه های کنفرانس چهارم اوپک خواهان الغای کامل آنست ، یکی از این طرق است . چون هزینه بازار یابی از درآمد ناویرة شرکتهای عامل کسر میشود ، لذا پنجاه درصد آن از ایران اخذ میگردد .

مقدار هزینه بازار یابی بموجب بند ۳ جز " ب " ماد ۲۸ قرارداد ۱۹۵۴ در اصل تا حدود ۵ ر ۳ سنت در هر بشکه بالغ میگردد . در سال ۱۹۵۸ کمپانیهای نفتی این رقم را به ۱۷۵ سنت در هر بشکه تقلیل دادند . سهم ايران از این مبلغ سالیانه به ۶ میلیون دلار بالغ میشود (۱) .

منظور از هزینه بازار یابی مخارج تبلیغاتی است که انحصارهای نفتی در بازارهای جهانی برای فروش فرآورده های نفتی خود صرف میکنند . از آنجائیکه اولاً مخارج منزه مربوط است بفروش فرآورده های نفتی در بازارهای جهانی که سود آن کلابدست انحصارهای نفتی میرسد و ثانیاً طبق مندرجات بخش اول قرارداد سال ۱۹۵۴ حق مالکیت نفت خام و گاز طبیعی که شرکت ملی نفت ايران به کمپانیهای مذکور میفرشد در سرچاه نفت بآنها انتقال می یابد ، لذا ايران نه نیازی به تبلیغ دارد و نه باید دیناری از بابت هزینه بازار یابی بپردازد . ولی از نخستین روز فعالیت خود در ایران ، کنسرسيوم سالانه مبلغ هنگفتی از این بابت به نسبت میزان صادرات و نوع نفت (سبک و سنگین) از سهم درآمد ايران کسر نموده است .

در اوایل ژانویه ۱۹۶۳ پس از کشش فراوان در چهارچوب سازمان اوپک انحصارهای نفتی حاضر به گذشتی در این مورد شدند . در بند ۲ ماده ۳ قرارداد الحاقی سال ۱۳۴۳ گفته میشود که هزینه بازار یابی به ۵۰ سنت در هر بشکه تقلیل داد ، میشود . حیرت آور است که مبلغ مذکور تنها منحصر به نفت خام صادراتی نیست . در اجزاء " الف " ، " ب " ، " ج " از بند ۲ ماده ۳ قرارداد الحاقی تصریح میشود

که هزینه بازاریابی شامل نفت خامی که توسط کنسرسیوم صادر میشود، نفت خامی که تحویل پالایشگاه آبادان میگردد و حتی نفت خامی که بحساب کنسرسیوم بشرکت ملی نفت ایران برای ۱۲٫۵ درصد پرداخت مشخص تحویل میشود نیز خواهد گردید.

از اواخر ژانویه سال ۱۹۶۳ دولت ایران سالیانه در حدود ۳ میلیون دلار از بابت هزینه بازاریابی به کنسرسیوم نفت میدهد از (۱) "مجله" امید ایران "مورخ ۷ تیرماه ۱۳۴۲ بدستی مینویسد:

"کنسرسیوم بنابیک ادعای واقعی هر سال در حدود صد از بهای نفت رابعنوان دلالی از ما میگرفت. یعنی ادعا میکرد که برای بازاریابی، تبلیغات و پیداکردن خریدار هر سال تقریباً ۱۵۰ میلیون تومان خرج میکند و این خرج دروغی وواهی رابحساب مامیذاشت... کنسرسیوم در آغاز سال ۱۹۶۳ آنرا تقریباً نیم درصد کاهش داد، یعنی برای هر بشکه نیم سنت فقط حق بازاریابی برداشت میکند. حرف ما اینست که نفت ما از نوع مرغوبترین نفتهاست و کنسرسیوم نفت استخراجی را عیناً بشرکتهای دیگر میفرود و هیچگونه هزینه ای برای بازاریابی نمیپردازد، یعنی این نیم درصد هم زائد است و مانبا بدبپرد ازیم".

ولی دولت ایران بموجب قرارداد الحاقی نه تنها پرداخت نیم سنت در هر بشکه راحتی برای نفتی که خود از کنسرسیوم میخرد متقبل گردید، بلکه مبالغ کلانی را که تا سال ۱۳۴۲ کنسرسیوم نفت بناحق از کیمه ایران بدارود بموجب موافقتنامه مفاصحا با به انحصارهای نفتی بخشید، است. بدین طریق موضوع اختلاف بر سر هزینه بازاریابی کماکان در دستر روز باقی مانده است.

"پرداخت مشخص" و یا "بهره" مالکانه نیز یکی از موارد اختلاف بین ایران و کنسرسیوم بین المللی نفت است که هنوز هم بقوت خود باقیست. بموجب مواد ۲۲ و ۲۸ و ضمیمه شماره ۲ بخش اول قرارداد اد سال ۱۹۵۴ کنسرسیوم نفت متعهد گردید ۱۲٫۵ درصد از ارزش کل نفت تولید شده را (از قرا قیمت اعلان شده در خلیج فارس) بعنوان "پرداخت مشخص" بایران بپردازد. ولی در همین مواد ذکر میشود که "پرداخت مشخص" از مالیات بردار و ویژه شرکتهای با لبح برنچاه درصد میگردد کسر شدنی است. بدیگر سخن مجموع مالیات بردار و پرداخت نمیشود. ۵۰ درصد سود تجاوز نماید. لذا از بدو تا سیسی کنسرسیوم نفت تا سال ۱۹۶۴ دولت ایران عملاً دیناری از بابت "پرداخت مشخص" دریافت نداشت.

"بهره مالکانه" یکی از موارد مهم اختلاف بین کشورهای صادرکننده نفت عضو اوپک از طرفی و کمپانیهای نفتی از سوی دیگر است. پس از مذاکرات طولانی که در کنفرانسهای ۴، ۵، ۶ و ۷ اوپک جریان داشت، کمپانیهای نفتی نتوانستند فرمول خود را در این زمینه بپرخیز از کشورهای عضو اوپک که اکثریت را در این سازمان داشتند تحویل نمایند. کنفرانس هفتم اوپک که در آرمه ۱۳۴۳ درجا کار تشکیل شد، تحت فشار اکثریت، از جمله ایران به پیشنهاد انحصارها صحه گذارد. و چون کنسرسیوم نفت پسرداخت "بهره مالکانه" را منوط به انعقاد قرارداد الحاقی جهت تقویت هرچه بیشتر قرارداد ۱۹۵۴ و اخذ مفاصحا حساب از دولت ایران نموده بود، کابینه حسنعلی منصور ۲۲ دیماه ۱۳۴۳ قرارداد الحاقی به قرارداد اد سال ۱۳۳۳ (۱۹۵۴) را طی ماده واحد ای بمجلس برد و با سرعت بمسابقه ای در ۲۸ دیماه ۱۳۴۳ به تصویب مجلس شورا (که ۱۲۸ نفر از نمایندگان بآن رأی دادند) رساند.

طبق موافقتی که بعمل آمد قرار بر این شد که ۶ درصد از ۱۲٫۵ درصد "بهره مالکانه" در ظرف سالهای ۱۹۶۴ و ۱۹۶۵ بکشورهای تولیدکننده نفت پرداخت گردد و در مورد ۶٫۵ درصد بقیه مذاکراتی تا سال ۱۹۶۷ انجام گیرد که اگر شرایط جهانی و منطقه ای نفت تغییر بیافت ترتیبی برای پرداخت بقیه "بهره مالکانه" فراهم گردد. کشورهای ایران، عربستان سعودی، کویت، قطر، لیبی و عراق مشمول این موافقتنامه میشوند. ولی کشورهای کویت و عراق از انعقاد قرارداد الحاقی استکفاف ورزیدند.

انحصارهای نفتی فقط بشرطی حاضر به پرداخت "بهره مالکانه" گردیدند که دولت ایران تخفیفی در قیمت اعلان شده نفت که مالیات بردرآمد پرداختی بایران براساس آن محاسبه میشود به کنسرسیونم نفت اعطا نماید.

میزان تخفیفی که طبق ماده ۴ قرارداد الحاقی به کنسرسیونم نفت داده شده در سال ۱۹۶۴ هشتاد و نیم درصد قیمت اعلان شده نفت است. در سال ۱۹۶۵ حد اکثر میزان تخفیف در هر بشکه برابر با ۷۰ درصد قیمت اعلان شده به علاوه ۰.۱۳۲۳۵ درصد دلار امریکاد هر بشکه برای هر یک درجه تمام وزن مخصوص نفت خامی میباشد که از ۲۷ درجه ۰.۱ پی. او ای تجاوز کند و در سال ۱۹۶۶ و سالهای بعد حد اکثر این تخفیف برابر با ۱۰۵ درصد قیمت اعلان شده به علاوه ۰.۲۶۴۷۰ درصد دلار در هر بشکه برای هر یک درجه بالاتر از ۲۷ درجه ۰.۱ پی. او ای خواهد بود.

باقبولاندن این شرایط بایران کنسرسیونم نفت متعهد گردید "بهره مالکانه" را که طبق قرارداد اجزئی از تعهد مالیاتی شرکتهای عامل محسوب میشود، بمیزان حد اکثر ۶ درصد در حساب هر پینسه تولید وارد کند. یعنی بموجب قرارداد الحاقی، کنسرسیونم بعد از پرداخت "بهره مالکانه" رقم آنرا بستون هزینه برده و پس از بهزینه گذاردن این پرداختها، مالیات بردرآمد را احتساب مینماید. اضافه در آمد ایران از این بابت در سال ۱۹۶۵ چهارصنعت و در سال ۱۹۶۶ چهار و نیم صنعت در هر بشکه بوده است. مدت موافقتنامه سال ۱۹۶۴ درباره "بهره مالکانه" در پایان سال ۱۹۶۶ خاتمه یافته است. هم اکنون مذاکراتی در چهارچوب اوپک برای تعیین تکلیف آتی مسئله در جریان است.

سیاست نفتی رژیم و

ارزیابی ما از این سیاست

سیاست نفتی رژیم در مجموع خود عبارتست از سعی در افزایش نسبی درآمد ایران از نفت در چهارچوب حفظ سلطه انحصارهای نفتی از طریق سازش با کنسرسیونم نفت و نیز استفاده از شرائط بین المللی برای جلب گروههای جدید نفتی بسمایه گذاری مختلط (با شرکت دولت ایران) در منابع نفتی خارج از حوزه عملیات کنسرسیونم بین المللی نفت.

گرچه سخنگویان رژیم در باره رسوخ شرکت ملی نفت ایران در بازارهای جهانی زیاد جنجال میکنند و این مسئله را بحثابه اساس سیاست نفتی خود قلمداد مینمایند، ولی این اصل مسلم است که بابقا حاکمیت کنسرسیونم نفت بر بخش اعظم وقاطع از منابع نفت ایران و در دایره تعهدات ناشی از قرارداد سال ۱۹۵۴ و سیادت انحصارهای نفتی (عضو کنسرسیونم که در عین حال اعضا کارتل بین المللی را تشکیل میدهند) بر بازار جهان سرمایه داری، رسوخ شرکت ملی نفت را در این بازارها، آنها در شرایط فعلی ایران نمیتوان امری غیر ممکن محسوب داشت و بهمین علت نیز بحث در اطراف آن زائد است. لایحه بودجه سال ۱۳۴۶ مجموع درآمد نفت را بطریق ذیل پیش بینی کرده است:

از کنسرسیونم نفت	۴۹۹۱۳	میلیون ریال
از "اوپک"	۶۹۵	" "
از "سیویپ"	۱۱۰	" "

چنانکه مشاهده میشود از ۵۰۷۱۸ میلیون ریال مجموع درآمد نفت پیش بینی شده برای سال ۱۳۴۶ بیش از ۹۸٫۴ درصد آن از طریق کنسرسیونم بین المللی نفت وارد خزانه دولت خواهد شد. و این امر اهمیت سیاسی نفتی رژیم را در مورد کنسرسیونم بین المللی نفت، بویژه برجسته میسازد. با د نظر گرفتن اینکه پروسه مذکور سالیان درازی میتواند ادامه یابد، مانیز در این بحث تکیه اساسی را بر روی این بخش از سیاست نفتی رژیم خواهیم گذارد.

ما مضار قرارداد الحاقی را که پس از جارجنجال تبلیغاتی چندین ساله منعقد و بتصویب رسید و در موقع خود بعنوان پیروزی رژیم برکنسر میوم معرفی شد، در موارد چندی برشمرده ایم. حتی اگر موضوع "بهره مالکانه" که احقاق جز "کوچکی از حقوق نصیب شده ایرانست، بدون دادن امتیازهای فیصله میافست، انعقاد و تصویب چنین قراردادی که در آن اولاً موجودیت قرارداد سال ۱۹۵۴ پس از گذشت ده سال تأیید و تصریح شده و ثانیاً با دادن مفاصحا حساب خط بطلان به مطالبات عده ۲ ایران کشیده شده، خیانتی عظیم بمصالح ملی مردم ایران بشمار میرفت. جز "الف" از ماده ۸ قرارداد الحاقی تصریح میکند: "این قرارداد الحاقی بمنزله جزئی از قرارداد اصلی" (منظور قرارداد سال ۱۹۵۴ است مع) بشمار خواهد رفت و قرارداد اصلی از تاریخ اجراء این قرارداد الحاقی بشرح مقرر در همین قرارداد اصلاح شده محسوب خواهد شد و جز در مورد اصلاحات منورهیچیک از مقررات قرارداد الحاقی بهیچ عنوان مقررات قرارداد اصلی یا قرارداد های مربوطه را که قبل از تاریخ اجراء این قرارداد الحاقی مورد توافق قرار گرفته تغییر نخواهد داد".

در ضمیمه قرارداد الحاقی مربوط به موافقتنامه مفاصحا گفته میشود قرارداد الحاقی برای همه اوقات حکم تصفیه حساب رضایت بخش نسبت بموارد زیر بشمار خواهد رفت:

"کلیه امور مربوط بمبلغ پرداخت مشخص مذکور در جز "الف" ماده ۲۲ قرارداد اصلی و نحوه احتساب پرداخت منوره از لحاظ مالیات پرداخت و درآمد و مذاکرات فیما بین طرفهای اول و دوم در باب امور منوره..."

ایران موافقت دارد که قیمت فروش هر یک از شرکتهای بازرگانی در تمام مدت قبل از تاریخ اجراء قرارداد الحاقی طوری بپوشد است که تعهدات آنها را بموجب ماده ۲۵ قرارداد اصلی ابقا نموده است. ایران و شرکت ملی نفت ایران موافقت دارند که شرکتهای بازرگانی نسبت به تمام مدت قبل از تاریخ اجراء قرارداد الحاقی پرداختهای مشخص را به مبلغ صحیح و منوره مقرر در قرارداد اصلی تا می که کرده اند.

چنین است نتیجه نخستین مذاکرات مهمی که پس از انعقاد قرارداد ۱۹۵۴ بین ایران و کنسر میوم نفت جریان داشت و با عقب نشینی کامل و شکست آشکار سران رژیم پایان یافت. دومین مذاکرات در آذرماه ۱۳۴۵ در تهران خاتمه یافت. برای روشن ساختن سیاست نفتی رژیم تحلیل سیزده اکراد و نتایج حاصله از آن بجا خواهد بود.

پس از شکست مذاکرات همراه لندن در وران یورش تبلیغاتی رژیم آغاز گردید. آقای امیر عباس هویدا هنگام تقدیم قرارداد نفت با کمپانی فرانسوی در مجلس شورا گفت:

"... رشد و توسعه جامعه ایرانی نباید دستخوش نوسانات تولید و صادرات نفت که ناشی از تصمیمات یکطرفه هیئت مدیره خارجی در اطاقهای درسته و در خارج از ایران که بهر سه برداری قسمتی از نفت کشور بوسیله آنها انجام میگردد باشد. نفت یک ثروت ملی است که متعلق بایرانست و بهره برداری از آن باید متناسب بانیاژ مندیهای کشور و جویگوی حوائج ما باشد، نه اینکه درد ل خاک مدفون مانده و یکطرفه در باره آن تصمیم بگیرند و آنرا اعمال کنند" (پیغام امروز، ۲۸ مهر ۱۳۴۵).

چند روز بعد شاه طی مصاحبه با مخبر روزنامه انگلیسی "سندی تایمز" گفت:

"ما ۲۵ میلیون جمعیت داریم و این رقم از مجموع جمعیت کشورهای نفتخیز این منطقه بیشتر است... البته من نسبت بدآمد این کشور احساسات نمیکنم. اما کویت و لیبی و امثال آن از نفت درآمدی بیشتر از آنچه بتوانند جذب کنند دارند. تازه آنها بهیچوجه اهمیت استراتژیک ایران را ندارند. در اینصورت ما میخواهیم ببینیم آیا کمپانیهای نفتی که در هر حال جزو موسسات تجاری نیستند، حقد دارند از استخراج منابع طبیعی ما از خاک

خود مان خود داری کنند. بهیچوجه نمیتوان این امر را پذیرفت. اگر نتوانیم با کمپانیها
بتوافق برسیوم مایکجانبه اقدام خواهیم کرد. معنی این امر اینست که از قرارداد های خود با
کنسرسیوم تخطی کنیم" (اطلاعات، ۱۳ آبان ۱۳۴۵).

پس از اظهارات شاه و نخست وزیر چنگ تیلیغاتی بین مطبوعات ایران و جراید و مجلات ارگانه‌های
انحصارهای نفتی آغاز شد. دامنه این جدال پدید ریج از طرفی به مجلسین شور و سنا و از سوی دیگر به
مقامات دولتی امریکا و انگلیس و سفارتخانه های آن کشورها در ایران کشید. رادیوی بی بی سی روزهای
متوالی تفسیرهای عدیده بالحن تهدید آمیز بزبان فارسی منتشر ساخت.
مجله "خواند نیها" مورخ ۱۰ آبان ۱۳۴۵ نوشت:

در "هفته اخیر پیماسی امریکا و انگلیس در تهران فعالیت شدید داشت و ناظران معتقدند
که در یکماه آینده نیز سفرای امریکا و انگلیس در تهران برای جلوگیری از قطع تماس و مذاکره
کنسرسیوم با ایران دست بیک فعالیت دیپلماتیک دامنه در خواهند زد. ولی ایران نظر
خود را صریحاً اعلام کرد و حاضر نیست از آنچه از روی حق و انصاف مطالبه دارد عدول کند."

در محبوه جدال اول هارمین که از دلان سرشناس نفت است و همیشه در ماجراهای نفتی رژیم
انگشت داشته، وارد تهران شد. روزنامه "پیغام امروز" مورخ ۱۰ آبان ۱۳۴۵ در این باره نوشت:

"ناظران سیاسی سفرناگهانی هریمین را بایران مرحله تازه ای از فعالیت دیپلماتیک دول
آنگلوساکسن برای جلوگیری از بروز بحران در روابط کنسرسیوم و دولت ایران میدانند."

و بالاخره روز ۲۱ آذرماه آقای دین راسک وارد تهران شد و با شاه ملاقات کرد. روزنامه "اطلاعات"
(۲۲ آذر ۱۳۴۵) از جمله نوشت که "وزیر امور خارجه امریکا از توافقی که بین ایران و کنسرسیوم بدست
آمده اظهار خوشحالی و مسرت کرده است."

نحوه مذاکرات سفرای امریکا و انگلیس و محافل دولتی امریکا با سران رژیم ایران و فعالیت‌های پشت
پرده هنوز دقیقاً معلوم نیست. ولی قد راسک آنست که سران رژیم بلافاصله پس از یورش اولیه نغمه
عقب نشینی و سازش راسک کردند. انعکاس این سیاست رژیم بطرز جالبی در سلسله مقالات اساسی مندرج
در روزنامه نیرسی "اطلاعات" بچشم میخورد که مابریخی از نکات حساس آنها را عیناً نقل میکنیم.

"اطلاعات" مورخ ۱۶ مهرماه در مقاله "ایران و کنسرسیوم" نوشت:

"مانیگوتیم تحولات زمان اقتضای آن دارد که در اساس این قرارداد تجدید نظر بشود
و احترام امضای خود و قول خود را مویط پهر زمان و هر شرایطی که بود نگهداشته ایم و
بحقوق مکتسبه کنسرسیوم احترام میگذاریم" (۱)

یکروز پس از انتشار اظهارات شاه به "خبر" سندی تایمز" دایر با اقدام یکجانبه و "تخطی از قرار -
داد های" با کنسرسیوم نفت، "اطلاعات" (۱۴ آبان ۱۳۴۵) در پاسخ به رادیوی لندن که تهدید
سران رژیم را بعباثه برگشت بدوران ملی شدن صنایع نفت تعبیر و تالی کرده بود، نوشت مقامات کنسرسیوم:
"۰۰۰ باین نکته توجه ندارند که ایران امروز، ایران ۱۵ سال قبل نیست. ۰۰۰ که ناساچار
شود فی المثل در جاهای نفت را ببندد و زندگی خود را بر مبنای اقتصاد بدون نفت قرار
دهد."

در اینجا مقاله "اطلاعات" غیر مستقیم ولی آشکاراً احتمال هر گونه اقدامات مشابه ۱۵ سال پیش را
منتقدی دانست. سه روز بعد "اطلاعات" شماره ۷ آبانماه، بدون تردید بدستور دربار، در تفسیر
اظهارات شاه به "خبر" سندی تایمز" بقصد روشن ساختن انحصارهای نفتی یارد یکر باین مسئله برگشته
مینویسد: "در موضوع نفت و اختلاف ایران با کنسرسیوم بخلاف آنچه بعضیها سعی دارند شهرت
دهند مطلقاً سیاست دخالتی ندارد و مسئله کاملاً اقتصادی است و بازرگانی برای اینکه
در ایران سالهاست مسئله نفت از سیاست تفکیک شده و گذشته است آن زمانیکه نفت یا

وسيله ای برای اعمال نفوذ سیاستهای خارجی بود و یاد ستاویزی برای سیاست بافان داخلی* و بالاخره ۸ آبانماه روزنامه "اطلاعات" سرفقاله ای تحت عنوان "تایمز لندن و مسئله نفت" منتشر ساخت. تایمز نوشته بود که کنسرسیوم نفت نمیتواند پیشنهاد ایران را بپذیرد* و باین ترتیب ممکن است اختلافی جدی ایجاد شود که شبیه بحران آبادان در سال ۱۹۵۱ باشد*.

"اطلاعات" در پاسخ "تایمز لندن" نوشت:

"قراردان این در موضوع در کنار هم موردی ندارند. چون هیچ وجه تشابهی میان مذاکرات امروز ایران با کنسرسیوم و دعاوی آنروز ایران علیه شرکت سابق نفت وجود ندارد* و برای اینکه جای تردیدی برای انحصارهای نفتی و حامیان آنها، یعنی دولتین امریکا و انگلیس باقی نماند باشد "اطلاعات" تصریح کرد که:

"گذشته از همه اینها، ما گفته ایم و مکرر گفته ایم و مجدداً تکرار میکنیم که قرارداد نفت ایران با کنسرسیوم در هر شرایطی بسته شده و هر چند که ما آنروز هم این قرارداد را ضامن منافع ایران نمیدانستیم، معذرتاً با احترام امضای خودمان هیچوقت این بحث را پیشکشید ه ایم که کنسرسیوم چه میرسد و چی بماند. پس خیال بهانه گیری و مشکل تراشی در محیط کار کنسرسیوم نداریم*."

بنظر ما این اصرار "اطلاعات" در روشن ساختن "کمپانیهای نفتی و لندن و واشنگتن بلافاصله پس از تهدید شاه و نخست وزیر نیازی به تفسیرند ارد و لحن نوشته ها بطور وضوح نشان میدهد که در سلسله مقالات مذکور نظردولت ایران منعکس گردیده است*.

اقدامات بعدی رژیم و بالاخره موافقتنامه منعقد ه بین ایران و کنسرسیوم نفت این بار نیز سیاست سازش و عقب نشینی رژیم را در مقابل انحصارهای نفتی بیثبوت رساند*.

چنانکه قبلاً اشاره کردیم درمذاکرات اولیه لندن پنج مسئله از جانب هیئت نمایندگی ایران در مذاکره روز قرارداد ه شده بود که سپس موضوع استرداد اراضی نیز بد آنها اضافه شد. ولی هم نخست وزیر در مجلس شورا و هم آقای منوچهر اقبال در مصاحبه مطبوعاتی خود در باره باصطلاح توافق در سه مسئله سخن گفتند. بدینسان در باره مسائل مهمی چون قیمت نفت خام تحویلی به پالایشگاه آبادان، قیمت نفت خام سبک ایران در جزیره خارک، استفاده از گاز طبیعی و تهیه خوراک پتروشیمی از پالایشگاه آبادان هیچگونه موافقتی حاصل نیامد و این مسائل ماب ه اختلاف مسکوت گذارده شد. حال آنکه هر یک از مسائل مطروحه مزبور دارای اهمیت فوق العاده ای برای ایرانست*.

مثلاً در باره اهمیت موضوع قیمت نفت خام تحویلی به پالایشگاه آبادان میتوان یاد آورد که طبق ماده ۲۵ قرارداد ۱۹۵۴ کنسرسیوم نفت متعهد میگردد در مقابل هر تن نفت خام تحویل شده به پالایشگاه پنج درصد بیش از قیمت اعلان شده بدولت ایران بپردازد. این مبلغ در واقع بهای فرآورده های نفتی است که کنسرسیوم نفت در ایران تولید و برای فروش در بازارهای جهان صادر میکند. این رسم تا سال ۱۹۵۹ بطریق مذکور در قرارداد جاری بود. در سال ۱۹۵۹ پس از مذاکرات طولانی کنسرسیوم متقبل شد اضافه قیمت نفت خام تحویلی به پالایشگاه آبادان را از ۱۰ درصد در سال ۱۹۶۰ به ۱۲ درصد افزایش دهد. در تابستان سال ۱۹۶۱ کنسرسیوم نفت بدولت ایران اعلام داشت که مصمم است اضافه پرداخت را از ۱۲ درصد دوباره به ۵ درصد تقلیل دهد. در پایش همانسال در نتیجه مذاکرات بین طرفین قرارداد اضافه پرداخت تا ۱۰ درصد تقلیل داد ه شد. ولی کنسرسیوم باین وعده نیز وفا نکرد. لذا موضوع در ماه مارس ۱۹۶۲ مجدداً در جلسه مشورتی تهران مورد بررسی قرار گرفت. نمایندگان دولت ایران کوشش بسیار کردند که اضافه پرداخت را افزایش دهند. جلسه مشورتی تهران هم نتیجه ای نداد. کنسرسیوم نفت حتی حاضر نشد طبق موافقت قبلی اضافه پرداخت سال ۱۹۶۱ را بمیزان ۱۰ درصد پرداخت نماید. اضافه پرداخت به ۵ درصد تقلیل یافت و کنسرسیوم بین المللی نفت با دادن ۱۰ میلیون دلار به

دولت ایران از شرکت ملی نفت مفاصحا حساب گرفت (۱)

از آن تاریخ مسئله قیمت نفت خام تحویلی به پالایشگاه آبادان که رابطه مستقیم با فراورد ه های نفتی تولید شده در ایران دارد و قاعدتا اضافه بوداخت آن میبایست لااقل ۵۰ درصد پیش از قیمت اعلان شده نفت خام باشد لاینحل ماند و کنسرسیوم حاضر نشد این موضوع را در جلسه اخیر تهران مورد مذاکره قرار دهد.

مسائل بااصطلاح مورد توافق در تهران عبارت بود از: مسئله افزایش تولید نفت، تحویل نفت خام اضافی به شرکت ملی نفت ایران و استرداد قسمتی از ناحیه قرارداد.

هم سران رژیم و هم دستگاه تبلیغاتی موافقت در سه موضوع مزبور را پیروزی بزرگی برای ایران معرفی کردند. آید رواقع نیز این ادعاصحیح است؟ بعقیده ما این بار نیز رژیم از ایره سیاست نفتی خود که عبارتست از سازش یا نفتخواران جهانی پارافراترنگد ارده است. تحلیل جداگانه هر يك از مواد سه گانه فوق هر فرد منصفی را هم باین نظر خواهد رساند.

در کنفرانس لندن (مهرماه ۱۳۴۵) آقای منوچهر اقبال پیشنهاد کرده بود که کنسرسیوم بین المللی نفت تا سال ۱۹۷۰ هر سال ۱۷ درصد نسبت بسال قبل میزان تولید نفت راد را بران افزایش دهد (۲). مسئله افزایش سالانه تولید نفت ایران بمیزان ۱۷ درصد از جمله خواسته های اساسی ایران بود و شاه هم هنگام ملاقات بانمایندگان کنسرسیوم اثرات امید و تا امید کرد (۳). این خواست ایران با مصوبات یازدهمین کنفرانس اوپک در مورد سهمیه افزایش تولید نفت خام کشورهای عضو نیز متوافق بود. یازدهمین کنفرانس اوپک سهمیه افزایش تولید هر کشور را بقرار زیرین تعیین کرده بود:

(بهزار بشکه در روز)

کشور	سال ۱۹۶۵/۶۶	سال ۱۹۶۶/۶۷
ایران	۳۰۴	۳۰۴
عربستان سعودی	۲۵۴	۲۹۰
لیبی	۲۱۰	۲۱۰
کویت	۱۴۰	۱۴۷
عراق	۱۲۵	۱۲۵
ونزوئلا	۱۱۵	۱۱۵
قطر	۶۷	۵۰
اندونزی	۴۸	۴۸

در صورتیکه کمپانیهای نفتی این خواست اوپک را بموقع اجرا میگذاردند، ایران از لحاظ افزایش تولید به ۱۷ درصد مقام اول را امید داشت. باید گفت کنسرسیوم بین المللی نفت نه توصیه اوپک و نه پیشنهاد ایران را در مورد افزایش سالانه تولید نفت ایران بمیزان ۱۷ درصد قبول نکرد. نه در جلسه تهران و نه در جلسات دیگر و منجمه آخرین جلسه منعقد در تهران نمایندگان کنسرسیوم بین المللی نفت حاضر نشدند کوچکترین تعهد مشخصی که بتواند تعیین کنند میزان اضافه تولید نفت در ایران در حال

(۱) " Financial Times ", March 21, 1962

(۲) مجله "باشاد" شماره ۱، آبانماه ۱۳۴۵

(۳) مراجعه شود بمفند رجعات روزنامه "اطلاعات"، ۳ آذرماه ۱۳۴۵

و آینده باشد بعهد گیرند.

آقای منوچهر اقبال در مصاحبه مطبوعاتی (۲۲ آذرماه ۱۳۴۵) که بلافاصله پس از اعلام توافق با کنسرسیوم نفت تشکیل شده بود گفت :

" در مورد میزان صادرات نفت خام و فراورده های نفتی از حوزه قرارداد طی سالهای ۱۹۶۷ و ۱۹۶۸ شرکتهای عضو کنسرسیوم با تخییر کلی که در برنامه های برداشت خود پیشنهاد نموده اند رضایت ایران را جلب کرده اند."

از اظهارات آقای اقبال بطور وضوح معلوم میشود که کنسرسیوم نفت رقم مشخصی را در این زمینه معین نکرده و بدان وعده کلی که در اصل جز میزان عادی اضافه تولید مصرحه در برنامه کنسرسیوم چیز دیگری نخواهد بود اکتفا کرده است.

بولتن "پترولیم اینتلیجنس اوپیکلی" در تفسیری که پس از خاتمه مذاکرات در باره موافقتنامه ایران و کنسرسیوم درج نموده مینویسد :

" کنسرسیوم با ایران اعلام داشت که در دو سال آینده در نظر دارد تولید را در معادن نفت خود در حدود ۱۱ تا ۱۳ درصد سالیانه افزایش دهد. چنانکه میدانیم ایران خواهان افزایش ۱۷ درصدی بود" (۱)

بدینسان روشن میشود در مورد افزایش تولید که بند اساسی مذاکرات تهران بود، دولت ایران در مقابل فشار انحصارهای نفتی عقب نشست و مطابق معمول کنسرسیوم اضافه تولید ایران را در دو سال آینده بین ۱۱ تا ۱۳ درصد، البته بصوابدید خود محدود ساخت.

تسلیم سران رژیم وقتی بیش از پیش آشکار میشود که میزان افزایش تولید نفت در ایران را با سایر کشورهای نفتخیز عضو اوپک مورد مقایسه قرار دهیم (به ارقام زیر رجوع شود) :

درصد افزایش تولید برخی از کشورهای اوپک
در سال ۱۹۶۶ نسبت به سال ۱۹۶۵ (۲)

قطر	۲۳٫۲
لیبی	۲۲٫۵
عربستان سعودی	۱۷٫۵
ایران	۱۱٫۲

اگر طبق مصوبات کنفرانس یازدهم اوپک سهم ایران از افزایش تولید ۱۷٫۵ درصد بود و از این لحاظ ایران میبایست مقام اول را حائز گردد، عملاً در سال ۱۹۶۶ ایران در مقام چهارم بعد از قطر، لیبی و عربستان سعودی قرار گرفت. انحصارهای نفتی بجای افزایش تولید نفت ایران بعین ۱۷٫۵ درصد، در عربستان سعودی سهمین میزان بر تولید افزودند و بدین طریق پس از سالها عربستان سعودی با عقب زدن کویت مقام اول را در تولید نفت در خاور میانه (با ۱۱۷ میلیون تن) حائز گردید.

این یکی از موارد شکست ایران در مذاکرات با کنسرسیوم نفت است که آنرا بشابه پیروزی بزرگ ایران معرفی میکنند.

" Бюллетень иностранной коммерческой информации (БИКИ) (۱)

5.I. 1967

" News Letter ", No. 103, February 1967 ; (۲)

БИКИ, 12. I. 1967

مسئلهٔ دوم مربوط است به فروش نفت از جانب کنسرسیوم بین المللی نفت با ایران. قبل از ورود به بحث در شرایط فروش نفت، تذکر این نکته ضرور است که اصولاً طبق قرارداد ۱۹۵۴ (مواد ۲۸ و ۲۹) ایران حق دارد سالیانه ۱۲٫۵ درصد نفت خام تولید شده در ایران را بحساب درآمد خود از نفت کنسرسیوم بقیامت اعلان شدهٔ نفت تحویل بگیرد. ولی دولت ایران حق ندارد نفت مزبور را کمتر از قیمت اعلان شدهٔ نفت در خلیج فارس بفروشد. لذا تاکنون دولت ایران فقط در موارد جزئی از این حق خود استفاده نموده است. زیرا اولاً چنین معامله‌ای برای ایران که نمیتواند نفت خام را به آن قیمت بفروشد، صرفه ندارد و ثانیاً، اصولاً انحصارهای نفتی امکان فروش نفت را با ایران در بازارهای جهان سرمایه داری نمیدهند.

انعقاد برخی قراردادها و اموز آکره در اطراف فروش با کشورهای سوسیالیستی اروپائی دولت ایران را وادار ساخت تا برای خرید مقدار نفت کنسرسیوم وارد مذاکره شود. کنسرسیوم نفت حاضر شده است از سال ۱۹۶۷. مقدار نفت تولید شده در معدن آغاچاری را با ایران بفروشد. طی پنجسال شرکت ملی نفت ایران روزانه ۸۰ هزار بشکه نفت (سالیانه در حدود ۴ میلیون تن) از کنسرسیوم خریداری خواهد کرد.

مطبوعات خارجی، بویژه ارگانهای انحصارهای نفتی جزئیات شرایط این معامله را که مقامات ایرانی تاکنون از انتظار عمومی پنهان ساخته اند انتشار داده اند. تحویل نفت با ایران ابتدا از ۶ هزار بشکه در شبانه روز (دو میلیون تن در هر سال) آغاز و سپس هر سال بمیزان ۲۰ هزار بشکه در شبانه روز افزایش خواهد یافت، بطوریکه مقدار آن در سال ۱۹۷۱ به ۱۲۰ هزار بشکه در شبانه روز (۶ میلیون تن در سال) خواهد رسید. مجموع نفتی که طی این مدت کنسرسیوم با ایران خواهد فروخت در حدود ۲۰ میلیون تن خواهد بود. بولتن "پترولیوم اوپکی" شرایطی را که دولت ایران متعهد گردیده هنگام فروش نفت مذکور اجرا نماید چنین تشریح کرده و مینویسد:

"در بارهٔ حق استفاده از این نفت محدودیتهای جدی برای شرکت ملی نفت در نظر گرفته شده است. قبل از هر چیز این نفت فقط میتواند بکشورهای معین اروپای شرقی و قسطنطنیه برای تصفیه صادر گردد. در عین حال شرکت ملی نفت ایران این نفت را میتواند فقط بر پایهٔ موافقتنامه‌های تعویض کالا بفروشد. فروش بکشورهای دیگر اکیداً ممنوع است."

قبول این شروط از جانب شرکت ملی نفت تناقض کاملی با حق حاکمیت ایران، حتی در مورد استفاده از منابع طبیعی کشور دارد. دولت ایران در چنگ انحصارهای نفتی چنان اسیر است که فقط با کسب اجازه از کنسرسیوم میتواند نفتی را که در مقابل پرداخت قیمت آن خریداری نموده در محدود معینی و با شرایطی که کنسرسیوم تعیین میکند بفروشد. تا جائیکه کنسرسیوم نفت اجازهٔ فروش نفت را بپول نقد هم با ایران نداده است.

در بارهٔ قیمت خرید نفت نیز پیشنهاد ایران مورد قبول شرکت نفت واقع نگردید. چنانکه معلوم است دولت ایران از کنسرسیوم نفت خواسته بود که نفت مورد نیاز را بقیمت هزینهٔ تولید با ایران تحویل دهد. بولتن "پترولیوم اینتلیجنس اوپکی" مینویسد که از قرار معلوم کنسرسیوم نفت را بشرکت ملی نفت بقیامت متوسط فروش نفت به کمپانیهای نفت "مستقل" خواهد فروخت.

در سالهای اخیر کنسرسیوم نفت سبک (مشابه نفت معدن آغاچاری را که قرار است با ایران بفروشد) ایران را از قرار هر بشکه ۱٫۴۰ دلار در پندار ایران به آرزوئین فروخته است (۲). اگر کنسرسیوم حاضر

(۲) قیمت اعلان شدهٔ نفت سبک در هر بشکه تحویل پندار ایران ۱٫۷۸ دلار است. یا تخفیفی که دولت ایران بنفع کنسرسیوم قائل شده قیمت اعلان شده ۱۳ سنت در هر بشکه پائین آمد و در حال حاضر ۱٫۵ دلار در هر بشکه است. از این مبلغ خود کنسرسیوم ۲۵ سنت در هر بشکه کمپانیهای "دختر" تحقیف میدهد.

بفروش نفت بهمین قیمت بشرکت ملی نفت گردد ، نفت خریداری شده از قرار هر بشکه ۰٫۴۱ دلار (پسا احتساب درآمد ایران) برای ایران تمام خواهد شد .

از آنچه گفته شد میتوان نتیجه گرفت که در مورد خرید نفت نیز ایران نه تنها پیروزی بدست نیاورد ، بلکه با قبول شرایط کنسرسیون لطمه شدیدی بحق حاکمیت ایران وارد ساخته است .

بالاخره آخرین موضوع مورد موافقت مربوط است به استرداد بخشی از حوزه قرارداد که سالهاست مورد استفاده کنسرسیون قرارنگرفته است . طبق مواد ۲ ، ۳ ، ۴ ، ۵ ، ۶ و ۱۹ قرارداد سال ۱۹۵۴ کنسرسیون

بین المللی نفت حق انحصاری اکتشاف ، تولید ، تصفیه و همچنین حمل و نقل نفت راد منطقه ای بمساحت ۱۰۰ هزارمیل مربع و یا ۲۵۹ هزارکیلومتر مربع که در حدود یک ششم خاک کشور است در حیطه تصرف خود دارد .

حوزه عملیات کنسرسیون تقریباً شامل تمام کرانه های خلیج فارس میشود و مساحت آن ۱۵ هزارکیلومتر بیش از مساحت بریتانیای کبیر است (مساحت انگلستان ۲۴۴ هزارکیلومتر مربع است) (۱) .

بموجب قرارداد سال ۱۹۵۴ کنسرسیون میبایست در حدود یک چهارم این اراضی راد سال ۱۹۷۹ بایران پس دهد . ولی پس از مذاکرات تهران کنسرسیون حاضر شد ۲۵ درصد از اراضی را به انتخاب خود در سال ۱۹۶۷ ، یعنی ۱۲ سال زود تر بایران بدهد . لذا اراضی که دولت از کنسرسیون تحویل خواهد گرفت در حدود ۶۴٫۷۵ هزارکیلومتر مربع خواهد شد . و بدین طریق باز ۲۵٫۴۱۹ هزارکیلومتر مربع از اراضی کشور

کماکان تحت تصرف کنسرسیون باقی خواهد ماند .

اگر در نظر بگیریم که کشورهای همسایه ایران از جمله عراق ، کویت و حتی عربستان سعودی سالها پیش اراضی بلااستفاده باقیمانده را از کمپانیهای نفتی پس گرفته اند ، متوجه میشویم که در این مورد نیز دولت ایران کار فوق العاده ای انجام نداده که حاکی از یک " پیروزی درخشان " باشد . بویژه اینکه انتخاب اراضی که باید بایران تحویل داده شود بعهد کنسرسیون بین المللی نفت است . پرواضح است که کنسرسیون نفت فقط آن قسمت از اراضی را که به عدم وجود منابع مکی سود آور نفت مطمئن است بایران پس خواهد داد .

اگر در نظر بگیریم که کشورهای همسایه ایران از جمله عراق ، کویت و حتی عربستان سعودی سالها پیش اراضی بلااستفاده باقیمانده را از کمپانیهای نفتی پس گرفته اند ، متوجه میشویم که در این مورد نیز دولت ایران کار فوق العاده ای انجام نداده که حاکی از یک " پیروزی درخشان " باشد . بویژه اینکه انتخاب اراضی که باید بایران تحویل داده شود بعهد کنسرسیون بین المللی نفت است . پرواضح است که کنسرسیون نفت فقط آن قسمت از اراضی را که به عدم وجود منابع مکی سود آور نفت مطمئن است بایران پس خواهد داد .

اگر در نظر بگیریم که کشورهای همسایه ایران از جمله عراق ، کویت و حتی عربستان سعودی سالها پیش اراضی بلااستفاده باقیمانده را از کمپانیهای نفتی پس گرفته اند ، متوجه میشویم که در این مورد نیز دولت ایران کار فوق العاده ای انجام نداده که حاکی از یک " پیروزی درخشان " باشد . بویژه اینکه انتخاب اراضی که باید بایران تحویل داده شود بعهد کنسرسیون بین المللی نفت است . پرواضح است که کنسرسیون نفت فقط آن قسمت از اراضی را که به عدم وجود منابع مکی سود آور نفت مطمئن است بایران پس خواهد داد .

اگر در نظر بگیریم که کشورهای همسایه ایران از جمله عراق ، کویت و حتی عربستان سعودی سالها پیش اراضی بلااستفاده باقیمانده را از کمپانیهای نفتی پس گرفته اند ، متوجه میشویم که در این مورد نیز دولت ایران کار فوق العاده ای انجام نداده که حاکی از یک " پیروزی درخشان " باشد . بویژه اینکه انتخاب اراضی که باید بایران تحویل داده شود بعهد کنسرسیون بین المللی نفت است . پرواضح است که کنسرسیون نفت فقط آن قسمت از اراضی را که به عدم وجود منابع مکی سود آور نفت مطمئن است بایران پس خواهد داد .

اگر در نظر بگیریم که کشورهای همسایه ایران از جمله عراق ، کویت و حتی عربستان سعودی سالها پیش اراضی بلااستفاده باقیمانده را از کمپانیهای نفتی پس گرفته اند ، متوجه میشویم که در این مورد نیز دولت ایران کار فوق العاده ای انجام نداده که حاکی از یک " پیروزی درخشان " باشد . بویژه اینکه انتخاب اراضی که باید بایران تحویل داده شود بعهد کنسرسیون بین المللی نفت است . پرواضح است که کنسرسیون نفت فقط آن قسمت از اراضی را که به عدم وجود منابع مکی سود آور نفت مطمئن است بایران پس خواهد داد .

اگر در نظر بگیریم که کشورهای همسایه ایران از جمله عراق ، کویت و حتی عربستان سعودی سالها پیش اراضی بلااستفاده باقیمانده را از کمپانیهای نفتی پس گرفته اند ، متوجه میشویم که در این مورد نیز دولت ایران کار فوق العاده ای انجام نداده که حاکی از یک " پیروزی درخشان " باشد . بویژه اینکه انتخاب اراضی که باید بایران تحویل داده شود بعهد کنسرسیون بین المللی نفت است . پرواضح است که کنسرسیون نفت فقط آن قسمت از اراضی را که به عدم وجود منابع مکی سود آور نفت مطمئن است بایران پس خواهد داد .

اگر در نظر بگیریم که کشورهای همسایه ایران از جمله عراق ، کویت و حتی عربستان سعودی سالها پیش اراضی بلااستفاده باقیمانده را از کمپانیهای نفتی پس گرفته اند ، متوجه میشویم که در این مورد نیز دولت ایران کار فوق العاده ای انجام نداده که حاکی از یک " پیروزی درخشان " باشد . بویژه اینکه انتخاب اراضی که باید بایران تحویل داده شود بعهد کنسرسیون بین المللی نفت است . پرواضح است که کنسرسیون نفت فقط آن قسمت از اراضی را که به عدم وجود منابع مکی سود آور نفت مطمئن است بایران پس خواهد داد .

اگر در نظر بگیریم که کشورهای همسایه ایران از جمله عراق ، کویت و حتی عربستان سعودی سالها پیش اراضی بلااستفاده باقیمانده را از کمپانیهای نفتی پس گرفته اند ، متوجه میشویم که در این مورد نیز دولت ایران کار فوق العاده ای انجام نداده که حاکی از یک " پیروزی درخشان " باشد . بویژه اینکه انتخاب اراضی که باید بایران تحویل داده شود بعهد کنسرسیون بین المللی نفت است . پرواضح است که کنسرسیون نفت فقط آن قسمت از اراضی را که به عدم وجود منابع مکی سود آور نفت مطمئن است بایران پس خواهد داد .

اگر در نظر بگیریم که کشورهای همسایه ایران از جمله عراق ، کویت و حتی عربستان سعودی سالها پیش اراضی بلااستفاده باقیمانده را از کمپانیهای نفتی پس گرفته اند ، متوجه میشویم که در این مورد نیز دولت ایران کار فوق العاده ای انجام نداده که حاکی از یک " پیروزی درخشان " باشد . بویژه اینکه انتخاب اراضی که باید بایران تحویل داده شود بعهد کنسرسیون بین المللی نفت است . پرواضح است که کنسرسیون نفت فقط آن قسمت از اراضی را که به عدم وجود منابع مکی سود آور نفت مطمئن است بایران پس خواهد داد .

اگر در نظر بگیریم که کشورهای همسایه ایران از جمله عراق ، کویت و حتی عربستان سعودی سالها پیش اراضی بلااستفاده باقیمانده را از کمپانیهای نفتی پس گرفته اند ، متوجه میشویم که در این مورد نیز دولت ایران کار فوق العاده ای انجام نداده که حاکی از یک " پیروزی درخشان " باشد . بویژه اینکه انتخاب اراضی که باید بایران تحویل داده شود بعهد کنسرسیون بین المللی نفت است . پرواضح است که کنسرسیون نفت فقط آن قسمت از اراضی را که به عدم وجود منابع مکی سود آور نفت مطمئن است بایران پس خواهد داد .

اگر در نظر بگیریم که کشورهای همسایه ایران از جمله عراق ، کویت و حتی عربستان سعودی سالها پیش اراضی بلااستفاده باقیمانده را از کمپانیهای نفتی پس گرفته اند ، متوجه میشویم که در این مورد نیز دولت ایران کار فوق العاده ای انجام نداده که حاکی از یک " پیروزی درخشان " باشد . بویژه اینکه انتخاب اراضی که باید بایران تحویل داده شود بعهد کنسرسیون بین المللی نفت است . پرواضح است که کنسرسیون نفت فقط آن قسمت از اراضی را که به عدم وجود منابع مکی سود آور نفت مطمئن است بایران پس خواهد داد .

اگر در نظر بگیریم که کشورهای همسایه ایران از جمله عراق ، کویت و حتی عربستان سعودی سالها پیش اراضی بلااستفاده باقیمانده را از کمپانیهای نفتی پس گرفته اند ، متوجه میشویم که در این مورد نیز دولت ایران کار فوق العاده ای انجام نداده که حاکی از یک " پیروزی درخشان " باشد . بویژه اینکه انتخاب اراضی که باید بایران تحویل داده شود بعهد کنسرسیون بین المللی نفت است . پرواضح است که کنسرسیون نفت فقط آن قسمت از اراضی را که به عدم وجود منابع مکی سود آور نفت مطمئن است بایران پس خواهد داد .

اگر در نظر بگیریم که کشورهای همسایه ایران از جمله عراق ، کویت و حتی عربستان سعودی سالها پیش اراضی بلااستفاده باقیمانده را از کمپانیهای نفتی پس گرفته اند ، متوجه میشویم که در این مورد نیز دولت ایران کار فوق العاده ای انجام نداده که حاکی از یک " پیروزی درخشان " باشد . بویژه اینکه انتخاب اراضی که باید بایران تحویل داده شود بعهد کنسرسیون بین المللی نفت است . پرواضح است که کنسرسیون نفت فقط آن قسمت از اراضی را که به عدم وجود منابع مکی سود آور نفت مطمئن است بایران پس خواهد داد .

اگر در نظر بگیریم که کشورهای همسایه ایران از جمله عراق ، کویت و حتی عربستان سعودی سالها پیش اراضی بلااستفاده باقیمانده را از کمپانیهای نفتی پس گرفته اند ، متوجه میشویم که در این مورد نیز دولت ایران کار فوق العاده ای انجام نداده که حاکی از یک " پیروزی درخشان " باشد . بویژه اینکه انتخاب اراضی که باید بایران تحویل داده شود بعهد کنسرسیون بین المللی نفت است . پرواضح است که کنسرسیون نفت فقط آن قسمت از اراضی را که به عدم وجود منابع مکی سود آور نفت مطمئن است بایران پس خواهد داد .

در گذشته در مناطق نفتخیز جنوب فقط ۷ منطقه نفتی در حوزه عملیات کنسرسیون وجود داشت : مسجد سلیمان ، هفتگل ، لالی ، نفت سفید ، آغاچاری ، پازنان و گچساران . طی سالهای اخیر کنسرسیون منابع عظیم دیگری کشف نمود و مناطق نفتخیز به ۱۹ منطقه افزایش یافته است . مناطق جدید عبارتند از : بی بی حکیمه ، اهواز ، مارون و کارون ، کویال ، بوشکال ، گل خاری ، بینک ، رگه سفید ، خلف آباد ، کرخ ، خارک و غیره . در سال ۱۹۶۵ کنسرسیون نفت فقط از مناطق زیر بهره برداری نموده است (۲) .	معادن نفت	تعداد چاههایی که بهره برداری میشود	مقدار تولید سالانه نفت (بمیلیون بشکه)
	آغاچاری	۴۶	۳۲۹٫۱
	گچساران	۲۲	۱۸۵٫۷
	اهواز	۲۰	۶۰٫۷
	هفتگل	۱۵	۳۸
	مسجد سلیمان - لالی	۳۲	۲۲٫۱
	بی بی حکیمه	۳	۱۴
	نفت سفید	۱۶	۸٫۵
	پازنان	۴	۶٫۱
	خارک	۴	۳
	جمع	۱۶۲	۱۱۷٫۷

(۱) برای مقایسه باید گفت اراضی تحت امتیاز کنسرسیون برابر است با مجموع مساحت اراضی سه کشور اطراف ، هند و یونان و بیشهائی مساویست با ۳۰ برابر مساحت اطریش و ۲۰ برابر یونان .

از ۱۹ معدن کشف شده، کنسرسیوم نفت فقط از ده منطقه بهره برداری میکند. هنوز ۹ منطقه ای که وجود منابع عظیم نفت در آنها مبرهن است دست نخورده باقی مانده است. دولت ایران نه تنها نتوانست این همه ثروت طبیعی متعلق بکشور را که عاقل و باطل مانده از کنسرسیوم پس بگیرد، بلکه مساحت زیادی از اراضی کشور هم که کنسرسیوم باین زود یها در آنها اقدام بعملیات اکتشافی نخواهد کرد پس گرفته شده است.

چنین است وضع در بخش قاطع از صنایع نفت ایران در آغاز سال ۱۹۶۷، بعد از خاتمه کشمکش بین ایران و کنسرسیوم بین المللی نفت که مبلخین رژیم بد آن نام "پیروزی بزرگ ایران" گذارده اند. حال آنکه ارقام و مدارک انکارناپذیر ارائه شده از جانب مابطور وضوح نشان میدهند معضلات عدیده ای که در مراحل مختلفه مورد مذکره قرار گرفته در مجموع خود کماکان لاینحل مانده است.

نظر حزب توده ایران در باره حل معضل نفت

نظر حزب ما در باره حل قطعی و نهائی معضل نفت روشن است. حزب توده ایران بر این عقیده است که نفت ایران باید بدست ایرانی اداره گردد و سود حاصله از آن کلا در راه ترقی و تعالی کشور و بهبود زندگی مردم کشور صرف شود. ما معتقدیم قانون ملی شدن نفت و حقوق شرکت ملی نفت ایران که در موقع خود برای اداره امور صنایع نفت ملی شده از اکتشاف و تولید گرفته تا تصفیه و فروش بوی محول شده بود و اصولاً فلسفه تشکیل آن نیز جز این نبوده، باید احیا گردد. از آنجائیکه قرارداد ۱۹۵۴ ناقصی قانون ملی شدن صنایع نفت است باید ملغی شود. حزب ما در راه تحقق این هدف مبارزه کرده است و خواهد کرد.

ولی در شرایط موجود فعلی وجود شعارهای مبرمی که در هر مورد مشخصی بتواند نقش سازماندهند و بسیج کنند، ای را ایفا نماید، ضرورت دارد.

شعارهای مبرمی که حزب ما ارائه میدارد عبارتند از:

- ۱) افشاء قرارداد اسارت آور نفت سال ۱۹۵۴ که پایه سیاست نفتی رژیم رابعثابه "حقوق منکسبه" کنسرسیوم تشکیل میدهد.
- ۲) مبارزه در راه الغاء کلیه مواد این قرارداد که منافی با حق حاکمیت ایرانست و دست انحصارهای نفتی را در غارت ثروت طبیعی ما آزاد میگذارد و اصل تقسیم بالتساوی سود را بنفع کنسرسیوم بین المللی نفت تغییر میدهد.
- ۳) مبارزه در راه اخذ حداقل ۲۵ درصد "بهره مالکانه" اضافه بر ۵۰ درصد مالیات بردرآمد.
- ۴) مبارزه در راه برگشت قیمت باسطح ماه اوت سال ۱۹۶۰
- ۵) مبارزه برای الغاء هرگونه تخفیف (اعم از پولی و جنسی) از قیمت اعلان شده نفت.
- ۶) مبارزه در راه بازپس گرفتن کلیه اراضی که تاکنون کنسرسیوم نفت به اکتشاف و استخراج از آن آغاز نکرده است.
- ۷) مبارزه برای تصفیه هرچه بیشتر نفت خام در داخل کشور از طریق افزایش تولید فرآورده های نفتی تا حد ظرفیت کامل پالایشگاه آبادان و اواساختن کنسرسیوم بین المللی نفت به ساختمان پالایشگاههای جدید نفت در ایران از طریق اختصاص بخشی از سود حاصله خود از نفت ایران در این راه.
- ۸) مبارزه در راه افزایش قیمت فرآورده های نفتی از ۵ درصد بیش از قیمت اعلان شده نفت خام در حال حاضر تا حد اقل ۵۰ درصد.
- ۹) مبارزه برای برقراری نظارت کامل شرکت ملی نفت بر امور کنسرسیوم بین المللی اعم از صنعتی و

غیرصنعتی و همچنین تعیین قیمت نفت*

۱۰) مبارزه برای جلوگیری از دخالت شرکت‌های نفتی در مورد اخلی ایران ام از سیاسی و اقتصادی*

۱۱) مبارزه برای دفاع از حقوق کارگران صنایع نفت بویژه در مسئله افزایش دستمزد ، آزاد ی سند یکنائی ، بیمه اجتماعی ، مسکن و تاسه مین حد اکثر اشتغال کارگران و خاتمه دادن به اخراج آنان

۱۲) مبارزه در راه جان‌شین ساختن کارشناسان ایرانی بجای کارشناسان خارجی و سپردن اداره امور به ایرانی*

۱۳) مبارزه در راه شرکت فعال و مثبت ایران در سازمان اوپک و همکاری با آن گروه از اعضا اوپک که هدفشان تقویت این سازمان بمشابه سدی در مقابل مطامع انحصارهای نفتی است*

۱۴) مبارزه برای آنکه درآمد نفت کلا ، بدون دیناری کم و کسر ، بمصرف امور عمرانی برسد*
چنین است نکاتی که مبارزه متحد و هماهنگ همه میهن پرستان و نیروهای ملی و مترقی در راه اجرا آنها در شرایط مشخص فعلی میتواند اولاً سیاست نفتی رژیم راکه میخواهد چنین وانمود سازد گویا افزایش درآمد نفت ایران فقط از طریق افزایش تولید امکان پذیر است فاش نموده ، و در ثانی موضع انحصارهای نفتی را تضعیف کرده و در نتیجه راه را برای عملی ساختن هدف غائی که همانا خاتمه دادن به سیادت نفتخواران جهانی است هموار خواهد ساخت*

اسفند ماه ۱۳۴۵

روباه جلوه فروش

رواهی نزد شغالی جلوه میفروخت که چنان فراستی
در سردارم که حتی آد میان مرامی جویند تا از آن به
برگیرند*

شغال گفت : « دم درکش با آنچه ترا مطلوب
ساخته سرتو نیست ، دم تو است »*

سیر تکوین سیاست فرهنگی رژیم *

دولت ایران که تا قبل از رژیم کودتاویس از آن تا آخرین سالهای ۳۰ در برابر فشارخواست مردم به گسترش شبکه مدارس بسختی مقاومت نمیکرد و درحدود بودجه ای که بفرهنگ اختصاص مییافت بدان تن درمیداد، ازسال ۱۳۴۰ رژیم توجه کرد که افزایش روز افزون تعداد تحصیل کرده ها ازچند جهت بسیار مصالحش درتناقض مییابد:

اولاً ازاینجهت که افزایش قشر روشنفکری همواره نیروی بیکارجوی ضد رژیم راتقویت مینماید . ایسندیده درتجربه برای رژیم اثبات شده بود.

ثانیاً رژیم نمیتواند این قشررا ازجهت شغل تا مین کند . همواره برتعداد روشنفکران بیکار اضافه میشود واین نه فقط نیروی منفجره ایست که بتدریج علیه رژیم انباشته میشود بلکه محرکی است برای تشدید مبارزه ضد رژیم بطورکلی.

ثالثاً افزایش فارغ التحصیلان مدارس عالی باحدت روز افزونی لزیم اخراج مستشاران و متخصصان و کارشناسان خارجی رامطرح کرده و میکند و این امر باروش رژیم درمورد حفظ پیوند با امپریالیسم ناسازگار است.

لذا محتوی اصلی سیاست فرهنگی رژیم عبارت شد و عبارتست از: تحدید دایره تحصیلات عالی و متوسطه و کوشش برای پرورش یک قشر روشنفکری خدمتگذار و حامی رژیم از یکسو و گسترش دایره تحصیلات ابتدائی و مبارزه با بیسوادی ازسوی دیگر بمنظور استوار ماهیت ضد فرهنگی این سیاست و خنثی کردن فشار واکنش مردم . در این اواخر رژیم موازی با برخی اقداماتی که ناگزیر در زمینه اصلاحات ارضی و صنعتی کردن کشور نموده است بلزوم تربیت کارگرمشاور و کارگرم تخصص فنی توجه نموده است بدون اینکه هنوز این توجه تجسم عملی یافته باشد.

اینک ما کوشش خواهیم کرد سیر تکوین این سیاست تحدید تحصیلات عالی و متوسطه را بر اساس واقعیات در معرض دید خوانندگان " دنیا " بگذاریم تا دعوی ما ذهنی و خود ساخته جلوه نکند (۱) .

نخستین اقدامی که در زمینه اجرای این سیاست انجام گرفت تعیین شهریه برای دبیرستانهای دولتی از یکسو و تشکیل سپاه دانش ازسوی دیگر بود . تعیین شهریه (گرچه ابتدا محتاطانه فقط شامل ۶ دبیرستان دولتی در تهران شد) با واکنش شدیدی روبرو گردید . بطوریکه وزارت فرهنگ " توضیحی " درباره شهریه دانش آموزان در شهریور ۱۳۴۲ انتشار داد . از جمله در این توضیح چنین میخوانیم:

" امروز وقتی که برای اجرای عدالت اجتماعی (۱) و جبران مسامحات و رفع اشتباهات و تصحیح محاسبات قدمی برداشته میشود (آنهم فقط در ۶ دبیرستان پایتخت) بعضیها بی تأمل و اندیشه فریاد به ناله و شکایت بر میدارند . . .

56 * بخش اول این مقاله تحت عنوان " درباره وضع آموزش در ایران " در شماره پیشین " دنیا " چاپ شده است .

(۱) بدین منظور ناگزیر نقل قولهای درازی خواهیم آورد و امید داریم که خوانندگان از این بابت ملول نشوند .

قانون مصوب نهم خرداد ۱۳۳۵ با توجه به مصلحت فرهنگ و نظر بسوابق و قبول این اصل که اولیای دانش آموزان هرد بیرستان باید سهم موثری از هزینه آنها برعهده گیرند وزارت فرهنگ را موظف ساخت که عدم تناسب شهریه را ازین ببرد و ملاک جددی را برقرار کند

. . . . امروز در استان تهران ۷۸ دبیرستان غیردولتی (یا با اصطلاح ملی) هست که شهریه گزاف و گاهی سالیانه بیش از ده هزارریال از هردانش آموز میگیرند و خانواده ها هم برضا و رغبت (!) این مبلغ را میپردازند

از همه اینها گذشته وظیفه وزارت فرهنگ چه از نظر قوانین مصوب و چه از نظر اصول اخلاقی و انسانی و چه با توجه بانچه در کشورهای متعدد جهان می بینیم فراهم آوردن وسایل تعلیمات ابتدائی مجانی برای همه فرزندان کشور است. اما در مورد دبیرستانها دولت هیچ تعهدی ندارد و هزینه دبیرستانها را کسانی باید بدهند که از آنها استفاده میکنند.

ما هنوز نتوانسته ایم برای فرزندان دهقانان و کارگران و طبقات بی بضاعت جامعه بقدر لازم و کافی دبستان باز کنیم. در چنین وضعی عدالت و انصاف اجازه نمیدهد که از این طبقات محروم بطور مستقیم و غیر مستقیم مالیات بگیریم و آنها صرف تحصیلات متوسطه و عالی فرزندان خانواده های توانگر شهر نشین کنیم

دروضع حاضر . . . همه تدابیر باید اتخاذ گردد که با استعداد ترین جوانان از وسایل موجود برخوردار ییابند. عدم توجه باین نکته ظلم فاحشی بفرزندان هوشمند مملکت است زیرا هر شاگرد کوبن درس نخواند که مجانادر دبیرستان درس میخواند جای یک کوبد هوشمند را گرفته است

در حال حاضر وظیفه همه خیر خواهان خاصه فرهنگیان است که در این مسائل بیاندیشند و حقایق را با مردم در میان بگذارند و اذهان ساده را که ممکن است تحت تاثیر شایعات بینان، بهانه جویان و بی خبران گمراه گردند روشن سازند .

در اینجانه فقط ما با خطوطی از سیاست فرهنگی رژیم آشنا میشویم بلکه به معانی برخی اصطلاحات و واژه هادر قاموس وی بی میریم. از جمله "عدالت اجتماعی" که در زمینه آموزش از طریق اخذ شهریه از دانش آموزان دبیرستان و بدینوسیله بستن راه تحصیل بفرزندان خانواده های بی بضاعت تحقق می پذیرد و یا "استعداد" که فقط خصیصه فرزندان خانواده هائی است که قادر به پرداخت شهریه بوده وهمگی "هوشمندند" و نیز "کوبن" که صفت مشخصه افراد پست که قادر به پرداخت شهریه گزاف نیستند و لذا نباید جای "هوشمندان" را بگیرند.

شاه طی نطق خود در مراسم چهارم ابان ۱۳۴۲ این معانی را روشنتر میکند: " این صحیح نیست که میگویند مالیات به تحصیل وضع کرده اند. برعکس ما میخواهیم رشوه بی لیاقتی ندیم. کسی که استعداد ندارد چرا باید جای کسی را که استعداد دارد اشغال کند و او را از پیشرفت بازدارد. دوره بیپوده گوئی و منفی بافی برای همیشه سپری شده است. وقتی میگوئیم تمام آثار قرون وسطائی و روابط ارباب رعیتی را از بین برده ایم مفهومی نیست که در مقابل قانون همه مساوی هستند و دیگر قوی و ضعیف وجود ندارد."

در اینجا "لیاقت" و "استعداد" درست بمعنای پول بکار برده شده است ضمن اینکه معلوم میگردد که لغو آثار قرون وسطائی را بتمام و کمال باید بمعنای حاکمیت پول دانست نه چیز دیگر و لی وزیر فرهنگ وقت در ابان ۱۳۴۲ در اجتماع معاونین ومدیران کل فرهنگ طی نطقی مسئله را

بنحو زیرین مطرح میسازد:

۵۴ " ماد دبیرستان باز کردیم بدون توجه به احتیاجات مملکت. حالاکه در تنگنا افتاده ایم دیگر نمیتوان

حساب نکرده کارکرد. باید به سبب احتیاجاتی که مملکت دارد برنامه های متعددی تهیه کنیم. يك مقدار احتیاجات دولتی و يك مقدار احتیاجات مملکتی است. علت اینکه جوانان با استخدام دولت روی میاورند آنست که شغل مناسب در خارج نیست و نکته مهم آنکه چیزی بجوانان یاد نداده ایم که متناسب باشن و احتیاجات مملکت باشد" (۱).

در اینجاسخن از این مقولات میروید که کثرت فارغ التحصیلان متوسطه و عالی که بدون "توجه به احتیاجات مملکت" افزایش یافته، موجب هجوم جوانان فارغ التحصیل برای استخدام و دریافت کار شده و این امر رژیم را "ر" تنگنا "انداخته است و نیز اشاره به نابسامانی سیستم آموزشی میشود که "چیزی به جوانان یاد نداده" است.

از این پس رژیم ضمن مطالعه برای تهیه "برنامه های متعدد" گسترش "موج شکن" شهریه شهریه و جهت همت خود قرار میدهد بنحوی که هنوز ۱۰ ماه از "توضیح" وزارت فرهنگ در مورد افزایش شهریه "فقط در ۶ دبیرستان تهران" میگذرد که روزنامه اطلاعات (۱۷ تیرماه ۱۳۴۳) خبر میدهد که:

"هم اکنون سه نوع دبیرستان در ایران وجود دارد. دبیرستانهای خصوصی که اشخاصی بوجود آورده اند و شهریه آنها ۷۰۰-۸۰۰ تومان و احياناً بیشتر است. دبیرستانهای دولتی سابق که فعلاً بصورت نيمه ملی اداره میشود و شهریه آنها در حدود ۵۰۰ تومان است و سومین نوع همان دبیرستانهای دولتی است که قیمت آنها برای دوره اول ۱۰۶ تومان و برای دوره دوم ۱۱۵ تومان تعیین گردیده است."

موازی با احداث "موج شکن" شهریه که در عین حال يك غریب طبقاتی برای جلوگیری از تحصیل فرزندان طبقات زحمتکش و مانع از اشغال جای "هوشمندان" توسط "گودنها" است انواع وسایل دیگر بکار می افتد، از جمله روزنامه کیهان شماره ۲ آذر ۱۳۴۳ خبر میدهد:

"فرهنگ استان تهران طی بخشنامه ای به مسئولان دبیرستانهای دخترانه تهران تذکر داد که دختران شوهر کرده و یانامزد دارند هیچوجه حق ادامه تحصیل در دبیرستان ندارند. اگر دانش آموزی در طول سال تحصیلی شوهر انتخاب کند باید بلافاصله به ترك تحصیل اواقدا شود."

کوشش میشود برای مانع از ادامه تحصیل نوجوانان در آنان ایجاد یا مسکنند. اطلاعات دوازدهم شهریور ۱۳۴۳ در سرمقاله تحت عنوان "تحصیلات بی هدف" مینویسد: "امروز جای تردید برای هیچکس باقی نمانده که ورقه در پیلیم ارزش آنرا ندارد که جوانها چندین سال آزمودنترین سالهای زندگی خود را وقف بدست آوردن آن کنند."

در جلسه ۹ آذر ۱۳۴۳ مجلس سنالایحه استخدام ۱۵ نفر کارمند در پیلیم برای وزارت کار مطرح میشود. سناتور دکتر صدیق میگوید: "بنده باذکر کلمه در پیلیم در این لایحه مخالفم و معتقدم که اینقدر بورقه در پیلیم نباید اهمیت داد. باید به آدم و معلومات او اهمیت داد. در همین مجلس در سال ۱۳۲۹ طرحی تصویب شده که بموجب آن ارزش در پیلیم از بین رفت (۱) ولی متأسفانه این طرح در مجلس شورای ملی مد فون شده بنده پیشنهاد حذف کلمه در پیلیم را دارم و معتقدم که شرط استخدام باید موفقیت در امتحان ورودی و شخصیت (۱) و اخلاق آدم مها باشد". به پیشنهاد آقای دکتر صدیق رأی میگیرند و پیشنهاد تصویب میشود (۲).

در همین زمینه تجدید دبیرستانها حتی سخن از "ادغام" آنها بعیان میآید. اطلاعات نهم دیماه ۱۳۴۳ خبر میدهد که "امروز اطلاع حاصل شده که اداره آموزش و پرورش استان تهران در نظر دارد دبیرستانهای را که در مجاورت یکدیگر قرار دارند و وجود آنها هم ضروری میباشد در یکدیگر ادغام کند. ادغام دبیرستانها که در عمل حذف يك دبیرستان و مختل ساختن کار دبیرستان در یکی از طریق انباشتن دانش آموزان دبیرستان بسته شده در آنست، بدیهی است نمیتوانست با مخالفت اولیای دانش آموزان،

(۱) اطلاعات شماره ۲ ایان ۱۳۴۲

(۲) اطلاعات شماره ۹ آذر ۱۳۴۳

خود آنان، معلمان و کارکنان هردو دبیرستان روبرو نگردد. این تصمیم وزارت آموزش گویا معلق ماند. ولی همه این اقدامات تدابیری فرعی است و موازی با آنها رژیم در صد و تدوین طرحی برمیآید که با اجرای آن به مقصد خود دست یابد. اطلاعات ۴ مهرماه ۱۳۴۳ اطلاع میدهد که "در برنامه مدارس تخییرات کلی داده میشود. اقدامات وسیع و دامنه داری در وزارت فرهنگ برای طرح برنامه های جدید آغاز شده است ۰۰۰ هدف فرهنگ اینست که در آینده کسانی وارد دوره تعلیمات متوسطه شوند که بتوانند تادوره تعلیمات عالییه پیش بروند و باید معیارهای تازه ای برای تشخیص استعداد داوطلبان تحصیلات متوسطه بدست آید. آنکس که استعداد دارد به تحصیلات متوسطه بپردازد و اگر این استعداد را نداشت بعد از صرفه ای معرفی شود. چون در حال حاضر کشور ما به گروههای زیادی از متخصصین حرفه ای احتیاج دارد. ۰۰۰ آئین نامه های تازه ای برای امتحانات مدارس در نظر گرفته میشود که افراد استعداد خود را نشان دهند و در تمام جهات نظر شاهنشاه که متوجه انقلابی در فرهنگ کشور است مرحله اجرا درآید".

همراه با اقدام وزارت آموزش برای طرح برنامه های جدید و بدنبال کنکور دانشگاه که با مقررات من درآوردی و حتی تقلب فقط دوهزار نفر یعنی کمتر از نصف گنجایش پذیرش دانشگاه، دانشجو پذیرفته شد یک پیکار تبلیغاتی وسیعی نیز درمیگیرد. هدف از این تبلیغات اثبات لزوم تحولی در سیستم آموزشی و آماده کردن افکار عمومی برای قبول آنست. همه یک صدا از بیسوادی داوطلبان کنکور دانشگاه، از کهنگی برنامه های آموزشی که آدمهای بیسواد و بیکاره تحویل میدهد، از لزوم پذیرش فقط کسانی که دارای استعداد تحصیلات عالییه هستند، از لزوم سنجش استعداد هادردوران تحصیلات متوسطه سخن میگویند. شاه روز هقان (اول مهر ۱۳۴۳) طی نطق خود میگوید "فرهنگ باید زبرور شود". در نطق خود بمناسبت گشایش دوره اجلاسیه مجلس سنایمیگوید "همانطور که قبلا نیز گفته ام لازم است تحول اساسی در فرهنگ ما صورت گیرد". ۲۱ شهریور دانشجویان ایرانی مقیم امریکارا که با ایران آمده اند در کاخ سعدآباد می پذیرد و خطاب به آنها میگوید: «اسمال عده زیادی از جوانان کشور در کنکور دانشگاه مردود شده اند. شاید این امر علت های مختلف داشته باشد مثلا نقص تعلیم و تربیت یکی از عوامل آنست». و اضافه میکند "در گذشته بعضی محصلین عادت کرده بودند که شعارهای سیاسی را وسیله گرفتن نمره قرار دهند و حتی در پاره ای اوقات معلمین هم با آنها همکاری داشتند. تردیدی نیست کسانی که باین ترتیب و یا باین وضع تحصیل کرده اند موفق نمیشوند. امروز کسانی باید بدنبال تحصیلات عالییه بروند که در خود استعداد کافی سراغ داشته باشند" (در اینجاشاه مفهوم "استعداد" را تکمیل میکند. با استعداد کسی است که نه فقط قبول دارد بلکه از فعالیت های اجتماعی و سیاسی بدرواست و بهترازان سرتسلیم در برابر رژیم فرود آورده است). ولی تبلیغات برای زمینه سازی طرح جدید آموزشی همراه با تناقض لاینحلی است. از یکطرف باید از ناپسامانی، شیرازه گسیختگی امور آموزشی و کهنگی و پوسیدگی برنامه های آموزشی یعنی از دل مردم سخن گفت تا ضمن اظهار این حقایق بتوان زمینه فکری برای "تحول" و "زبرور کردن" فرهنگ ایجاد کرد و از طرف دیگر باید رژیم را که مسئول چنین وضعی است از ارتکاب گناه بری جلوه داد. وظیفه غیرقابل اجرای آشتی دادن این دو تناقض آشتی ناپذیر در برابر مطبوعات و کارگردانان رژیم قرار میگیرد. اطلاعات که یکی از ارکان عمده تبلیغات رژیم است بسهم خود در راه حل این تناقض چنین کوشش میکند: «تا چند سال پیش بین مردم معمول بود که فرهنگ ایران را می گفتند فرهنگ استعماری. این عنوان اگرچه بسیار زننده و حتی بعقیده ماستمجن بود ولی در آن نکتته ای مضمربود، زیرا هر مملکتی که در آن استعمار و یا استثمار و بهره کشی های کثیف امثال آن بخواهد نفوذ کند، بلاشک حمله را از فرهنگ آغاز میکند و این نکته بر هیچکس پوشیده نیست مملکتی که فرهنگ ملی و مستحکم داشته باشد زیر بار بردگی و بندگی نمی رود. ۰۰۰ با شروع دوره آرامش (منظور اطلاعات کودتای ۲۸ مرداد است) فرهنگ ایران هم مثل سایر شعونی که در تعالی و ترقی مملکت اثر مستقیم دارند براه جدیدی افتاد. ۰۰۰ و دیگر کلمه زشت و ننگین فرهنگ استعماری بدان نمیشد اطلاق کرد. معهدا انقلابی که در ایران آغاز شد نمیتوانست بحرکت بطئی همان سازمان جدید هم

قانع باشد و بهمین جهت در ردیف اساس ترین مواد ششگانه انقلاب تشکیل سپاه دانش پیش بینی شد. چون ما از جهات مختلف شروع کردیم به پیشروی در جنبه مبارزه بایسواد ی لازم میآید تشکیلاتی را که تا امروز برای يك اقلیت باسواد بنام تشکیلات و سازمانهای فرهنگی وجود داشت زیرورو سازیم و متناسب کنیم با حواصیح يك اکثریت باسواد. "فرهنگ ایران باید زیرورشود" ناظر بر همین معنی است.

اطلاعات باخاطر همراهی با افکار عمومی و زمینه سازی برای طرح جدید حتی اعتراف میکند که فرهنگ ایران استعماری بوده است ولی با سپهر این اعتراف میکوشد "دوران آرامش" را از این اتهام محفوظ داند. دکتر سام بزبان دیگری بوضع فرهنگ میآزد ضمن آنکه راه حل اصلاح آنرا ارائه میدهد. او ۱۸ ایان ۱۳۴۳ در اجتماع فرهنگستان میگوید: "برنامه فرهنگی ما که تقلیدی ناقص از برنامه های یکصد سال گذشته فرهنگ اروپاست بدردملکت نمیخورد. برنامه کنونی ما برنامه ای نیست که ما بتوانیم با آن پیشرفت کنیم. وزارت فرهنگ بجای ایجاد مدارس متوسطه فقط باید بتاسیس مدارس حرفه ای بپردازد تا احتیاجات کشور را از نظر کادرفنی تامین نماید" (۱).

کم کم مشخصات طرح جدید از نقشه های مقامات مسئول بروز میکند. دکتر سام اول آذر ضمن مصاحبه با خبرنگار اطلاعات اشاراتی به برنامه جدید میکند: "اکثریت مردم از برنامه فرهنگ شکایت دارند و این خود نشان میدهد که برنامه صحیح و روشنی برای فرهنگ نداشته ایم. بفرض اینکه برنامه جامعی هم میبود آن برنامه دیگر بدر این زمان نمیخورد. کشور ما هم اکنون رو به صنعتی شدن میرود و بهمین جهت ضرور است که مدارس حرفه ای و روستائی زیادی ایجاد شود. . . . با اجرای این برنامه ها میتوانیم بار سنگینی که اینک بردوش دانشگاه است سبک کنیم، بطوریکه دیگر ۱۸ هزار داوطلب به دانشگاه هجوم نیاروند. اگر ما افراد را بامقتضیات روز تربیت کنیم تعداد داوطلبان دانشگاه کم میشود و هرکس بدنیال کار خود میرود و دیگر احتیاجی نیست که در دانشگاه از داوطلبان امتحان ورودی بعمل آید".

چنانکه می بینیم بتدریج علاوه بر طرح مسئله لزوم تاسیس مدارس حرفه ای بعنوان وسیله توجیهی تحدید تحصیلات متوسطه در اینجا موضوع تحدید تحصیلات عالی و حتی لغو کنکور مطرح میشود که در عمل مفهومی جز این ندارد که باید عده ای را انتخاب کرد و بدانشگاه پذیرفت که بی تردید همان برگزیدگان "با استعداد" خواهند بود.

دکتر شریفی یکی دیگر از معاونین وزارت فرهنگ موضوع راروشنتریان میکند: "باید کسانی بدانشگاه راه یابند که استعداد تحصیلات علمی دانشگاهی داشته باشند و بقیه بسوی کارهای دیگر از قبیل تحصیلات حرفه ای هدایت شوند. این کار را هم میتوانیم از کلاس ۶ ابتدائی ببعد انجام دهیم و یا از سیکل اول متوسطه این کار را بکنیم. . . . باتحدید نظری که ما در فرهنگ خواهیم کرد تعداد داوطلبان دانشگاه کم میشود و دیگر انجام امتحان ورودی زائد بنظر میرسد". دکتر صالح رئیس دانشگاه بازم روشنتر: "اگر ما بخواهیم از هجوم داوطلبان کنکور جلوگیری کنیم. . . . باید از تعداد فارغ التحصیلان متوسطه بکاهیم" (۲).

موازی با زمینه چینی تبلیغاتی برای طرح جدید، سیاست تحدید دایره تحصیلات عالی نیز اجراء میشود. این سیاست در واقع اقدام مشخص بطور بارز نمودار میگردد. یکی چنانکه قبلاً اشاره کردیم پذیرش دانشجو بمیزان کمتر از نصف گنجایش دانشگاه و دیگر کمتر ۵٪ از بودجه دانشگاه برای سال مالی ۱۳۴۴. ولی در خارج از کشور عده کثیری مشغول تحصیلند. افزایش دائم التزاید اینان نه تنها بامشی رژیم در مورد تحدید دایره تحصیلات عالی وفشردن آن در کادرنیازمند پهای محدود رژیم تناقض دارد بلکه از نظر سیاسی اشکالات بزرگی فراهم ساخته است. دانشجویان ایرانی مقیم خارج بصورت يك کانون مبارزه جسدی علیه رژیم درآمده اند. توسط آنان نه تنها کوششهای تبلیغاتی رژیم در خارج خنثی میشود بلکه ششاه

بعنوان د یکتا تور خونخوار عامل امیرالایم و حکومتش بعنوان يك حكومت مطلقه سلطنتی و رژیمش بعنوان يك رژیم ضد ملی وضد د موکراتیک به جهانیان معرفی میگردد. شاه شخصاً رهبريك از مسافرتهاى خود بخارج باظواهرات خشمگین دانشجویان روبرو میشود. تمام اقدامات سازمان امنیت (ساواک) بمنظور تسکین دانشجویان از طریق تهدید و یا تطمیع آنان منتج به نتیجه نمیشود. بنوشته روزنامه انگلیسی "تایم اند تاید"، "شاه ایران میگوید ۸۰٪ محصلین کشورش در کشورهای غربی فاسد و یا کمونیست شده اند" (۱). باید فکراساسی کرد. سران رژیم باین نتیجه میرسند که مادام که بدانشجویان خارج کاری نمیتوان کرد باید ریشه این جریان را خشکانید یعنی از عزیمت جوانان برای تحصیل بخارج جلو گرفت.

از اواسط سال ۱۳۴۳ موازی با اقدام به تدوین طرح جدید فرهنگی، سران رژیم برای دسترسی باین هدف نیز می اندیشند و از آغاز سال ۱۳۴۴ موضوع جد مطرح میشود. در روز سلام نوروزی دکتر جهانشاه صالح خطاب بشاه میگوید: "طبق آمارهای که تهیه شده هم اکنون ۲۰ هزار دانشجوی ایرانی در خارج از کشور تحصیل میکنند و سالانه در حدود ۹۰ میلیون دلار ارز کشور برای تأمین مخارج تحصیلی آنها مصرف میشود و چه بسا استعداد های نهفته و سرمایه های بزرگ نیروی انسانی که از این راه بخارج رفته و باز نمیکرد. امید است بتوان امکانات دانشگاه را بقدری توسعه داد که این استعداد ها در امان خود کشور پرورش و تعلیم یابند و دیگر احتیاجی بخریج چنین نیروی انسانی و چنین ذخیره بزرگ ارزی از مملکت نباشد".

و شاه در پاسخ میگوید: "گزارشهایی که دولت بمن داده است نیز همین اظهارات آید میکند. بطور متوسط در حدود ۹۰ میلیون دلار ارز کشور سالانه برای همین مورد که گفتید مصرف میشود و چه بهتر که بتوان این سرمایه هنگفت را توسعه دانشگاههای خود بکار برد. شما باید از تمام امکانات دانشگاه برای توسعه کار آن و آمادگی برای پذیرفتن تعداد بیشتر دانشجویان مثلاً از راه کلاسهای شبانه (۱) و یا دوره های تابستانی (۱) و غیره استفاده کنید. و البته باید سختگیری لازم نیز بشود و فقط دانشجویان با استعداد بد دانشگاه راه یابند، و بی جهت امکانات محدود و گرانبهای دانشگاه در این مورد بهدر نرود. هر وقت شما آماده پذیرفتن عده زیادتری شدید دولت نیز یقیناً بودجه زیادتری در اختیار شما خواهد گذاشت. این گفت و شنید قبلاً آماده شده بروشنی نشان میدهد که اقدامات جهت جلوگیری از عزیمت دانشجویان بخارج بزودی آغاز خواهد شد".

۱۴ فروردین دکتر صالح اعلام میدارد (۲) که "اگر دولت هنگام تنظیم بودجه بر میزان بودجه دانشگاه که در حال حاضر ۵٪ آن کسر شده است بیفزاید ما میتوانیم در اجرای نیات شاهنشاه در سال آینده دانشگاه را طوری مجهز کنیم که بیش از پنج هزار دانشجوی اضافی پذیرفته شوند" (و بدین ترتیب اعتراف میکند که سال قبل که هنوز ۵٪ از بودجه دانشگاه کسر نشده بود بعد بجای پنج هزار نفر فقط بنوشته مطبوعات ۲۰۵۰ دانشجو بدانشگاه راه دادند). و نیز بکلاسهای تابستانی و شبانه اشاره کرده میگوید: "همه این فعالیتها منوط به افزایش بودجه دانشگاه است" (حال آنکه چنانکه قبلاً دیدیم بدون استرداد ۵٪ بودجه کسر شده دانشگاه، باز بنوشته مطبوعات، برای سال تحصیلی ۱۳۴۴-۴۵ تعداد ۳۱۵۶ نفر یعنی ۱۱۰۶ نفر بیش از سال قبل پذیرفت).

ولی تبلیغات جهت رزمیه چنین جلوگیری از خراج دانشجو بخارج وسیعاً در میگیرد. برای مستدل ساختن لزوم معانعت از عزیمت دانشجویان بخارج، از طرف وکیل و وزیر و روزنامه نگار استاد دانشگاه و سناتور و دیگران انواع احتجاجات بیان میشود: از رنج دوری اولیا جوانان از فرزندان دلبنده خود صحبت میشود، شکوه میشود که عده ای در خارج وقت خود را به بطالت میگذرانند، شکایت میشود که

(۱) "Time and Tide" شماره ۱۴ اکتبر ۱۹۶۵

(۲) اطلاعات شماره ۱۴ فروردین ۱۳۴۴

عهه ای که وجود آنان برای کشور لازم و نافع است باز نمیگردند و بدینسان نیروی انسانی بزرگی بههد میرود و حال آنکه اغوش پرمهر و محبت وطن برای آنها بازااست.

درست در بوجه این تبلیغات صدای رگبار مسلسل در فضای کاخ مرمومی پیچد و چند روز پس از آن عده ای از جوانان تحصیل کرده خارجه را که بایران بازگشته اند باتهام توطئه علیه جان شاه دستگیر میکنند و بدینال این واقعه ناگهان لحن دلسوزانه جای خود را به لحنی خصمانه میدهد. گفته میشود که دانشجو یا خارجه از کشور "وطن و خانواده و ملیت و تاریخ" خود را زیر پا گذا رده اند. چرا اجازه داده شده است که اینان بیوطن بازگردند، سرپرستهای بچه کاری مشغولند، پس از بازگشت چرا آزادانه زندگی میکنند، چرا باین دانشجویان کار داده شده است. . . .

اطلاعات مینویسد (۱): " . . . تخم فساد و انحراف را عوامل خارجی در میان جوانانی میباشند که غالباً باسن کم و انعطاف پذیر روانه خارجه میشوند. . . . يك جوان در این سنین هرگونه استعداد انحراف و انعطاف بطرف افکار افراطی دارد و آن قارچهای سمومی که در مقاله پیش از ایشان یاد کردیم در سرتاسر جهان نیش زهر آگین خود را در بدن سالم اینگونه جوانان فرو میکنند. . . . بعقیده ما هیچ محصولی نباید به فرنگ برود . . . در بعضی کشورهای موسوم به "توسعه نیافته" بطور کلی این نظریه وجود دارد (۱) که محصول بخارجه نباید فرستاد زیرا آنها معتقدند وقتی جوانهای مملکت با آن روحیه حساس و روح تائیر پذیر بکشورهاک توسعه یافته رفتند و پیشرفتهای صنعتی را بچشم دیدند ذهنشان جهت هرنوع انحراف آماده میشود و وطن خود را در مقام مقایسه با آن کشورهای پیش افتاده بهیچ نمیگردند. (اطلاعات از یکسو "نظریه" جعل میکند و از سوی دیگر گرم تبلیغات ضد دانشجوئی فراموش میکند که ایران در سایه "انقلاب شاه و مردم" در ردیف "مترقی ترین کشورهای جهان" درآمده است) . . . در يك محیط فاقد کنترل، تحت تائیر تعلیم و تربیت عناصر منحط قرار بگیرند و بعد برگردند به مملکت خود شان اسلحه بروی شاه ترفیخواه مردم دوستی که شبانه روز وقت خود را صرف اعتلاء مملکت و سعادت ملت میکند، بکشند . . . بی رود ریاستی باید گفت تا آن وضع هست منتظر چنین حوادث شومی نیز باید بود و پایان داد نیه چنین حوادث ناگواری موکل است به کنترل و نظارت بیشتر در مسئله اعزام محصول بخارجه".

هیچدم ارد بیبهشت ماه سناتور جمشید اعلم سؤالی در برابر دولت مطرح میکند و با سؤوال خود تمام ماهیت رژیم و جنبه سیاسی تصمیم دولت را در اثر به مانع از تعزیمت محصولین بخارجه فاش میسازد. امیر عباس هوید انخست وزیر بهنگام پاسخ به سؤوال میگوید بروی مطلب نوعی سرپوش بگذارد، ولی آقای سناتور میخواهد از دیگر چاکران درباری گوی سبقت برآید و فرصت را از دست ندهد، قانع نمیشود و سؤوال خود را به کمسیون تحقیق احاله میدهد. مامتن سؤوال و گفته های او را عیناً از روزنامه اطلاعات شماره ۱۹ ارد بیبهشت ۱۳۴۴ نقل میکنیم:

- ۱- سرپرستهای محصولین در خارجه گزارش درسی و اخلاقی و تعالیات سیاسی محصولین را مرتباً بمقامات مربوطه گزارش میدهند یا خیر؟
 - ۲- در صورت دادن گزارش آنها یک به با تعالیات سیاسی مردود و خطرناک وارد کشور میشوند تحت مراقبت هستند یا خیر؟
 - ۳- مهندس سینی که اخیراً در واقعه ۲۱ فروردین ۱۳۴۴ در خالت داشته اند تحت مراقبت بوده اند یا خیر و چطور آنها در هنرستان صنعتی استاد شده اند.
- و خطاب به نخست وزیر میگوید:
- " بنده يك سؤوال خیلی صریح کردم. میگویم سرپرستان وضع محصولین را گزارش داده اند یا نه؟ چون یا گزارش داده اند یا نه، اگر داده اند، گزارش ان هست و دیگر تحقیق نمیخواهد. بوزیر آموزش

و پرورش تلفون کنید - گزارش داده اند یانه که مسلمانانند. در اینصورت گزارش رازشهرپای واز آقای وزیر اطلاعات باید می پرسید که آیا میدانسته اند این جوان توده ای بوده است یانه؟ و بالاخره از هنرستان صنعتی می پرسید و وقتی میخواستند يك فارغ التحصیل را استخدام کنند درباره او تحقیقات کرده اند یانه؟

آقای نخست وزیر! اگر خدا ای نکرده یکی از این گلوله هامو بر بود سنک روی سنگ بند نمیشد (سناتور صحیح است). آیا شما الان نخست وزیر بودید؟ بخدا اگر نخست وزیر هستی برای احترام بشاه است، حد اقل فکرنخست وزیری و مقام خودتان باشید.

من سناتور شناخته شده فدائی شاه وقتی بمسافرت میروم پاسپورت را ۲۴ ساعت قبل به اداره پلیس میدهم. توده ای یا انارشیمیست که میخواهد بمب بسازد چگونه وارد کشور میشود و تحت نظر قرار نمیگیرد؟ آنکسی که نوشته است برای ثابتیان کار درست کنند، اورا بخوانید و تحت محاکمه اش بکشید و بیرونش کنید: این راه خدمت بشاه است."

بهتر از این نمیتوان چهره پلیسی رژیم ایران رافاش ساخت. ولی حمله بدانشجویان خارج از کشور و خطر منع عزیمت دانشجو بخارج موجب هیچانی در کشور و اکتش شدیدی در خارج میشود. در خارج از کشور مبارزه شدیدی با وسعت بیسابقه ای در افشای رژیم و سیاست ضد دانشجوئی آن و بخاطر نجات روشنفکران گرفتار شده در میگیرد. در داخل خطر تحدید بازم بیشتر تحصیلات عالی و توأم با آن بستن راه خروج جوانان، خانواده هارابسختی نگران مینماید و شبیسی از اعتراض در کشور بگردد در میآید.

رژیم متوجه خطر میشود و در باز کردن دریچه اطمینانی بر میآید. نخست وزیر نطق میکند و اندرز میدهد که نباید راه افراط در پیش گرفت. همه جوانان خارج که خائن نیستند. استثنا نباید ممالک تشخیص قرار گیرد. باید ابتدا در درون کشور وسائل تحصیلات عالی فراهم شود.

"درهای دانشگاه را بگشاید" ۱۰ ۲۵ اردیبهشت روزنامه اطلاعات با این عنوان سرمقاله انتشار میدهد. در آن لزوم بازگشت جوانان را بطون مطرح میکند: "این عدم علاقه (۱) به آمدن ایران راه باید در اعزام محصل در سنین پائین تجسس کرد. رفته اند تحت تا شیر محیط قرار گرفته اند و کم کم همه چیز را فراموش کرده اند و حالا برای خود معاذیری اقامه میکنند، از قبیل نظام وظیفه، ازدواج با خارجی، نبودن کار در مملکت، عقب بودن از آمریکا، عدم تشویق، وجود تبعیض و این قبیل معاذیر که وظیفه خود آنهاست بیایند و زحمت بکشند، مبارزه و جهد کنند تا معایب را برچینند و میهن عزیزشان را بسوی ترقی و کمال سوق دهند." خلاصه آغوش وطن برای پذیرائی گرم از فرزندان خویش باز است.

اواخر اردیبهشت ماه کنگره دانشگاهها تشکیل میشود تا "درهای دانشگاه را بگشاید". نخست وزیر در آن مبسوط سخن میراند: "۰۰۰ برخی افراد کم گذشت و نزدیک بین جوانان ما را بطور کلی عاصی و اصلاح ناپذیر میدانند. ۰۰۰ ما (خود) نیز این شوروهیجان و احساس جوانی را بنوع خود داشته ایم. ۰۰۰ اصولا ما از نسل جوان خود چه گله ای باید داشته باشیم در حالیکه هیچگاه بمسئولیت خطیر خود نسبت به نسل جوان عمل نکرده ایم. ۰۰۰ ما امروز در اینجا جمع شده ایم تا همه مسائلی را که جوانان ما در راه تحصیلات دانشگاهی با آن مواجه هستند بررسی کرده و برای آن راه حل های ساده، سریع، علمی و مترقی بیابیم. ۰۰۰ در حقیقت کمال مطلوب ما پس از ۱۵ سال کوشش نمیتواند زندگی امروزی جوانمترقی جهان باشد بلکه ما باید با پاپای ممالک مترقی جهان حتی در تسخیر فضا آمادگی یافته باشیم. ۰۰۰ آینده ما همین ۲۰ هزار دوطالبانی هستند که بجستجوی علم هرسال بشما روی میآورند و در دانشگاه رامیکوند و متأسفانه از هرده نفر یکی باصددلهره و اضطراب به آن خانه راه یافته و بقیه ما یوس بازمیگردند. ۰۰۰ بایسد راهی برگزید که امکان خدمت برای جوانان تحصیل کرده که با علم و فضیلت بکشور بازمیگردند فراهم شود. ۰۰۰ درنوسازی کشور طررحهای فوری و اساسی فراوانی مانند راه سازی، ساختمان بیمارستان، مدرسه و

سد سازی و غیره در پیش داریم که همه را باید با مقدمات مالی فعلی و بموازات هم بمورد اجرا در آوریم . طرح توسعه دانشگاهها خود یکی از این طرحهای فوری خواهد بود

ولی در همین هنگام که کنگره دانشگاهها با چنین نطقی از جانب نخست وزیر کار خود را آغاز میکند تا پس از چند روز نشست و برخاست و تشکیل کمیسیون و بررسی وعده دهد که در سال تحصیلی آینده در دانشگاههای ٧ گانه کشور فقط تعداد ٢٢٣٠ دانشجو بیش از سال گذشته پذیرفته خواهد شد، کمیسیون خاصی در مجلس شورای ملی و نیز کمیسیون فرهنگ در مجلس سنا سرگرم تهیه طرحی برای جلوگیری از عزیمت دانشجویان بخارج نشوند . و همچنین شورای که بگفته دکتر هدایتی " در ایان ماه ١٣٤٣ بفسرمان شاهنشاه برای بررسی و تجدید نظر در نظام آموزشی و پرورشی کشور تشکیل گردیده " مشغول تهیه " نظام نوین " فرهنگی است .

این دو طرح تهیه میشود و پس از سه ماه هنگامیکه بطور نسبی آنها را آسباب می افتد و امواج خطرناک اعتراض فروکش مینماید منتشر میشود . این هر دو سند بروشنی سیاست تکوین یافته ، کامل و همه جانبه رژیم را ارائه میدهد . نظری بهر یک از آنها جداگانه بیفکنیم .

سیاست رژیم نسبت به عزیمت دانشجو بخارج

نخستین سند گزارش کمیسیون فرهنگ مجلس سنا درباره اعزام محصل و مسئله جوانانست . گزارش مفصلی است که در روزنامه اطلاعات از شماره ١٩ تا ٢٧ مرداد ماه چاپ و انتشار مییابد . روزنامه شمس — مور گزارش را از جمله تازه ترین مطالعاتی مینماید که در زمینه حقوق اصلاح امور اعزام محصل بخارج صورت گرفته و بمقامات مربوطه تقدیم شده است .

گزارش دارای يك مقدمه ، دو بخش هریک شامل بند های متعدد و در پایان پیشنهاداتی در مورد امور آموزشی است . در مقدمه ضمن اذعان باین مطلب که نمیتوان یکباره عزیمت محصل را بخارج ممنوع اعلام داشت کوشش شده است اثبات شود که لزوم عزیمت آنان اولاً باید محدود به یکدوران ١٥ ساله ای گردد ، و ثانیاً در این مدت نیز بر اساس شرایطی محدود شود .

بخش اول گزارش مربوط بچوانان نیست که خود را و طلب عزیمت بخارج برای تحصیلند . این بخش اساس گزارش را تشکیل میدهد . شامل قیود و شروط متعددی است که اجرا آنها عزیمت محصل بخارج را عملاً غیرممکن و یا محدود و بفرزند ان " هزارفامیل " میسازد .

بخش دوم مربوط به محصلین اعزامی از جانب دولت میباشد . گزارش در پایان سلسله پیشنهادهایی نیز درباره امور آموزشی مطرح میسازد جهت محدود ساختن دایره تحصیلات متوسطه و عالی و نیز انضام اعتبار مدارک تحصیلی . قسمت دیگری هم در گزارش وجود دارد تحت عنوان اداره امور دانشجویان ایرانی در خارجه . اطلاعات در شماره ٢٦ مرداد خود این قسمت را انتشار داده و در رأس آن نوشته است " يك بایگانی مرتب و جامع مربوط بسوابق دانشجویان تشکیل خواهد شد " . در این قسمت طرح مشروح يك سازمان تقشیش عقاید و ایراد فشار و تضییق بر دانشجویان ارائه گردیده است .

گفتم که بخش اساسی گزارش بخش نخستین آن مربوط به داوطلبان عزیمت بخارجه است . در اینجا است که طرح ساختمان هفت خوان رستم بمنظور جلوگیری از عزیمت جوانان بخارج ریخته شده است . در این بخش شروط و قیود عزیمت محصل بخارج بشرح زیرین است :

داوطلب عزیمت بخارج برای تحصیل باید
١) گواهینامه متوسطه کامل ارائه دهد .

٢) گواهینامه انجام خدمت نظام وظیفه و یا برگ معافیت دائم (در مورد پسران) داشته باشد .
در اینجا تنظیم کنندگان طرح عقیده دارند معافیت موقت محصلین از خدمت نظام حین تحصیل تشویق افراد بی استعداد در اشغال نیمکت های مدارس است ، در حالیکه این نیمکتها محدودند . در عین

حال در پایان گزارش پیشنهاد میشود که مدارس متوسطه باید بازهم محدود ترشود. پیشنهاد میشود که قانون نظام وظیفه هم "اصلاح" شود و معافیت موقت محصلین لغو گردد.

۳) د اطلب عزیمت بخارج برای تحصیل باید تعهد کند که رشته تحصیلی خود را خود انتخاب نخواهد کرد بلکه رشته ای را که دولت برایش تعیین خواهد نمود خواهد پذیرفت.

۴) باید در امتحان مسابقه ایکه برای د اطلبان عزیمت بخارج ترتیب داده میشود شرکت کند. برای شرکت در این مسابقه باید شرایط زیر را نیز داشته باشد :

الف - باید زبان کشوری را که در آن قصد تحصیل دارد بخوبی بداند بطوریکه بتواند در اولین سال ورود به آن کشور درس تحصیلی را در همان زبان بخواند و در همان زبان شفاها و کتبا امتحان دهد.

ب - معدلی که د اطلب شرکت در مسابقه سابقا در امتحانات نهائی دوره کامل متوسطه بدست آورد نباید کمتر از معدلی باشد که جهت شرکت در مسابقه ورود بدانشکده مشابه در ایران در همانسال لازم تشخیص داده میشود.

ج - اگر د اطلبی در مسابقه ورودی یکی از دانشکده ها و یا سایر مؤسسات تعلیمات عالیة کشور شرکت کرده و موفق نشده باشد حق شرکت در مسابقه عزیمت بخارج را نخواهد داشت.

د - چون در هر سال بعد از معدودی اجازه داده خواهد شد که از طریق مسابقه بخارج عزیمت کنند لذا د اطلب برای عزیمت بخارج به د کترها نسبت به لیسانسیه ها و به لیسانسیه هان نسبت به

د پیله ها حق تقدم داده خواهد شد.

اگر پهلوان رستم وار پیدا شود که همه این خوانهارا بشکند و از همه این استحکامات بگذرد تازه باز نمیتواند قصد عزیمت کند. باید طبق قیود طرح با سپردن وثیقه کافی و ضامن معتبر مورد تضمین واقع گردد و

نیز یک سلسله تعهدات برعهده گیرد. از جمله تعهد کند که در خارج رشته تحصیلی خود را عوض نخواهد کرد. تعهد نماید که پس از مدت مقرر با ایران باز خواهد گشت. تعهد نماید که اگر در امتحانات سالانه مردود

شد با ایران بازگردد. تعهد نماید که مقامات دولتی ایران را در خارج و در تهران از وضع تحصیلی خود و از نشانی مسکن، از تخیر نشانی و از مسافرتها ی خود مطلع کند. تعهد نماید که پس از فراغ از تحصیل هیچ

شغلی در خارج نپذیرد، حتی تعهد نماید که در خارج نه با اتباع خارجی و نه با اتباع ایرانی ازدواج نکند. علاوه بر تمام اینها دانشجو تعهدات ضروری بخارج اعزام خواهد شد که تحصیل در رشته تحصیلی او

در ایران میسر نیباشد. ضمنا در گزارش کمیسیون فرهنگ سنایقید شده است که با استثنای مؤسسات تعلیمات عالی خارجی که نام آنها در فهرستی گنجانده خواهد شد مدارک تحصیلی هیچ مؤسسه علمی خارجی برای ایران اعتبار نخواهد داشت.

چنین است عصاره و خلاصه نخستین بخش گزارش کمیسیون فرهنگ سناد درباره اعزام د اطلبان تحصیل بخارج. و اما مضمون بخش دوم گزارش مربوط با اعزام دانشجو از جانب دولت در این جمله خلاصه

میشود که اعزام دانشجو بخارج از طرف دولت تنها در رشته های باید صورت گیرد که تحصیل در آن رشته ها در کشور میسر نیباشد. در اینجا باید افزود که اخیرا (د یاه ۱۳۴۵) دولت اعلام داشت که از این پس از اعزام

شاگرد اول هانیز که در سابق بخرج دولت برای تحصیل بخارج فرستاده میشدند خود داری خواهد کرد.

"نظام نوین" یاسیمت غربالی آموزشی

بدنبال سند فوق در اواسط مرداد و اوایل شهریور ۱۳۴۴ در جرائد کشور و سپس در مجله ای از جانب وزارت آموزش طرح جدید آموزشی "یا نظام جدید" انتشار یافت. طرح شامل ۲۰ اصل و ۶ هدف بود.

بگفته دکتر هدایتی وزیر آموزش طرح از جانب ۱۵۰ نفر کارشناس در ۱۳ کمیسیون تهیه شده بود. اعلام شد که آنرا برای مدت دو ماه در معرض افکار عمومی قرار میدهند تا فرهنگیان و صاحب نظران نظریات خود را نسبت

بدان ابراز دارند. آنگاه با استفاده از این نظریات طرح تکمیل خواهد شد و بصورت لایحه ای به تصویب

خواهد رسید و بهرود اجراگذارده خواهد شد.

طرح جدید دوره تحصیلات ۱۲ ساله را بسمه مرحله تقسیم میکند:

(۱) مرحله تحصیلات ابتدائی ۵ ساله (نه شش ساله) که میبایستی همگانی شود.

(۲) مرحله "راهنمایی" سه ساله. در این مرحله "استعداد" دانش آموزان سنجیده میشود و برپایه این سنجش یا بعد ارس فنی و حرفه ای گسیل میگردد و یا چنانکه دارای استعداد بودند به مرحله بعدی وارد میشوند.

(۳) مرحله چهارساله دبیرستان (که سال آخر آن باید بصورت سال تهیه تحصیلات عالی درآید تا دانش آموزانی که تا سال آخر مرحله سوم به ادامه تحصیل برپایه استعداد خویش توفیق یافته اند بدون کنکور یکسره بدانشگاه وارد شوند).

طراحان "نظام جدید" توضیح دادند که هدف عمده سیستم جدید یکی همگانی کردن تحصیلات ابتدائی و دیگری گسترش شبکه مدارس فنی و حرفه ایست. در این حال پنهان نکردند که طبق نظام جدید دایره تحصیلات دبیرستانی محدود خواهد شد تا جائیکه دانشگاه برای پذیرش دانشجو نیازی به برگذاری کنکور نداشته باشد و بدین سان معضل داوطلبان تحصیلات عالی از طریق محدود کردن تعداد آنان حل گردد.

بحث پیرامون "نظام جدید" بمقیاس وسیعی در کشور و بویژه بین فرهنگیان درگرفت و کم و بیش در جراید انعکاس یافت. مجله تهران مصور (۱) نتیجه بحث را چنین جمع بندی کرد: "مدافعیین طرح آنرا کاملترین طرحی میدانند که تاکنون در باره تحصیلات ابتدائی و متوسطه تدوین گردیده. این عده عقیده دارند که این طرح چکیده مطالعات و بررسیهای عمیق گروهی از متخصصین و استادان است. مخالفین طرح تازه وزارت آموزش و پرورش که غالباً از پیران قوم و مردان باتجربه فرهنگی هستند میگویند تنها اعلام یک طرح خوب کافی نیست، باید وسائل و عوامل اجرای آن نیز در دست باشد و طرح جدید در نظر گرفتن این مسئله تدوین گردیده است."

این جمع بندی در مورد نظریاتی که در جراید انعکاس یافت در واقع حقیقت نبود. ولی بدیده جالب این بود که این مدافعیین بودند که مضمون مکانیسم و هدف طرح را افشا کردند و مخالفین وارد در مساهبت نشدند.

ابتدا برخی از نظریات مخالف را نقل کنیم:

سناورد کترصدیق اعلم وزیر سابق فرهنگ گفت: مسئله تشخیص استعداد شاگرد و راهنمایی اوسا است مورد توجه اولیا فرهنگ بوده است و هر بار در این مورد اقدام شد با موانع و مشکلات روبرو گردید. گذشته از این تشخیص استعداد دانش آموز باید بعهده دبیر راهنما و متخصص باشد که اصولاً چنین رشته تخصصی جز برنامه نیست. تربیت دبیر متخصص راهنما باید بعهده دانشسرای عالی باشد و ما اصولاً دانشسرای نداریم. مسئله دیگر شروع سن تحصیلی در ۶ سالگی یعنی یکسال قبل از سن قانونی فعلی است. بنظر من این مسئله با توجه بوضع اقتصادی و توسعه تعلیماتی امروز مصلحت مان نیست و اصولاً قابل اجرا نمیشد. اینچنین ادوار تحصیلی... نفعی عاید محصل نمیکند و با همین دوره های فعلی میتوان اصلاحات را انجام داد.

دکتر افشار رئیس دانشکده حقوق اظهار داشت:

"در این قبیل مسائل نباید قریبه سازی کرد و تقلید از دیگران خدای نکرده از جاله بجاه افتاد. البته در اینکه برنامه های تعلیمات ابتدائی و متوسطه ما احتیاج بتجدید نظر عمیق دارند حرفی نیست ولی اینکار باید با توجه بمعامل و شرایط موجود و هماهنگ با تغییر سازمان مجری آن انجام پذیرد. اگر بخواهیم در این مورد از فلان کشور که کلیه شرایط آن با ما تفاوت دارد تقلید کنیم مثل اینست که از جاله بجاه افتاد باشیم."

آقای محیط طباطبائی گفت :

" بطور کلی باید بگویم طرحی نپخته و نسنجیده و نااندیشیده است و آثار نارسائی و ناسازگاری در اجرائیش پیداست. با طرح که نمیشود آدم خرید. برای اجرای طرح باید برنامه های دیگری قبلاً اجرا کرده و بعد وقتی شرایط آماده شد طرح را پیاده کرد. مثلاً ما تا وقتی دبیرمختص راهنمانداشته باشیم نمیتوانیم ابتدا اسکان دوره سه ساله راهنمائی پیش بینی کنیم. بنده تصویرمیکم این طرح هم مانند تعلیمات اجباری ۲۲ سال قبل که حتی در تهران اجرا نشد قابل اجرا نخواهد بود. بنده عقیده دارم در قالب تشکیلات فعلی میتوان اطلاعات لازم را در امور تعلیماتی و اجرائی تحصیلات مدارس اجرا کرد چون هم نواقص زودتر برطرف میشود و هم اجرائیش بی درد سرتر و آسانتر است."

بطوریکه می بینیم نظریات مخالفین پیرامون عدم اجرای طرح دور میزند. امری که بی تردید طراحان "نظام جدید" هم بدان واقف بودند. منتها این طراحان هدف دیگری را تعقیب میکردند. طراحان نیک میدانستند که رژیم نه قادر به ایجاد یک شبکه گسترده از مدارس فنی و حرفه ایست که بتواند جایگزین شبکه دبیرستانها گردد و نه قادر است ظرف ۴ سال (برخلاف دعوی وزیر آموزش) تحصیلات ابتدائی همگانی را تحقق بخشد و نه قادر است برای سال تحصیلی ۴۶-۱۳۴۵ (باز برخلاف وعده وزیر آموزش) تمام کودکان پسران مدرسه رسیده را به نخستین کلاس دبستان بپذیرد. سخن بر سر ایجاد مکانیسمی بوده و هست که بابکاران^{پس} آختن آن به تحدید تحصیلات متوسطه و بر پایه آن به تحدید تحصیلات عالی تو فیق یافت و سدی در برابر خواست مردم به گسترش این مدارج تحصیلی کشید.

رشته سخن را به مدافعیین طرح بد هیئت نامحتوی و مکانیسم "نظام جدید" برای ما روشن گرداند. یکی از این مدافعیین آقای میرفخرائی رئیس دبیرستان راهنماست که در مصاحبه خود با خبرنگار اطلاعات در ظرفداری از طرح جدید گفت: " بیشتر از حدود ۳۰٪ دانش آموزان ما استعداد تحصیلات متوسطه را ندارند و باید در فاصله ابتدائی و متوسطه ۷۰٪ از دانش آموزان غربال شوند". نامبرده بابکار بردن واژه غربال بد رستی روح "نظام جدید" را بیان داشت ولی ارقام ایشان میزان عملکرد غربال نظام جدید را نشان نداد زیرا چنانکه قبلاً مشاهده کردیم هم اکنون تنها ۱۷٪ از محصلینی که وارد دبستان میشوند به دبیرستان راه مییابند. هدف نظام جدید بوجود آوردن یک سیستم غربالی است که تا پایان تحصیلات متوسطه بطور خودکار عمل کند و سوراخهای هر یک از غربالهای آنها بر مراتب تنگتر باشد.

این سیستم را روزنامه اطلاعات در سرمقاله ای تحت عنوان " برنامه های جدید فرهنگی" (۱) بر روشنی توضیح میدهد. در مورد دوره ابتدائی "نظام جدید" مینویسد: " هدف آموزش ابتدائی امروزه با دوار سابق یکی فرق کرده است. سابقاً تحصیلات ابتدائی در حقیقت پایه تحصیلات متوسطه بود ولی امروز هدف تحصیلات ابتدائی فقط باسواد کردن نوآموزان است و لا غیر". سپس بر روشن کردن بیشتر مطلب پرداخته چنین ادامه میدهد: " بله اگر قرار باشد مثل روش کنونی تعلیم و تربیت شاگرد مدرسه ابتدائی بلافاصله برنامه تحصیلات متوسطه را شروع کند باید حتماً شش کلاس در مدرسه درس بخواند تا مقدمات هر کدام از دروس را تا حدی فراگیرد ولی وقتی تحصیلات ابتدائی صرفاً هدف باسواد کردن نوآموزان است در مدت چهار سال این هدف تأمین میشود."

بدینسان روزنامه اطلاعات که بخوبی از محتوی نظام جدید آگاه است فاش میسازد که برنامه تحصیلات ابتدائی در "نظام جدید" طوری تنظیم خواهد شد که به نوآموزان ماهی ای برای رفتن بعد رسه متوسطه ندهد و با مؤختن خواندن و نوشتن و اندکی حساب و اطلاعات سطحی کلی اکتفا خواهد کرد. این نخستین غربالی است که نظام جدید بر سر راه تحصیل کودکان میگذارد از طریق ایجاد خلایق بین تحصیلات ابتدائی و متوسطه.

نقل قولی هم از دکتر هدایتی وزیر آموزش بازرگونکیم تاموضوع روشنترگردد * دکتر هدایتی در پاسخ باین سؤال که چرا دوره ابتدائی را از ۶ سال به ۵ سال تقلیل خواهند داد میگوید (۱) : « تهیه کنندگان طرح در این مورد از د موضوع الهام گرفته اند. یکی اینکه در طی ۱۰ سال اخیر روشها و وسایل آموزشی در مدارس ابتدائی ما چنان پیشرفت کرده است (۱) که برخلاف گذشته که برای تعلیم سواد ۶ سال لازم بود به پیچو چو ۶ سال ضرورت ندارد و با حذف یکسال اضافی هم از وقت اطفال صرفه جوئی شده و هم منابع مالی که از این راه صرفه جوئی میشود میتوان با اجرای برنامه آموزش اجباری پنج ساله در روستاهای کشور تخصیص داد تا اصل عدالت اجتماعی بین ده و شهر که لازمه انقلاب ششم بهمین است در مورد آموزش ابتدائی کاملاً اجرا شود و کلیه فرزندان کشاورزان و روستائی بتوانند یکسان به مدارس ابتدائی راه داشته باشند. بعلاوه تجربه برنامه مترقی سپاه دانش در این مورد الهام بخش مایوده است زیرا سپاهیان دانش بسامو فقیهت توانسته اند اطفال روستائیان را که قاعدتاً باید خیلی کمتر از اطفال شهری آماده گی قبول آموزش داشته باشند در دو دوره هفت ماهه ، البته با یکبار بردن روشهای جدید آموزشی ، از نعمت سواد برخوردار کنند. وقتی در روستاها اطفال میتوانند در دو دوره هفت ماهه از نعمت برخوردار شوند دلیلی ندارد که در شهرها در مدتی کمتر از شش سال آموزش سواد عملی نشود» *

ملاحظه میکنیم که منظور از سواد فقط خواندن و نوشتن و حتی شناختن الفبا است (مادریاره سواد سخن خواهیم گفت) * بدیهی است با کسب چنین سوادى فارغ التحصیل دبستان قادر نخواهد بود به ادامه تحصیل در دبیرستان توفیق یابد بویژه اگر برای ورود به دبیرستان آزمایش هم انجام گیرد. روزنامه اطلاعات در سرفقاله نامبرده به تشریح سیستم غربالی جدید آموزش ادامه داده مینویسد : «میرسیم به تحصیلات متوسطه ۰۰۰ دوره متوسطه تقسیم میشود بیک دوره سه ساله و یک دوره چهارساله» در باره دوره سه ساله که نامش دوره راهنمائی است مینویسد : « وقتی شاگرد مدرسه این سه سال اول را طی کرد کارنامه او شاخص این خواهد بود که مملکت در چه قسمت ، در چه رشته و در چه فن و در چه هنری میتواند از وی استفاده کند» و پائین تر میافزاید « از همان دوره اول متوسطه معلوم میشود کدام شاگرد مستعد درس خواندن است و کدام شاگرد مستعد نیست. آنکه استعداد دارد دوره چهار ساله را شروع میکند و آنکه ندارد بدنبال کسب و کار خود میرود» *

بدینسان وظیفه دوره راهنمائی هم روشن میشود. در اینجا غربالی با سوراخهای باز هم تنگتری قرار دارد. ماشین استعداد سنج « بکار می افتد» پایه آن بر اجبار است. اکثریت راحت عنوان نداشته اند استعداد از ادامه تحصیل محروم میکنند و بدنبال باصلاح کسب و کار خود (علا بطور عمده بدنبال بیکاری) میفرستند. عده بسیار معدودی را بر حسب گنجایش مدارس حرفه ای و فنی بر اساس کارنامه آنها اجباراً بر رشته هائی که فقط در این رشته ها مملکت میتواند از آنان استفاده کند ، روانه میکنند. عده معدودتری به دوره چهارساله پذیرفته میشوند.

سرنوشت اینان چه خواهد شد ؟ اطلاعات توضیح میدهد : « در دوره دوم متوسطه نیز که دوره تخصصی است میزان قابلیت هر شاگردی در رشته ای که تحصیل میکند معلوم میشود و باز در پایان این دوره دانش آموزان غربال میشوند. هر کدام استعداد تحصیل در رشته عالی داشته باشند بدنبال آن میروند و هر کدام نداشته باشند تحصیل خود را همانجا ختم میکنند» در اینجا باز به واره غربال از زمان اطلاعات برخورد میکنیم. نتیجه نهائی این غربال چه خواهد بود. نتیجه آن خواهد بود که باز بنوشته اطلاعات « دیگر دانشگاه و سایر مدارس عالی احتیاج ندارند باینکه برای پذیرفتن شاگرد مسابقه بگذارند و دیگر این بساط که هر سال ۲۰ هزار نفر فارغ التحصیل متوسطه در کنکورهای مختلف اسم بنویسند تکرار نخواهد شد» بحسب عبارت ساده تر عملکرد نهائی آخرین غربال در سال چهارم دوره دوم متوسطه در حدود گنجایش دانشگاه و مدارس

عالی کشور خواهد بود که بدون کنکور بدانشکده های مختلف معرفی خواهند شد. و این گنجایش هم چنانکه میدانیم سالانه بیش از ۶۵ هزار نفر در سراسر کشور نخواهد بود.

اگر محاسبه را بر این فرض قرار دهیم که دعوی همگانی کردن در دوره ابتدائی تحقق خواهد پذیرفت ، آنگاه در صورت اجرای نظام جدید و با توسعه گنجایش دانشگاهها به میزان یک برابر رژیم گنجایش کنونی، باین نتیجه میرسیم که از هر ۲۰ نفر شاگردی که وارد دبستان میشوند تنها یک نفر (در حدود ۵ درصد) بعد از طی عالی راه خواهند یافت.

در اینجانبیاری نداریم یادآور شویم که این سیستم غربالی بسود کد ام قشرازاهالی کشور، بدست چگونه عناصری و بخاطر کد ام رژیم بکار می افتد. زیرا مسلم است آنکه از این سیستم غربالی بگذرد فرزندان کارگران، دهقانان، کارمندان جز، پیشه وران و یاکسانیکه بنحوی دل خوشی از رژیم کنونی ایران ندارند نخواهند بود. در مورد اخیر در طرح جدید تصریح شده است که: « در کلیه شئون مربوط به نظام جدید آموزشی اصل احترام بشعائر و سنن ملی (یعنی سلطنت) و تفهیم اصول انقلاب شاه و مردم (یعنی رژیم کنونی) رعایت خواهد شد و هادی مدیران و معلمان و مربیان در کار خواهد بود». روشن است که بسا بکار بستن این اصل اساسی، نظام جدید بصورت ماشینی در خواهد آمد که بسود رژیم بکار خواهد افتاد، اجبار در انتخاب حرفه و یارشته تحصیلی تحت عنوان راهنمایی و سنجش استعداد نیروی اجرائی آن خواهد بود و آن افرادی هم که بدانشکده هاراه خواهند یافت برگزیدگانی خواهند بود که از نظر رژیم استبدادی ضد ملی واستعمار پذیر شاه دارای صلاحیت و مورد اطمینان تشخیص داده شوند.

چنین است انگیزه و هدف، مکانیسم اجرا و حاصل "نظام جدید آموزش".

روشن است که آنچه ما مورد انتقاد قرار میدیم همین شیوه محدود کردن تحصیلات، حفظ سطح نازل معلومات، تلقین نظریات سیاسی رژیم در دماغ نواوزان است و الانفیس ایجاد تحولات منطقی در برنامه ها و بویژه بسط شبکه حرفه ای و بیرون آوردن آموزش از جنبه تجریدی آن و تربیت کادرفنی برای صنایع و غیره و غیره نمیتواند مورد انتقاد ما و مورد انتقاد هیچ عاقلی باشد. حرف آنست که این جهات مثبت همه در جهان ادعا و بر روی کاغذ باقی خواهد ماند، و آنچه که عملی خواهد گردید مقاصد مغرضانه رژیم است. اینک سخنی چند نیز در باره سواد و بیکارعلیه بیسوادی در ایران بیان داریم تا همه جوانب سیاست فرهنگی رژیم روشن باشد.

مسئله سواد و بیکارعلیه بیسوادی

اگر بتوان با حرف و گزاف گوئی و نمایشات و تبلیغات ظاهر فریب و بازی بارقام بیسوادی راریشه کن کرد باید پذیرفت که بیسوادی در ایران دیری نخواهد پایید.

ولی متأسفانه ریشه بیسوادی نه فقط باجنجال تبلیغاتی بلکه حتی با یک یورش سطحی پر دامنه نیز خشکانیده نمیشود. دشواریهای بسیاری بر سر راه لغو بیسوادی در کشور ما وجود دارد. نخست باید این دشواریها را ژرف بررسی کرد و بدانان وقوف یافت، سپس طرق برطرف کردن آنها را نیک دانست و آنگاه به بیکاری طولانی نه در سطح بلکه در عمق علیه بیسوادی دست زد.

قبل از هر چیز باید دانست سواد یعنی چه؟ سواد را متعارفاً به توانائی خواندن و نوشتن میگویند ولی مفهوم سواد توانائی خواندن و نوشتن مطالبی است که اطلاعات شخصی را در رشته هاییکه بزندگی و حرفه و شغل او مربوط است عمیق کند. کنگره یونسکو در تهران تصریح کرد که سواد بمعنای توانائی خواندن و نوشتن متون ساده نیست و لغو بیسوادی نیز بمعنای آموختن خواندن و نوشتن در حدود ۲-۳ کلاس به کودک یا بزرگسال نمیباشد. اینگونه سواد اولاً بدر کار و زندگی روزمره نوسواد نمیخورد و ثانیاً فسرار است و بزودی نوسواد مجدداً بیسواد میشود زیرا نمیتواند از سواد خود بهره برداری کند ولذا آنرا به باد فراموشی میسپرد. کنگره تأکید کرد که سواد باید سود بخش باشد. این نتیجه گیری جالب توجه کار کنگره

یونسکو در کشور ما در رسایه تبلیغات عوامفریبانه و پرسررودائی قرار گرفت که پیرامون "فرهنگ پروری" شاه جرین یافت. معذالك، گرچه بی رمق و گذرا، در جرائد تهران بدان اشاراتی شد. مثلا روزنامه "اطلاعات" در شماره ۳ همراه خود نوشت "باتصویب گزارش نهایی این تنگه مفهوم مبارزه بابیسوادى در آینده تنها ماضی کردن و خواندن و نوشتن نخواهد بود بلکه منبع باید تعلیم سواد بصورت ثمر بخش و مفید و موثر در زندگی باشد و وسیله ای جهت ازدیاد درآمد فرد و افزایش تولید ملی تلقی گردد".

حال ببینیم رژیم کنونی ایران چه مفهومی برای سواد قائل است و مبارزه علیه بیسوادى در نظر سران رژیم چه معنائی کسب مینماید. بدین منظور باز بروزنامه اطلاعات، زبان و بلندگوی رژیم، مراجعه میکنیم که بعد از کنگره یونسکو در سرمقاله ۲۷ مهرماه سال گذشته خود تحت عنوان "مبارزه بابیسوادى در سطح ملی" موضوع راهه جانیه برای ماتحلیل میکند. اطلاعات با این جمله بحث را آغاز میکند: «خوانندگان عزیز ما مسبقه که نهضت مبارزه بابیسوادى بدو بخش ملی وجهانی تفکیک میشود. سپس بتوضیح بخش ملی آن میپردازد: «زمانی بود که دستگاههای تربیتی ما بین مسئله ایجاد مدرسه و موضوع مبارزه بابیسوادى تفاوتی قائل نمیشدند. یعنی دستگاه تصور میکرد مبارزه بابیسوادى مستلزم آنستکه شاگرد پشت نیمکت بنشیند و معلم پشت میز بایستد و این بان درس بدهد. امروز این مفهوم بکلی تغییر کرده است و مفهوم جدیدی که جانشین آن شده است میگوید هر جامععلمی بود و شاگردى منطق مبارزه بابیسوادى در آنجاتا مین شده است».

ملاحظه میکنیم که اطلاعات نظر رژیم را آشکار بیان میکند. طبق این نظرنه وسائل تحصیلی لازم است و نه درس دادن معلم به شاگرد بلکه تنها وجود معلم و شاگرد "منطق" مبارزه بابیسوادى را تا مین میکند. یعنی همانکاری که رژیم با سپاهیان دانش خود انجام میدهد که فارغ التحصیل مشغولی را بفلان ده میفرستد و شاگردانى در مقابل او قرار میدهد و بدینال آن آمار انتشار میدهد که فلان تعداد سپاهى دانش فلان تعداد بیسواد را باسواد کرده اند. اطلاعات موضوع را چنین توضیح میدهد: «ببین دلیل (یعنی طبق مفهوم جدید) وقتی سپاهیان دانش از شهرها بروستاها رفتند تا فرزند ان روستا را باسواد کنند منتظران نبودند که در روستا نمکتى و میزى و تخته سیاهى بانتظار آنها باشد. آنها بروستا رفتند و مسجد ها و امامزاده های مخروبه، تکیه های متروک را تبدیل به دبستان (۱) کردند و در شرایطی ابتدائى درس دادند تا فرزند ان وطن را از نعمت سواد بهره مند سازند». بدینسان از نظرگاه این "تئورى" یا "مفهوم جدید" آموختن سواد نیازی به وسائل و ابزار کار ندارد و کفایت سپاهى دانش چند روستا زاده را در ترکیه متروک یا امامزاده مخروب یا زیر رخت گرد و دو دوره هفت ماهه (آنهم در روزهای که وضع اقلیمى مساعد باشد) جمع کند و وجود خود را در برابر آنان قرار دهد تا فرزند ان وطن از نعمت سواد بهره مند شوند. اطلاعات برای اینکه ما را بعمق تلقی رژیم از سواد و بیکار بابیسوادى واقف کند توضیحات خود را ادامه میدهد: «کسانیکه قبل از تشکیل سپاه دانش بروستاها سفر کرده بودند یا از کارنکار جاده هامیگذشتند غالباً دیده بودند فرزند ان روستا را که اگر رضاعتی برای تا مین وسائل درس خواندن داشتند، صبحگاهان از فلان ده بمسوی فلان ده دیگر که در آنجامد رسه بود حرکت میکردند و گاه ساعتها طول میکشید تا بدان مدرسه میرسیدند. این راه پیمائی در زیر باران، در برف، در آفتاب، در هیچ شرایطی متوقف نمیشد. اما منحصر بود به آنده از فرزند ان روستا که میتوانستند شهریه مدارس را فراهم کنند و آن دسته از روستائى که حد اقل میتوانستند از حد اقل کار روزانه يك پسر هفت هشت ساله صرف نظر کنند و او را بدرسه بفرستند».

تا اینجا روزنامه اطلاعات بخوبی وضع گذشته آموزش راد روستا برای ما روشن میسازد و اتهام نامه مستندی علیه دوران ۴۵ ساله سلطنت پهلوی - پدرو پسر بدست ما میدهد و سپس میافزاید "امروز دیگر از ان منظر در راهها دیده نمیشود". چگونه؟ توضیح میدهد: «زیرا هردهی برای خود مدرسه دارد (از همان مدرسه های مشروحه که در مسجد خرابه یا تکیه متروک تا مین شده است) و دیگر نیازی بدان نیست که کودک در راه مدرسه از این قره بان قره گرفتار حوادث شود، برای اینکه مبارزه بابیسوادى از کران تا کران

د رسراسرکشور (برمنای مفهوم جدید) گسترده شده است*.

حاصل یک چنین تلقی از سواد و مبارزه علیه بیسواد ی در این فاکت جالب بروز کرد که پس از دو سال معرفی قزوین بعنوان شهر نمونه پیکار علیه بیسواد ی و تمرکز تمام نیرو و باخاطر لغو بیسواد ی در این شهر اوایل آذرماه جاری اسداله علم وزیر دربار پهلوی و مدبرعامل کمیته ملی پیکار بایسواد ی طی مصاحبه ای علنا اعلام داشت که برنامه مبارزه بایسواد ی در قزوین با موفقیت روبرو نشده است (۱) و اشرف پهلوی نیز در ۱۴ دیماه سال جاری پس از بازگشت از سفر دو ماهه خود که در زمینه مبارزه بایسواد ی "در سطح جهانی" انجام داده بود، مجبور باعتراف شد که اگر پیکار علیه بیسواد ی بر پایه همکاری شدن تحصیلات ابتدائی در رسراسرکشور متکی نشود نمیتوان بایسواد ی موثر مبارزه کرد.

علی الاصول بین میزان رشد اقتصادی و اجتماعی و میزان گسترش سواد تناسبی وجود دارد. اگر اقتصاد کشور عقب مانده باشد، صنایع آن رشد نکرده باشد، کشاورزی آن با وسائل ابتدائی انجام پذیرد، بیسواد ی بمقیاس وسیع وجود خواهد داشت. بالعکس اگر کشور دارای شرایط اقتصادی پیشرفته ای باشد، دایره سواد هم متناسب با سطح ترقی آن گسترش خواهد یافت. آهنگ گسترش سواد با آهنگ رشد اقتصادی کشور دارای تناسب است. این به تنهایی و بخودی خود سواد نیست که موجب پیشرفت اقتصاد است بلکه رشد اقتصادی محرک لغو بیسواد ی میباشد. گرچه سواد بنوع خود تا شیرتقابل بخشیده برشد اقتصاد ی کمک میکند و آهنگ آنرا سریعتر مینماید. سیاست اقتصاد ی رژیم ایران سیاستی است بسود استعمار نوین و نتیجه ناگزیر این سیاست ترمز شدن رشد اقتصادی کشور و همراه با آن کندهی پیشرفت سواد سواد بخش در میهن ماست.

در اینجامایک مطلب مهمی برخوردار میکنیم و آن اینکه سواد و بطور کلی رشد فرهنگی - علمی هر کشور به نظام اقتصادی - اجتماعی آن کشور بستگی دارد. بهمین دلیل در کشورهاییکه نظام اجتماعی اقتصادی ملی ودموکراتیک استقرار یافته، حکومتها ی دموکراسی ملی مستقر شده، راه رشد غیر سرمایه داری انتخاب گردیده آهنگ لغو بیسواد ی و گسترش شبکه آموزش و گسترش سواد سود بخش سریع است. بهمین دلیل نیز در کشورهاییکه نظام سرمایه داری لغو شده و نظام سوسیالیستی جایگزین آن گردیده است نه تنها ظرف مدت کوتاهی بیسواد ی یکی لغو شده بلکه سطح دانش در رشته های گوناگون علوم و فنون بطور جهشی بالا رفته است.

یکی دیگر از مطالب مهمی که در زمینه مبارزه بایسواد ی با آن روبرو هستیم و باز بخصایص نظام اجتماعی و سیاست رژیم ایران مربوط است موضوع زبانهای ملیتهای مختلف ساکن کشور است. کشور ما کشوریست کثیرالمله. خلقهای مختلفی مانند فارس، آذربایجانی، کرد، ترکمن، بلوچ و غیره اهالی کشور ما را تشکیل میدهند. اینان طی قرون متمادی در چارچوب واحد جغرافیائی ایران در کنار هم زیسته اند، طی تاریخی طولانی رشته های گوناگون فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی آنها را بهم پیوند داده است. سرشت آنان با هم در آمیخته است. همگی ایران را وطن خود میدانند و بارها طی تاریخ دوش بدوش یکدیگر در راه حفظ استقلال و آزادی و تمامیت کشور علیه جهانگیران بیگانه و دشمن مشترک پیکار کرده اند. با تمام این واقعیت عیانست که هر یک از این خلقها دارای زبان خویشند. محروم کردن مردم آذربایجان، کردستان، ترکمنستان و نیز اقلیتهای ملی ساکن ایران از تحصیل بزبان مادری، کوشش در جهت مستحیل ساختن (Assimilation) زبانهای ملی خلقهای ساکن کشور ماد بزبان فارسی و تحمیل زبان فارسی بر آنها نه فقط مظهری بارز از وجود ستم فرهنگی - ملی در ایرانست بلکه تلاشی است ارتجاعی، ابلهانه و بیثمر و اطلاق واژه "لهجه محلی" به زبانهای آذربایجانی، کردی، ترکمنی و غیره تغییری در این واقعیت نمیدهد که این زبانها، زبانهای بکلی مستقل و جدا از زبان فارسی اند. زبانهای آذربایجانی و

ترکمنی حتی از نظر خانواده‌گی از زبان فارسی جدا بوده متعلق به خانوادهٔ زبانهای ترک و تاتارند و حال آنکه زبان فارسی متعلق بشاخهٔ زبانهای ایرانی از خانوادهٔ زبانهای هند و اروپایی است. زبان کردی متعلق بشاخهٔ زبانهای ایرانیست ولی این بدان معنی نیست که زبان فارسی و کردی یکی هستند. همانطور که زبانهای اسپانیایی، ایتالیایی، فرانسوی و رومانی از شاخهٔ زبانهای لاتینی خانوادهٔ زبانهای هند و اروپایی بوده و در عین حال هر یک از آنها زبانی بکلی مستقل و جداگانه میباشند.

لغو بیسوادى و گسترش فرهنگ در آذربایجان و کردستان یا مناطقی که در آنها اقلیت‌های ملی زیست میکنند، تنها بر پایهٔ آموزش سواد سود بخش بزبان مادری میسر است. نمیتوان در کردستان بیسوادگی را با تحصیل زبان فارسی ملغی ساخت، چنانکه نمیتوان مثلا در خراسان با آموزش زبان کردی مردم را با سواد کرد. برای کودک یاروستائی آذربایجانی زبان فارسی بهمان میزان بیگانه است که زبان آذربایجانی برای کودک تهرانی یاروستائی اصفهانی. یکی از ازمهرهای مهم لغو بیسوادى در ایران و ارتقاء سطح فرهنگ و دانش رفع ستم فرهنگی است، دادن خود مختاری فرهنگی به ملیتهای مختلف ساکن ایرانست. این ابتدائی ترین حقوق حقهٔ ملیتهای ساکن کشور است که باید به آنها واگذر گردد. در برنامهٔ حزب سودهٔ ایران بد رستی باین امر مهم توجه مخصوص شده است. در برنامهٔ حزب ماکفته میشود:

" سیاست ارتجاعی هیئت حاکمهٔ ایران در مقابل ترقی و پیشرفت فرهنگ ملی خلقها و اقلیت‌های ملی موانع همه جانبه ایجاد نموده است. فرهنگ ایران باید دارای مضمون دموکراتیک و شکل ملی باشد. (باید) سیستم فرهنگی ملی برای خلقها و اقلیت‌های ملی و تأمین آموزش بزبان مادری در کلیهٔ مراحل تحصیلی" ایجاد گردد.

یکی دیگر از دشواریهاییکه بر سر راه لغو بیسوادى در ایران قرار دارد وجود لهجه های محلی یا د یالکتهای زبان فارسی است. این موضوع با موضوع زبانهای ملی بکلی و آزریشه تفاوت دارد. اگر مستحیل کردن زبان ملی امکان پذیر نیست و کوشش در این راه نیز یک اقدام ارتجاعی است، در عوض گرایش زوال د یالکتهای زبان واحد امری است طبیعی و در جهت پروسهٔ تکاملی. کوشش در تسریع این پروسه نیز متری میباشند. در حال حاضر در ایران لهجه های گوناگون زبان فارسی بسیار است. روستائی ناحیهٔ سمنان زبان (د یالکت) تهرانی یا شیرازی را بزحمت میفهمد و تهرانی و شیرازی د یالکت یا لهجهٔ سمنانی را اصلا نمى فهمند. پایهٔ لغوی و فونتیك زبان معاصر فارسی زبانی است که در تهران بدان گفتگو میشود. این د یالکت است که بتدریج موازی با تکامل اقتصادی - اجتماعی - فرهنگی جامعه ساید د یالکتهای زبان فارسی راضمن فعل و انفعالات متقابله ای سرانجام هضم خواهد کرد. چنانکه مثلا د یالکت ایل د و فرانس پایهٔ زبان معاصر فرانسه بوده و تدریجا ساید د یالکتهای زبان فرانسه رامستحیل کرده و میکند. ولی این جریان بطئی است و میزان سرعت آن باز در درجهٔ اول وابسته به آهنگ رشد اقتصادی و نیز گسترش شبکهٔ مدارس و انتشار مطبوعات، رادیو، تلویزیون و غیره میباشد.

دشواری دیگرى که بر سر راه پیکار بابیسوادى در کشور ما وجود دارد خط عربی است. این موضوع مهم و در عین حال بغرنجی است که بحث پیرامون آن از حوصلهٔ این مقال خارج است. مطالبی که مافوق بدانها اشاره کردیم نشان میدهد که کار لغو بیسوادى کار ساده و بیش یا افتاده نیست که بتوان حتی با یک پیکار بردامنه و سطحی در شرایط وجود یک نظام اقتصادى - اجتماعى عقب ماندهٔ ظرف مدت کوتاهی بانجام آن توفیق یافت چه رسد باجنجال تبلیغاتی و اتخاذ روشهای بکلی بی پایه و بی مایه، آنهم در شرایط وجود یک رژیم ضد دموکراتیک و ضد ملی.

این گفته ها همچنین نشان میدهد که اقدامات نیم بند در زمینهٔ مبارزه بابیسوادى که رژیم همراه با هیاهوی پر صدای تبلیغاتی بدان دست زده است وسیله ایست برای پوشش سیاست فرهنگی خود که جریان تکوین آنرا از نظر گذراندیم. در نتیجهٔ برخورد با مخالفت شدیدا افکار عمومی هیچیک از این بد و طرح

تاکنون بموقع اجرا در نیامده است. ولی این بدان معنی نیست که رژیم از ادامه سیاست فرهنگی خویش صرف نظر نموده است. بالعکس رژیم در تعقیب این سیاست پیگیر است و همواره عناصری از هردو طرح نامبرده را بتدریج جامعه عمل میپوشاند.

نتیجه

از مجموعه مطالبی که در این مقال از نظر خوانندگان "دنیا" گذشت این نتیجه حاصل میآید که سیاست فرهنگی رژیم در قبال بحرانی که رشته آموزش بدان دچار گردیده است عبارتست از تحدید دائره تحصیلات عالی از طریق تحدید دائره تحصیلات متوسطه تحت عنوان لزوم گسترش دائره تحصیلات ابتدائی و حرفه ای و بویژه تحت عنوان پیکار علیه بیسوادی؛ هدف فشردن دائره تحصیلات عالی، متوسطه و فنی در چارچوب تنگ نیازمندیهای محدود رژیم. رژیم کوشاست که آهنگ رشد آموزشی را با آهنگ لاک پشتی رشد سرمایه - داری (که در شرایط کنونی در کشورهای کم رشد نظیر کشورماناگزیر بانفوذ استعمارنویین همراه است) موزن سازد. رژیم همچنین کوشاست که تا جاییکه ممکن است تحصیلات متوسطه و عالی را منحصر بفرزندان طبقات حاکمه نماید تا یک قشر روشنفکری هوادار و خادم خود پرورش دهد.

رستاخیز فرهنگی

کشور ما برای رفع عقب ماندگی چندین صد ساله خود نیاز بیک رستاخیز بزرگ فرهنگی دارد، رستاخیزی که بتواند ظرف چند دهه میهن ما را بسطح علمی، فنی و هنری جهان معاصر برساند. بدین منظور در کشور ما آموزش باید بر بنیاد نوینی چنان بنا شود و گسترش یابد که نه فقط آموزش ابتدائی همگانی شود بلکه تعلیمات دبیرستانی و فنی و نیز تحصیلات عالی در دسترس همگان بویژه طبقات زحمتکش کشور قرار گیرد. ولی هر نظام اقتصادی - اجتماعی دارای زیربنائی یعنی دارای مناسبات اقتصادی خاصی است و بر پایه این مناسبات دارای روینائی می باشد که شامل سیستم آموزش و پرورش نیز میشود. در عین حال زیر بنا و روینائی نظام اقتصادی - اجتماعی بر روی هم تا عمیر متقابل دارند و مثابه عوامل کند کننده و یا تسریع کننده رشد بر یکدیگر تأثیر میبخشند. این امر در زمینه سیستم آموزش و پرورش کشور ما بخوبی مشهود است که از یکسو در نتیجه سرشت مناسبات سرمایه داری - نواستعماری اقتصادی کشور (که آمیخته با بقایای مناسبات فئودالی نیز هست) دچار فساد و بحران است و از سوی دیگر همین فساد و بحران در زمینه رشد اقتصادی کشور بصورت عامل منفی عمل میکند. رژیم ضد ملی و ضد موکراتیک کنونی ایران قادر نیست راهی برای پیشرفت امور آموزش علمی و هنری در کشور بگشاید و زمینه برای رستاخیز فرهنگی میهن ما فراهم آورد. رستاخیز ملی زمانی میسر است که در کشور ما رژیم ملی و موکراتیک مستقر گردد، راه رشد غیر وابسته بامپریالیسم و غیر سرمایه داری برگزیده شود و راه کسب علم و دانش بروی طبقات زحمتکش جامعه گشود گردد.

ولی بدیهی است تا فرارسیدن دوران یک چنین تحول بنیادی نمیتوان و نباید دست روی دست گذاشت و به نظاره وضع درهم و شیرازه گسیخته و پوسیده امور آموزشی در کشور پرداخت. بی تردید در شرایط کنونی - اگر مبارزه پر دامنه و متشکل در راه رفع محایب کنونی امور آموزشی صورت گیرد میتوان رژیم را بانجام اصلاحات نسبی واداشت.

- مبارزه برای اجرای آموزش ابتدائی همگانی و رایگان،
- مبارزه برای تقلیل شهریه دبیرستانها و دانشکده ها و مدارس فنی بطور کلی و رایگان شدن این مدارج تحصیلی برای فرزندان خانواده های کم بضاعت،
- مبارزه برای تأمین زندگی معلمان،
- مبارزه برای گسترش شبکه دبیرستانهای دولتی،
- مبارزه برای احداث شبکه وسیعی از مدارس فنی و حرفه ای،

مبارزه برای توسعه دانشگاهها و مؤسسات تحصیلات عالی ،

مبارزه برای دولتی شدن کلیه مدارس با اصطلاح " ملی " ،

مبارزه برای کتب درسی با مضامین صحیح معاصر و تجهیز کلیه مدارس با وسائل لازم (آزمایشگاهها ، کارگاهها و غیره) ،

مبارزه برای احداث شبکه مؤسسات تربیت معلم و وارد کردن اصول پداگوژیک در تدریس .

چنین است برخی شعارهاییکه در لواء آنها دانش آموزان و دانشجویان و فرهنگیان میتوانند و باید گرد آیند و گام در میدان مبارزات برداشته و شریکشان بنهند . دست یافتن به هدفهای فوق خود گام مهمی است که در جهت تهیه امکانات برای رستخیز آینده فرهنگی کشور به پیش برداشته خواهد شد .

کبوتر و مار

کبوتری ماری را گفت : « از شگرد زندگی تو بیزارم . تنی سرد و چشمانی بد اندیش و کامی زهر آگین داری . بی خبر و بی صدا میگذری ، هسته و بناگاه نیش میزنی . دوستدار سایه ای . از مردم میگریزی ، بهمین سبب منفوری . مرا ببین که با جهانی صفا بسوی آسمان و خورشید بال میگشایم و چو از کف انسانها دانه برمیدارم ، بانخمه گرم آنان را سپاس میگویم و بهمین سبب محبوبم » .

مار گفت : « ای ابله فلسفه تو برای من بیگانه است . من در این وادی پرخطر ترجیح میدهم مهیب باشم نه لطیف ، از من بهراسند نه آنکه مرادوست بدارند » .

به فروغ فرخزاد

/ به ناسبت د رگدشت نابهنګامش /

نهفته بود بشعرش فروغ مهرة مار
گياه جادوي عشق
دانه گندم
هرانکه خواند سرود فروغ، چون آدم
بهشت را بخد او گذاشت ديگر بار

کامش
که از عبير بهشتي شگرف پرميود
نتوانست زندگاني را
چنانکه طی قرون
مردمان گوناگون
چشیده اند، بنوشد
نداشت باک که کوسش زنند در بازار

ای نستگان رسم کهن !
این زن
که پای سالم رهوار آرزومندش
به پشت پست زمین شما قرار گرفت
شرار زودگذر بود زاتشی پنهان
که برجهید ز گردونه سخندانى .

دل سخندانش
که چون گل زنبق
کیود بوسه خورشید را بخود میداشت
چو باده ای که رسید و ز خود برون جوشید
پياله ساخت تهي، جام باده داد بياد.

آهش
که گرم و شورانگیز
ز متن آتش جاوید سینه اش میجست
شکوفه های سخن راجه خوش شکوفا ساخت
بسرزمین پرستندگان کهنه رسوم ،
که دیرزائی همست
و نازائی نیست .

ای عاشقان شعر
بیاد بود آن ساغرنا تمام
گوارا بیاد
تلخ جامتان در کام !



استعمارنو

اشکال و شیوه های آن

امپریالیسم در کنار استعمار نوع کهن که کماکان در مورد برخی از کشورهای اعمال میشود، شیوه های مستورتر و خطرناکتر استعمار نوین را بمیان آورد. است • استعمارنو، استعمار دران تلاشی و ورشکست سیستم مستعمراتی امپریالیستی است. ایجاد پایگاهها و پیمانهای نظامی، سرهم بندی کردن قدارسیونهای مصنوعی، پشتیبانی نظامی و مالی از رژیمهای دست نشانده، انعقاد قرارداد-های اسارت آورد و جانبه نظامی و اقتصادی، صدور سرمایه خصوصی و دولتی و ایجاد شرکتهای مختلط، اجراء باصطلاح "کمک" اقتصادی و فنی بشوهرهای در حال رشد بقصد نظارت بر حیات اقتصادی آنها، اجراء سیاست استعمار جمعی، تعرض ایدئولوژیک در زیر پرچم آنتی کمونیسم و تقدیس راه رشد سرمایه داری و پخش تئوریهای فریبنده در باره این راه رشد - چنین است فهرست ناقصی از شیوه ها و اشکال مختلف نو استعماری. در مقاله زیرین که از مطبوعات شوروی اقتباس و تلخیص شده است این شیوه ها و اشکال با ارائه نمونه های مشخص توضیح داده شده است.



در سال ۱۹۳۸ مساحت مستعمرات دولتهای استعمارگر ۴۲ میلیون کیلومتر مربع و جمعیت آنها ۶۶۰ میلیون نفر بود. مساحت مستعمرات در سال ۱۹۶۵ به ۶ میلیون متر مربع و جمعیت آنها به ۳۷ میلیون نفر تقلیل یافت. طی ۲۰ سال اخیر بیش از ۶۰ دولت آسیا، افریقا و امریکای لاتین استقلال سیاسی بدست آورده اند. در برابر مردم کشورهای نیمه مستعمره برای کسب استقلال واقعی و برنامه های وسیعی پدید آمده است. این کشورها که از لحاظ حقوقی مستقل اند ولی عملاً در قید زنجیرهای اقتصادی، نظامی، دیپلماتیک و وابستگی های دیگر هستند، رفته رفته حاکمیت ظاهری را نیز از دست میدهند. اکثر این کشورها اینک برای رشد تکامل مستقلانه امکان واقعی پیدا کرده اند. با در نظر گرفتن مردم کشورهای نیمه مستعمره قریب به ۱۹۰۰ میلیون نفر انسان یوغ امپریالیسم را برانداخته اند.

بد پسان شهاطی ۲۰ سال درزندگی صد هامیلیون انسان تحول اجتماعی ژرفی رود اد ه است .
این تحول اهمیت عظیم تاریخی د ارد .

امپریالیستها برای جلوگیری از تلاشی و ورشکست سیستم مستعمراتی کلیه اقدامات ممکنه را بعمل آورد ه اند بامید جاوید ان ساختن نظام استعماری بزرگتر و مسل شد ند و حتی در برافروختن جنگهای مستعمراتی علیه خلقهای آسیا و آفریقا تردیدی بخود راه ند اد ه اند . پنتاگون بابرخورداری از پشتیبانی محافل میلیاتاریستی کشورهای دیگرتیمی در سال ۱۹۵۰ علیه جمهوری د مورا تیک کره بجنک دست زد . در محافل رسمی د ولتهای امپریالیستی برای این جنک اهمیت بزرگی قائل بود ند ، زیرا امپریالیسم میخواست با این نخستین برخورد مسلحانه پس از دومین جنک جهانی " در س عبرتی بد هد " و جنبش آزاد یبخش ملی رابعقب نشینی واد ارد . ولی همبستگی خلقها بویژه همبستگی مردم کشورهای سوسیالیستی نقشه های تبه کارانه امپریالیسم را برهم زد . جنگهای مستعمراتی امپریالیستهای فرانسه درویتنام و الجزیره نیز ب شکست منجر شد .

باوجود این امپریالیستها از توسل بجنک بنباهه شیوه ای که اد امه سيطرة آنها را ممکن سازد روگردان نشد ه اند . تجاوزکاران امریکائی درویتنام علیه نیروهای سوسیالیسم و جنبش آزاد یبخش ملسی بجنک مستعمراتی د د منشانه و خونینی اد امه مید هند .

ورشکست سیستم مستعمراتی بان معنی نیست که در کشورهای نواستقلال بساط استعمار و سلطه اقتصاد ی و سیاسی امپریالیسم برچید ه شد ه است . وانگهی مفهوم اصطلاح " استعمار " از مفهوم اصطلاح سیستم مستعمراتی وسیعتر است و علاوه بر سلطه مستقیم سیاسی وابستگیهای گوناگون اقتصادی ، مالی ، نظامی رانیز در برمیگیرد . کسب استقلال سیاسی ، استثمار از طریق اد اره استعماری راملخی میسازد . طبق برآورد اقتصاد دانان شوروی امپریالیسم از این طریق سالانه ۱۵-۲۰ میلیارد دلار بجنک میآورد . پس ازآنکه مستعمرات سابق حاکمیت دولتی بد دست آورد ند ، امپریالیستها که وسیله غارت مستقیم را از دست داد ند ، وسیعا بشیوه های سلطه اقتصادی توسل جسته و کوشید ند این شیوه هارا " درنیزه " کرد ه بسا شرایط روز تطبیق د هند .

استعمارنو ، استعمار دوران تلاشی و ورشکست سیستم مستعمراتی است . استعمارنو عبارتست از حفظ سيطرة امپریالیستها و تحکیم و توسعه این سيطرة در مستعمرات سابق بشکل مستور و زیرپرده . استعمارنو درعین حال کوششی است سرسختانه برای دورنگهداشتن کشورهای نواستقلال از نفوذ سیستم سوسیالیستی ، حفظ آنها در چهارچوب سیستم سرمایه داری ، جلوگیری از تغییر و تحول ساختمان مستعمراتی اقتصاد آنها و از ورود این کشورها براه رشد غیر سرمایه داری .

باآنکه حد فاصل بین استعمار "هن" و "استعمارنو" بسیار شرطی و قراردادی است ، معذالک شیوه های نفوذ و تسلط اقتصادی ، سیاسی واید تلوژیک از مشخصات استعمارنو بشمار میرود . باید متذکر بود که بسیاری از شیوه های "جدید" استعمارنو زائیده شیوه های "قدیم" استعمار سنتی است . در این باره کافیت یاد آوری شود که در نیمه اول قرن ۱۹ هنگامیکه خلقهای امریکای لاتین به کسب استقلال ملسی نائل شدند ، ایالات متحد ه امریکا و انگلستان که دودرندة عد ه سرمایه داری بودند بیدرنگ دست بکار شدند تا این کشورها را باسارت اقتصادی و مالی خود درآورند . مبارزه بین امپریالیستهای امریکا و انگلیس برای استقرار سلطه خود بر امریکای لاتین در نیمه دوم قرن ۱۹ شدت یافت و دردوران امپریالیسم اشکال پازهم خشن تری بخود گرفت .

نمونه امریکای لاتین بخوبی نشان مید هد که امپریالیستها " با بکار بردن کلیه وسایل (جنگهای استعماری ، بلوکهای نظامی ، توطئه ها ، ترور ، فعالیتهای تخریبی ، فشار اقتصادی ، تطمیع) میکوشند کشورهای آزاد شده را تحت سلطه خود نگهدارند و استقلال احراز شده این کشورها را با استقلال ظاهری تیدل کنند و یا آنها را از استقلال محروم نمایند . امپریالیستها ببهانه "کمک" میکوشند مواضع سابق خود را

در این کشورها حفظ کرده و مواضع جدیدی بدست آورند، تکیه گاه اجتماعی خود را بسط دهند، بورژوازی ملی را بسوی خود جلب کنند، رژیمهای مستبد نظامی را مستقر سازند و دست نشانده گان گوش بفرمان خود را بر مسند قدرت برسانند. امپریالیستها با استفاده از سلاح زهرآکین نفاق ملی و طایفگی میکوشند در صفوف جنبش‌رهای بخش ملی تفرقه ایجاد کنند. محافل ارتجاعی طبقات استثمارگر داخل کشور نقش متحد امپریالیسم را بازی میکنند" (برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی چاپ فارسی ۱۹۶۱ صفحه ۵۶).

هرقد بحران عمومی سرمایه داری شدیدتر میشود شیوه‌های سلطه اقتصادی سرمایه داری نیز متنوع‌تر و ماهرانه‌تر میگردد. علاوه بر این در حالیکه صدور سرمایه خصوصی از ویژگیهای مرحله اول بحران عمومی بود، در مرحله دوم صدور سرمایه بشکل سرمایه دولتی بویژه از طریق برنامه‌های رنگارنگ "کطه" وزن بیشتری کسب میکند. مسلم است که این شکل صدور سرمایه نیز بمقاصد سرمایه داری انحصاری کمک میرساند.

اگر گفته شود که وسایل و شیوه‌های مورد استفاده استعمارگران "مدرن" نتیجه دیگری بجز تحصیل سود سرمایه ندارند گزافه‌گویی خواهد بود (اگرچه خود این سودها بارزترین مظهر استعمارنواست). با وجود همه این وسایل و شیوه‌ها نمیتوانند جنبش خلق‌پاراد را راه استقلال واقعی و ترقی اجتماعی متوقف سازند. گذشته از این افکار سوسیالیستی و سوسیالیسم که امپریالیستها در "جهان سوم" علیه آن پیکار میکنند در کشورهای رشد یافته و شیوع و نیروی جاذبه روز افزونی کسب میکنند. برخی از کشورهای رشد یافته علی‌رغم دشواریهای عظیمی که استقرار راه رشد غیرسرمایه داری در بردارد در مبارزه برای آینده بهتر این راه را شی عمومی خود قرار دادند.



امپریالیسم برای آنکه مواضع خود را در مستعمره‌های سابقش تحکیم کند غالباً به مانورهای سیاسی متوسل میشود. ایجاد پایگاههای نظامی، انعقاد پیمانهای نظامی، برانگیختن اختلافات ملی و مذهبی و اجرای سیاست "تفرقه بینداز و اقائی کن" از مانورهای سیاسی مورد پسند امپریالیسم است. تجزیه هند وستان مستعمره سابق انگلستان به دو کشور هند و پاکستان که در سال ۱۹۴۷ انجام گرفت نمونه گویائی برای اینگونه مانورهای سیاسی است. مظهر امپریالیستها از این تجزیه آن بود که میان دو کشور تخم نفاق پاشند و برای برخورد ها و تصادمات جنگی منبعی دائمی بوجود آورند. جنگی که در پانزده میان هند و پاکستان در گرفت بارسنگینی برود چه هردو کشور تحمیل نمود و بتشدید دخالت امپریالیستها در امور داخلی آنها کتک کرد. همین شیوه در سال ۱۹۴۸ در مورد فلسطین نیز از طرف امپریالیستها بکار بسته شد. ایجاد قدراسیونهای مصنوعی که استقلال ظاهری دارند ولی عملاً تحت تسلط کامل دولت امپریالیستی باقی میمانند یکی دیگر از شیوه‌های استعمارنواست. قدراسیون رودزی و نیاسالاند که در سال ۱۹۵۳ بوجود آمد و قدراسیون مالزی که مستملکات بریتانیائی کالی مان تان "جز" آنست از جمله این قدراسیونهای مصنوعی است. هم‌اکنون امپریالیسم انگلیس با بازی مسخره اعطای "استقلال" بقدراسیون شیخ نشینهای عربستان جنوبی راتد ارك می‌بیند تا بدینوسیله سلطه خود را بر منطقه تلاقی مهم‌ترین راههای استراتژیکی حفظ کند و شعله مبارزه آزاد بیخشم ملی را در عدن و عربستان جنوبی فرونشاند.

اعلام "استقلال" رودزی از طرف دولت نژاد پرست یان اسمیت یکی دیگر از مظاهر ویژه استعمارنواست. امپریالیستها بدین طریق از طرفی میخواهند بفرمانروائی اقلیت سفید پوست صورت قانونی بدهند (۲۲۰ هزار سفید پوست در مقابل ۴ میلیون مردم بومی)، از طرف دیگر سلطه انحصارهای انگلیسی را اجاوبند سازند. دولت ویلسون علیرغم آنکه مردم سراسر جهان عمل یان اسمیت را محکوم کرده اند واکثر دولت‌های افریقای رژیم نژاد را با یکوت نمودند و اند معذالك برای حفظ رژیم موجود لجاجت به مانورهای خود

ادامه میدهد.

ایجاد بلوکهای نظامی سیاسی، انعقاد قرارداد های دو جانبه نظامی و استقرار پایگاههای نظامی یکی از تادی ترین اشکال استعمار نو است. محافل امپریالیستی غرب میکوشند بکمک این بلوکها و پایگاهها و قرارداد ها حاکمیت کشورهای آسیا و افریقا را پایمال کنند، امکان رشد مستقلانه راز آنها سلب نموده و در این کشورها نیروهای موقتیک را سرکوب سازند. پارسنگین میلیتاریسم بردوش خلقهایی که کشورشان به بلوکهای نظامی کشانده شده است تحمیل میکند و آنها را و امید ارد تا مبالغ هنگفتی را که برای رشد اقتصادی کشورشان ضرورت مبرم دارد برای هد فهای جنگی خرج کنند.

از جمله بلوکهایی که بسرکردگی ایالات متحده آمریکا سرهم بندی شده است باید قبل از همه سازمان د ولتهای امریکائی را نام برد که بر پایه پیمان دفاع امریکا منعقد در سال ۱۹۴۷ در آوریل ۱۹۴۸ بوجود آمد. طبق این پیمان همه کشورهای لاتین به بهانه "تأمین امنیت مشترک" بزرگ سیستم نظامی ایالات متحده آمریکا مبدل شده اند، در حالیکه لبه تیز این سیستم در درجه اول متوجه خود خلقهای امریکای لاتین و جنبش آزاد یبخش ملی آنهاست. در عین حال ایالات متحده آمریکا با اکثر کشورهای امریکای لاتین قرارداد های نظامی دو جانبه بسته، در این کشورها پایگاههای نظامی بوجود آورد و کنترل خود را بر نیروهای مسلح و منابع استراتژیکی این کشورها برقرار کرده است.

همچنین بظنهورهای نو استعماری است که "پیمان جنوب شرقی آسیا" (سیتو) در سال ۱۹۵۴ ایجاد شد. هدف از ایجاد این بلوک آن بود که تاجر ای قرارداد ژنو در مورد هند و چین جلوگیری شود. یکسال بعد میان عراق، ترکیه، انگلستان، پاکستان و ایران پیمان تجاوزکارانه بغداد امضا شد که پس از حسوات انقلابی عراق به "پیمان سنتو" موسوم گردید. ایالات متحده آمریکا بظاهر عضو این گروه بندی نظامی نیست ولی عملاً پیمان سنتو را برای دخالت در امور اخلی اعضا پیمان و برای تشدید دخالت در خا و ر نزدیک و میانه و برای سرکوب جنبش گسترش یابنده آزاد یبخشی این منطقه وسیعاً مورد استفاده قرار داده است.

در سالهای اخیر سیاست بلوک سازی ایالات متحده آمریکا باشکستهای مواجه شد. ولی ایمن سیاست هنوز بعنوان یکی از سلاحها و اثین های سیاست خارجی از زراد خانه پنتاگون و وزارت امور خارجه آمریکا حذف نشده است، چنانکه اخیراً کوششهای لوجوانه ای بعمل میآید تا برای آسیای شرقی و خاور دور یک بلوک تجاوز کار جدیدی سرهم کنند. کشورهای ژاپن، فیلیپین، تایلند، استرالیا، زلاند جدید، و مالزی و رزمیهای دست نشانده و بیستام جنوبی، کره جنوبی و تایوان در این بلوک شرکت دارند. طبیعی است که عضو ارشد این بلوک ایالات متحده آمریکا خواهد بود. جلسه مشاوره تشکیلاتی این بلوک چند ی پیش در مشول برگذار شد. اکنون ایالات متحده آمریکا برای ایجاد پیمان اسلامی تلاش میکند و این پیمان را برای مبارزه علیه نیروهای ترقیخواه خاور میانه اسلحه مناسبی میداند.

روشن است که بلوکهای تجاوزکارانه نظامی اعم از بلوکهای کهنه و بلوکهای نو شعاعیه کشورهای سوسیالیستی نبود، علیه جنبش آزاد یبخش ملی نیز هستند.

ایالات متحده آمریکا در سالهای اخیر علاوه بر پیمانهای نظامی با انعقاد قرارداد های دو جانبه با کشورهای آسیا، افریقا و امریکای لاتین پرداخته است. برخی از این قرارداد ها با کشورهای عضو بلوکهای نظامی و برخی دیگر با کشورهای بسته شده است که بعلمتی در بلوکها شرکت ندارند. قرارداد دو جانبه ایالات متحده آمریکا و اسرائیل، ایالات متحده آمریکا و لیبیا، ایالات متحده آمریکا و تونس، ایالات متحده آمریکا و ایران و غیره، همه این زنجیر بظنهور تکمیل سیستم بلوکهای امپریالیستی سرهم بندی شده است. از این قبیل قرارداد های دو جانبه و ولتهای امپریالیستی دیگر نیز منعقد کرده اند. از آنجمله میتوان قرارداد دو جانبه انگلستان و لیبی و انگلستان و مالزی و یک سلسله قرارداد های دو جانبه و چند جانبه بین فرانسه و مستعمرات سابق افریقائی اترانام برد. سیستم بلوکها و قرارداد های دو جانبه و چند جانبه

نظامی به امپریالیستها امکان میدهد که شبکه وسیعی از پایگاههای نظامی در دست داشته باشند و از این جهت برای امپریالیسم ارزش خاصی دارد.

پشتیبانی نظامی و مالی از رژیمهای دست نشانده که در عده ای از کشورهای برقرار شده و بی چون و چرا خواستهای امپریالیستهارا بجا میآورد در زرادخانه استعمارگران مدرن سلاح مهمی بشمار میرود. کمکی که به رژیمهای دست نشانده میشود بطور عده هدف نظامی دارد و صرف ایجاد راههای استراتژیکی، فرودگاهها و پایگاههای نظامی هوایی و همچنین صرف نگهداری گروه زمامداران مورد پسند امپریالیست میگردد. کمکهای مالی و نظامی بر رژیمهای دست نشانده کره جنوبی، تایوان و ویتنام جنوبی نمونه هایی از این قبیل — پشتیبانی است.

صدور سرمایه به آنکه در باره اش کم سخن میگویند در سیاست استعمارگران جای مهمی را اشغال میکند. سرمایه بیگانه در کشورهای "جهان سوم" مانند مریانه ساختمان اقتصادی و اجتماعی را از درون میخورد، نیروی کار "ارزان" را استثمار کرده و از مواد خام بومی در منشانه بهره برداری میکند. بهمین علل است که انحصارها از سرمایه گذاری در کشورهای آسیا، افریقا و امریکای لاتین حد اکثر سود را بدست میآورند. از قبل صدور سرمایه سالیانه میلیارد هاد لاری بگاوسند و قهای انحصارهای غرب ریخته میشود.

انحصارهای غرب تنها طی سالهای ۱۹۵۱-۱۹۶۲ به ۵۶ کشور رشد یابنده و متجاوز از ۳۰ میلیارد دلار سرمایه صادر کرده اند و در همین مدت از این کشورها ۱۵ میلیارد دلار سود خالص برده اند.

در مقایسه با دوران استعمار منتهی در ماهیت صدور سرمایه تغییری پدید نیامده است. تنها مقیاس صدور سرمایه توسعه یافته و شیوه ها ظریفتر و مستترتر گردیده است. ایجاد شرکتهای مختلط را معمول کرده اند تا بدینوسیله خود را پشت پرده ملی پنهان سازند، از پرداخت مالیات معاف گردند و از ملی شدن شرکت جلوگیری نمایند.

در پانزدهمین دوره اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل متفق که بحق در دوره اجلاس افریقای نامیده شده است مسئله ضرورت بذل کمک اقتصادی و فنی بکشورهای رشد یابنده با قاطعیت تمام مطرح شد. کشورهای نواستقلال باید ولوجژی از ثروت خود را که بدست دولتهای استعمارگر بخارت رفته است باز ستانند تا بتوانند در آن "عقب ماندگی تاریخی خود را" کوتاهتر سازند.

در همین دوران تغییری آنهم تغییر کمالا صوری در اصول بذل "کمک" از طرف دولتهای غربی بکشورهای سوم مشاهده شد. ایالات متحد آمریکا، انگلستان، آلمان غربی، فرانسه و کشورهای دیگر غربی مجبور شدند برنامه های جدیدی برای کمک بکشورهای کم رشد تنظیم کنند.

برای تحقق بخشیدن باین برنامه ها سازمانهایی بوجود آمد و سازمانهای موجود مد ریزه شد. از آنجمله میتوان "اداره همکاری بین المللی" را نام برد که با "بانک صادرات و واردات" ایالات متحد آمریکا، با "بانک بین المللی عمران و توسعه" و با "کمیسیون مالی بین المللی رابطه نزدیکی دارد. ایالات متحد آمریکا بر پایه قانون شماره ۴۸۰ راجع به "کمک و توسعه محصولات کشاورزی" نیز "کمک" میکند. در کنفرانس شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان دولتهای آمریکا که در ماه اوت ۱۹۶۱ برگزار شد، برنامه ده ساله رشد و توسعه کشورهای امریکای لاتین بنام "اتحاد برای ترقی" تصویب رسید. برای انجام این برنامه ایالات متحد آمریکا وعده داد که ۲۰ میلیارد دلار کمک کند. زمامداران آمریکا متعهد شدند که در چهار چوب برنامه "اتحاد برای ترقی" وامهای بی بهره و کم بهره دراز مدت بپردازند. مانند سایر وعده های کمک بی بهره و وعده هایی که بکشورهای امریکای لاتین داده شده بود. قریب و تمام برنامه بلوف از آب درآمد. برنامه موسوم به برنامه همکاری فنی ایالات متحد آمریکا بکشورهای رشد یابنده که تبلیغات دامنه داری بر له آن برآوردند برای منظورهای جاسوسی و کاراید ژئوپلیک وسیعاً مورد استفاد قرار میگیرند.

دولتهای امپریالیستی دیگر هم تحت کنترل خود سازمانهای گوناگونی برای کمک بوجود آوردند.

هدف برنامه های رنگارنگ "کک" آنست که در شرایط جدید نفوذ انحصارها را در اقتصاد کشورهای کم رشد تسهیل نماید، رژیمهای ارتجاعی را در این کشورها تحکیم کند و برای مرکوب نیروهای دموکراتیک بآنها یاری رساند، اراضی این کشورها را به پایگاه تجاوز میدل سازد. از سوی دیگر هدف برنامه ها این است که از ایجاد بخش دولتی و اجرای اصلاحات ارضی در کشورهای رشد یابنده جلوگیری کرده و صنعتی کردن این کشورها را ترمز کند. تصادفی نیست که این برنامه ها را برنامه های ماقبل سرمایه گذاری مینامند. باید بویله آنها جهت صدور سرمایه خصوصی بکشورهای رشد یابنده و زمینه مساعد اقتصادی و سیاسی آماده شود و مواضع سرمایه خصوصی ملی تحکیم یابد.

"کک" امپریالیستی سلاح اعمال فشار سیاسی بر کشورهای نواستقلال نیز هست. مثلاً هنگامیکه جمهوری متحد عرب به پشتیبانی از میهن پرستان کنگو برخاست، ایالات متحد آمریکا میزان کمکی را که به مصر میداد برای سال ۱۹۶۴ و ۱۹۶۵ هچنده بار تقلیل داد. "کک" آمریکا به کاموج باد خالست خشونت آمیز در مورد اخلی این کشور و با کوشش برای خارج کردن این کشور از مشی بیطرفی در سیاست خارجی همراه بود. بدین سبب کاموج مجبور شد از کک آمریکا صرف نظر کند.

نتیجه نهایی این "کک" برای کشورهای رشد یابنده چیست؟

پاسخ این سؤال را رقمی میدهد که جرج ویدس رئیس بانک عمران و توسعه افشا کرد. در سال ۱۹۵۰ وام بین المللی بخش دولتی کشورهای کم درآمد ده میلیارد دلار بود. این وام در سال ۱۹۶۴ به ۳۳ میلیارد دلار بالغ گردید و بهره ای که کشورهای وام گیرنده مجبور بودند سالانه بپردازند در همین مدت از ۸۰۰ میلیون دلار به ۳۵۰۰ میلیون دلار رسید. و بهر طرفه بشکل بهره پول، سود سهام و پرداختهای مربوط به برنامه های "کک" سالانه ۶ میلیارد دلار از کشورهای رشد یابنده بیرون کشیده میشود و این مبلغ نصف مبالغی است که سالانه وارد این کشورها میگردد. در حال حاضر بسیاری از کشورهای رشد یابنده به بیش از آنچه بشکل کمک جدید دریافت میدارند بشکل بهره پول و سود سهام مجبورند بپردازند. مثلاً ترکیه باید حتی اگر وام جدیدی نگیرد تا سال ۲۰۰۸ بهره وامهای دریافتی را بپردازد. وضع ایران نیز بهمین شکل است. کشورهای رشد یابنده در بازار جهانی متحمل ضررهای هنگفتی میشوند، زیرا نابرابری مبادلات شدت مییابد و قیمتها بعلل انحصارها تغییر می پذیرد. بهای مواد خامی که از کشورهای آسیا، آفریقا و امریکا لاتین صادر میشود در بازار جهانی کاهش می یابد و بهای اجناس ساخته شده که واردات این کشورها را تشکیل میدهد افزایش می یابد.

کوشش دولتهای امپریالیستی در جهت عملیات جمعی، در جهت هماهنگ ساختن سیاست خویش یعنی نوع استعمار جمعی یکی از جنبه های نوین سیاست نواستعماریست. بعنوان مثال از لحاظ جنگی و سیاسی میتوان جنگ ویتنام، تجاوز سه جانبه انگلستان و فرانسه و اسرائیل علیه مصر و تجاوز مشترک ایالات متحد آمریکا، بلژیک و انگلستان بکنگو رانام برد و از لحاظ اقتصادی و سیاسی میتوان وارد کردن ۱۹ مستعمره سابق آفریقائی به "بازار مشترک" رایاد آوری کرد. توافق حاصله در باره شرکت این کشورها بصحوة استعمارگران امکان میدهد که استقلال احراز شدت آنها را محدود سازند و اشکال و شیوه های استعمار را تقریباً بدون تغییر حفظ کنند. این شکل استعمارنو از انجهت خطرناک است که امپریالیستها برای کشور-های شریک امتیازاتی قائل میشوند و حساب بازار مشترک و امها و اعتبارهای بانها میدهند. بسیاری از سازمانهای اقتصادی و مالی بین المللی که اداره آنها در دست امپریالیستهاست مانند بانک بین المللی عمران و توسعه یکی از وسایل مهم نوع استعمار جمعی است.

در شرایطی که مبارزه بین ایدئولوژی بورژوازی و ایدئولوژی سوسیالیستی در عرصه جهان اوج میگردد، استعمارگران نوین در هجوم ایدئولوژی خود برای سلطه بر آگاهی خلقهای کشورهای رشد یابنده شیوه های نوینی بکار می بندند. تعرض ایدئولوژیکی دولتهای امپریالیستی زیر پرچم انتی کونیسم انجام میگردد که اینک به پایه ایدئولوژیکی استعمارنو بدل شده است. انتی کونیسم تنها ایدئولوژی نیست بلکه عمل

روزانه دولت‌های امپریالیستی است. زبوشعار آرتی کونیسیم است که امپریالیست‌ها علیه ویتنام بجنگ شروع کرده اند و بجنگ ادامه میدهند. کمک اقتصادی و فنی میکنند، برنامه های رنگارنگ فرهنگی تنظیم و اجرا میکنند، برای کشورهای نواستقلال به تربیت کادرهای ملی میپردازند. در عین حال تبلیغات غرب میکوشد چنین قلمداد کند که گویا متروپول های سابق دواطلبانه بمستعمرات خود استقلال داده و اکنون شریک (پارتر) آنها شده اند.

دستگاه تبلیغاتی ایالات متحده آمریکا میکوشد با تقدیم سرمایه داری و با تبلیغ طرز زندگی امپریالیستی طرز تفکر روشن فکران جوان و زمامداران کشورهای آسیا، آفریقا و امریکای لاتین تا شیونگند. هدف کنفرانس‌هایی که در سال ۱۹۶۲ در نیویورک (قبرس)، سان خوزه (کستاریکا) و لاگوس (نیجریه) و همچنین سمیناری که در وین تشکیل شد آن بود که برنامه هماهنگ تبلیغاتی برای "جهان سوم" و مناطق مختلف آن تنظیم کنند. اهمیت این برنامه تعرض ایدئولوژیکی با توجه به ترکیب شرکت کنندگان هم با شد نمایان است. در تنظیم برنامه پنتاگون سازمان اطلاعات مرکزی امریکا (سازمان جاسوسی امریکا)، "سپاه صلح" و غیره شرکت داشتند. در باره دامنه کار تبلیغاتی سازمان جاسوسی امریکا ارقام زیر روشن کنند است: در دستگاه مربوطه ۱۲ هزار نفر کار میکنند، بودجه سالانه آن به ۱۷۰ میلیون دلار بالغ میگردد، ۱۲۸ شعبه از جمله ۵۰ شعبه در آفریقا دارد، ۸۸ روزنامه و مجله منتشر میکنند، ۲۰۰ سینما و ۸ هزار پروژکتور فیلم در اجاره دارد. ایالات متحده بویژه برای تحقق بخشیدن به برنامه نواستعماری خود به "سپاه صلح" امید فراوان بسته است. هم اکنون تعداد اعضا این سازمان به ۲۰۰ هزار نفر بالغ است و در سال ۱۹۶۵ بیش از صد میلیون دلار صرف آن سازمان شده بود. در کشورهای دیگر غرب نیز طبق نمونه "سپاه صلح" امریکایمانهائی وجود آمده است و عمل میکنند. گذشته از اینها در کشورهای مختلف آسیا، آفریقا و امریکای لاتین بنگاههای فرد روکفلر و غیره و سازمانهای مربوط به تبلیغات مذهبی امریکا کار میکنند.

سران راست اتحادیه های انشعابی نیز در همین جهت فعالیت میکنند. تئوریهای مختلف اقتصادی مربوط بر شد کشورهای نواستقلال نیز باستعمارگران مدرن خدمت میکند. ایدئولوگهای امپریالیست در عصر حاضر دیگر نمیتوانند علنا اهمیت صنعتی شدن کشورهای نواستقلال را نفی کنند ولی در حالیکه در گفتار از لزوم صنعتی شدن دم میزنند تئوری مونسوم به "تکنولوژی انتقالی" رابحیان میکشند. طبق این تئوری کشورهای آسیا، آفریقا و امریکای لاتین در درجه اول باید بتوسعه آن قسمت از صنعت بپردازند که تکنیک بخرنج لازم دارد. ایدئولوگهای استعمار نو ادعا میکنند که گویا این راه رشد به لغو سریع بیکاری در کشورهای رشد یابنده کمک خواهد کرد. مفهوم اجتماعی این تئوری آنست که مردم کشورهای نواستقلال از لحاظ اقتصادی وابسته بهشتی دولت‌های امپریالیستی باقی بمانند.

فیلمهای غریبی که در بسیاری از کشورهای آسیا، آفریقا و امریکای لاتین نشان داده میشود کینه نژادی و ملی را بر میانگیزد.

اشکال و شیوه های تعرض ایدئولوژیکی نظامی و اقتصادی استعمارگران مدرن در کشورهای آسیا، آفریقا و امریکای لاتین گوناگون است. معذک هدف عده آن اینست که کشورهای رشد یابنده را در سیستم جهانی سرمایه داری نگهدارد، از استقرار مناسبات اقتصادی و فرهنگی میان این کشورها دولت‌های سوسیالیستی جلوگیری کند و کشورهای نواستقلال را در وضعی نگهدارد که کماکان منبع تأمین محصولات کشاورزی و مورد نیاز متروپولها و حیطة سرمایه گذاری انحصارهای امپریالیستی باشند.

مردم کشورهاییکه از قید استعمار رهایی یافته اند سرسختانه و با شدت روزافزون علیه استعمار کهنه و استعمار نو مبارزه میکنند. در کشورهای نواستقلال مرکز این مبارزه به حیطة مناسبات اقتصادی و اجتماعی

منتقل شده است . مبارزه برای انتخاب راه رشد در درجه اول قرار ارد .

اگر برخی از نتایج مبارزه جمع بندی شود معلوم میگردد که اکثریت کشورهای نواستقلال هنوز راه رشد خود را انتخاب نکرده اند . با وجود این حتی در حال حاضر ضرورت کسب استقلال ملی واقعی و نیل به ترقی اجتماعی بطور بارز مشخص گردیده است . از این حیث نمونه و تجربه جمهوری متحد عرب ، جمهوری الجزیره ، مالی ، و کشورهای دیگری که هم اکنون برای رشد غیر سرمایه داری میروند اهمیت شایان دارد . از جمله اقداماتی که مراحل اساسی مبارزه استقلال طلبانه کشورهای رشد یابنده را از هم اکنون مشخص میکند تحکیم بخش دولتی ، تربیت کادری فنی ملی و توسعه روابط با کشورهای سوسیالیستی اهمیت فراوان دارد . همه این اقدامات پایه های استعمارنبرد رهم میگوید . طی سالهای ۱۹۶۰-۱۹۶۴ تولید صنعتی کشورهای رشد یابنده تقریباً برابر نیم شده است . برخی از کشورهای رهم دود ساختن فعالیت ضد ملی انحصارهای بیگانه و در کنترل سرمایه گذارهای بیگانه موفقیتهایی بدست آوردند . معدک درهم شکستن ساختمان استعماری اقتصادی کشور کار آسانی نیست . وضع اقتصاد بسیاری از کشورهای رشد یابنده هنوز دشوار است . در برخی از آنها بجای تحکیم بخش دولتی جریان معکوس مشاهده میگردد . مؤسسات و کارگاههای دولتی بدست سرمایه داران و گاهی بدست کمپانیهای بیگانه انتقال مییابند .

بعضی از کشورهای رشد یابنده با وجود احراز استقلال مناسبات اقتصادی پیشین را با متروپولهای سابق و کشورهای دیگر امپریالیستی حفظ کرده اند . احتیاج عظیم به وارد کردن ماشین آلات ، به وامها و اعتبارات خارجی و بکادری فنی ، کشورهای رشد یابنده را مجبور میکند که با شرایط اسارت بار بجلب سرمایه خصوصی بیگانه تن در دهند ، از دولتهای امپریالیستی کمک بگیرند و با اعطای امتیازات مواقت نمایند . مردم کشورهای نواستقلال علیه بلوکهای جنگی سیاسی ، علیه استراتژی پایگاه سازی استعمارگران مدرن فعالانه مبارزه میکنند . این مبارزه از نمایشهای خیابانی گرفته تا اعتراضات رسمی دولتی اشکال گوناگونی بخود میگیرد . از این لحاظ مجامع بین المللی کنفرانسهای همبستگی ، کنفرانسهای رجال دولتی در سطح عالی و غیره اهمیت ویژه ای کسب کرده است . جالب توجه است که اکثریت کشورهای رشد یابنده در سیاست خارجی مشی عدم تعهد و نهیستن به بلوکهای جنگی را دنبال میکنند . این سیاست بطور عینی یکی از اشکال مبارزه علیه استعمار نو است . حتی مردم کشورهای نظیر پاکستان و ترکیه که بشرکت در بلوکها کشانده شده اند پیش از پیش علیه بلوکها اظهار نظر میکنند . در سالهای اخیر پاکستان عملاً از پیمان آسیای جنوب شرقی در آمد ، است ، سنتو هم با مشکلات فراوانی روبروست .

عصر تلاشی استعمار ارکان مستعمرات سابق را از بیخ و بن متزلزل کرده و بیک میلیارد ونیم نفر آزادی داده است . اکنون در غرب گفته میشود که " استعمار مرده است " ، ولی بهیچوجه اینطور نیست . استعمار کهنه و سنتی است که تارومار شده است ولی در سیمای جدید با استعمار فریبناز ، تحمل پذیر ترس و خطرناکتر مهمل گردیده است . نباید فراموش کرد که هنوز مستعمراتی باقی مانده اند که امپریالیستها با چنگ و دندان در حفظ آنها میکوشند . امپراطوری مستعمراتی پرتقال هنوز وجود دارد . علت این امر آنست که دولتهای امپریالیستی دیگر و انحصارهایی که در مستعمرات پرتقال سرمایه گذارهای کلانی کرده اند از دولت پرتقال پشتیبانی میکنند . اسپانیا نیز با آنکه مستعمراتش در مقایسه با مستعمرات پرتقال چند انوسیع نیست معهد استعماراتش را حفظ کرده است . عده کثیری از جزایر اقیانوسیه بشکل مستعمره تحت سلطه ایالات متحد آمریکا ، انگلستان و دیگر دولتهای بزرگ و کوچک امپریالیستی قرار ارد .

در پانزدهمین دوره اجلاسیه مجمع عمومی سازمان ملل متفق بنا بر پیشنهاد اتحاد شوروی مسئله الغاء کامل کلیه اشکال استعمار مورد بحث قرار گرفت . در این دوره اجلاسیه با ۸۹ رأی موافق اعلامیه ای بتصویب رسید . تنها کشورهای امپریالیستی و کشورهای که در آنها رژیم تبعیض نژادی حکمفرماست رأی متعذر دادند .

مردم بعضی از کشورهای مستعمره و کشورهاییکه رژیمهای دست نشانده در آنها برقرار است مبارزه مسلحانه را بشابه شیوه اصلی مبارزه علیه استعمارگران برگزید هاند. در عین حال بموازات مبارزه مسلحانه بتظاهرات مسالمت آمیز، اعتصابات متوسل میشوند. بعنوان مثال مبارزه مسلحانه جنبش پارتیزانی آنگولا، موزامبیک، گینه (پرتقال) و عربستان جنهیی رامیتوان ذکر کرد.

نمونه درخشان مبارزه علیه امپریالیستهای امریکا و نواستعمار جمعی نبرد قهرمانانه خلق ویتنام است که از طرف کشورهای سوسیالیستی و در درجه اول از طرف اتحاد شوروی همه جانبه پشتیبانی میشود. استعمار کهنه و استعمار نو بهر شکلی که در آید رشد کشورهای نواستقلال را تهدید میکند و مانع اصلی آزادی آخرین مستعمرات امپریالیسم است.

استادی چیره دست گلی از چینی ساخت و آنرا در کنار گلی از باغ نهاد بد انسان که کس آندورا از هم با ز نمی شناخت .

گل باغ گفت : " بیهوده منازکه در من گوهر زندگی است و کالبد تو از آن تهی است ."

گل چینی گفت : " من آنرا به بهای جاودان بودن فروخته ام ."

گل باغ گفت : " ولی من آنرا به بهای مرگ خریده ام ."

گل چینی

درباره

شیوه درست رفتار مبارزان بایکدیگر

مبارزه اجتماعی دارای اتیک ویژه ایست و یکی از مباحث حساس این راتیک عبارتست از ملاک های رفتار مبارزان در درون حزب و جنبش.

رفتار روزمره افراد ، سخنان و کارهای عادی آنها در برخورد بایکدیگر ، يك پروسه د ائمی نامشهودی است که هر واقعه جد اگانه ، هر بخش مجزای آن بی اهمیت بنظر میرسد ولی در تراکم زمانی و مکانی اهمیت شگرفی در سرنوشت يك جریان سیاسی و اجتماعی کسب میکند . لنین میگفت هرگز نسبت بچیزهای کوچک بایی اعتنائی ننگرید زیرا " از خرد است که کلان برمیخیزد " .

شیوه رفتار و برخورد همزمان در درون حزب و جنبش از جمله یکی از منابع مهم پیدایش فضای روحی در درون حزب و جنبش است . رفتار صحیح مبتنی بر تفکر عینی و منش جمعی این فضا را پیوسته مصفا ، نشاط آور و شفاف نگاه میدارد . رفتار غلط مبتنی بر تفکر ذهنی و منش فردی آنرا از تناقضات مضر ، هوای مسموم و کدر انباشته میکند ، رگه های نفاق و افتراق را زرف میکند و بسط میدهد ، موجد بحرانهای شدید درونی میشود ، نشاط مبارزه را زائل میسازد و لذا بدیهی است که کار را احیاناً به شکستها ، فروریختگیها و حتی زوال میکشاند .

لذا بسیار مهم است که بدانیم چگونه و بر اساس چه موازینی باید رفتار کرد : زیرا اساس حل علمی ، حل مارکسیستی - لنینیستی این مسئله است نه حل آن بر اساس واکنشهای غریزی ، سنن نادرست معموله در اجتماع ، سلیقه ها و پسند ها و الگوهای انفرادی .

بدیهی است که نگارنده این سطور از این تصور ساده لوحانه و ایدآلیستی بدور است که گویا کافی است شیوه درستی توضیح داده شود و موازین و ملاکهای آن روشن گردد برای آنکه فورا و خود بخود آن شیوه جاننشین شیوه های نادرست گردد . شیوه های نادرست مبتنی بر تفکر ذهنی و منش فردی دارای ریشه - های عمیق طبقاتی ، اجتماعی ، تاریخی و روانی است و اکنون و حتی تا آینده های چشم رس سرسختی نشان میدهد و خواهد داد و بضرر اندرز نمیتوان آنها را نابود کرد . با اینحال نمی توان تاثیر توضیح و تذکر را نیز نادیده گرفت . یکی از مختصات مثبت این توضیحات آنست که جاننهای مستعد را مشتعل میکند و افکار آماده را بسیج مینماید . بقول مارکس : اندیشه وقتی در میان توده رخنه کرد خود بقدرت مادی میدل میگردد . تا " شیرد یگر آن آنست که وقتی آدمی بر زیر و بم مطلبی آگاه بود - اگر بخواهد ، بهتر میتواند آنرا در اختیار خویش در آورد زیرا میگویند " اختیار جبر شناخته شده است " .

مطالب مطرحه در این مقاله را بر اساس تجارب بانتنزاع از حالات مشخص و بدون توجه باشخص و حوادث کنکرت مطرح میکنیم و هدف ما تسهیل مبارزه علیه يك سلسله روشهای نادرست است . اینک پس از این مدخل به اصل مطلب میپردازیم .

افراد یکی که وارد حزب طبقه کارگر میشوند کاملاً متوجهند که آن حزب دارای جهان بینی، استراتژی و تاکتیک، برنامه و آئین نامهٔ معینی است ولی اکثریچندان توجه ندارند که آن حزب براساس همان جهان بینی و اصول و موازین، شیوه های معین مبارزهٔ درون حزبی، شیوه های معین بحث و مناظره، شیوه های معین قضاوت دربارهٔ حوادث و اشخاص، شیوه های معین ادارهٔ اعمال و اقوال خود را در پیروسی زندگی اجتماعی نیز میطلبند و در این موارد هم باید توانست چنان بود که مبادی کلی و مصالح عام سازمان انقلابی آنرا مقتضی میکردند.

شیوه های متداول در نظامات پاتریارکال، فئودال و بورژوازی ناپلینی بدرون حزب دارد. تا زمانیکه حزب در پیوند با مردم است، در مبارزات وسیع توده ای شرکت دارد و زندگی حزبی عملتحت کنترل واقعیت اجتماعی و تحت نظارت وسیع مردم قرار میگیرد، پیدایش فضای ناسالم در آن دشوارتر است و ناپلین شیوه های نادرست و ناسالم میدان چندانی برای عمل نمییابند و حتی خود بسوی اصلاح روش خود رانده میشوند. ولی هرگاه که حزب بدلیلی از دلایل از تعاس با واقعیت و شرکت در مبارزات وسیع و نظارت مؤثر توده ها محروم گردد (و این دلایل میتواند متعدد باشد) ناپلین اندیشه و روشهای ناسالم میدان عمل می یابند و حتی موفق میشوند فضای آنرا بحد جدی بیالایند و روشهای خود را بنوعی معیار عمل مبدل گردانند و بکرسی بنشانند. ماهیت همهٔ انواع روشها و شیوه های ناسالم چنانکه گفتیم عبارت است از رفتار براساس ذهنیگری یا سورکتیویسم (یعنی مقدم شمردن تمایل، غرض، درک و قضاوت خود برواقعیات عینی) و اندوید و الیسم یا منش فردی (یعنی قراردادن خود و منافع خود مقدم بر جمع و اجتماع و منافع آنها). در این شرایط اگر هم گاه مفهوم جمع یا بنا و آنجا و ارشود آن جمع دروغین و محدود است که براساس اشتراك موقت منافع و نظرهای فردی — ذهنی پدید شده است نه جمع بمعنای واقعی کلمه (حزب، نهضت، طبقه، جامعه). شکل متداول بروز این الگوی روحی فردی — ذهنی عبارتست از موافقت ها و مخالفتها، اتحادها و نتفاقها، دوستیها و دشمنیها براساس سلیقه ها و نقشه ها و منافع شخصی، زودگذر، غیراصولی و اجرا مبارزه برای پیش بردن نظر خود باروشهای ناسالم. موافق یا متحد یادوست یعنی آنکسی که با این سلیقه ها و نقشه ها و منافع خصوصی موافق باشد و عملاً از آن حمایت کند. مخالف، منافق و دشمن یعنی آنکسی که با این سلیقه ها و نقشه ها و منافع خصوصی مخالف باشد و مقابل آن مقاومت کند. حال این سلیقه ها و نقشه ها و منافع آیا دارای منشأ اصولی است یا غیراصولی، نیه اصولی است یا تمام اصولی، در مصلحت جمع بمعنای اصیل کلمه هست یا نیست، دیگر مهم نیست.

البته کار بهمین جا ختم نمیشود. پس از آنکه دوستان و متحدین براساس چنین ملاکهایی معین شدند و "دشمنان" و مخالفان بهمین منوال روشن گردیدند، باید کارها و سخنان دوست یا متحد را گاه صرفنظر از محتوی واقعی آن تأیید کرد و با او روابط محرمیت، خاصه خرجی خاص برقرار ساخت تا در موافقت تشویق شود و سپس کارها و سخنان "دشمن" یا مخالف را هم باز صرفنظر از محتوی واقعی آن رد کرد و با او روش بیگانه و پرهیزآمیز داشت. با متحدین باید خونمرد، مهربان و بانزاکت بود. به مخالفین باید سردی فروخت و احیاناً با خشونت و اهانت رفتار نمود تا تحت فشار عصبی قرار گیرند و احیاناً تسلیم شوند.

تردیدی نیست که در زندگی زنده، بویژه در محیط های سابقه دار و پخته کار بدین سادگیها نیست. اولاً غالباً روشهای غیراصولی ذهنی و انفرادی با آمیزهٔ کمابیش جدی از روشهای اصولی (عینی — جمعی) همراه است؛ ثانیاً همان روشهای غیراصولی نیز گاه در کالبد روش اصولی عرضه میشود. ولی اگر بایبصارت بنگریم تشخیص سره از ناسره دشوار نیست. روشن است که روشهای ذهنی — انفرادی بهر صورت تمام عیار یا نیه عیار، آشکار یا مستوری هم که در آیند بهرجهت سم خود را در انساج زندگی اجتماعی رخنه میدهند. چنانکه گفتیم محرك و انگیزهٔ اساسی این رفتارها حقیقت اصولی و مصلحت جمع نیست بلکه مقاصد و اغراض و نقشه ها و تمایلات فردی و گروهی است. این مقاصد و اغراض و تمایلات میتوانند بیگیر یا نا بیگیر، دامنه دار یا کوتا مدت، مودینه یا ساده لوحانه باشند، از جانب شخصی

نادرست یا حتی انسانی بطور کلی شریف ، فردی مغرض یا انسانی بطور کلی صدیق سر برزنند . ولی بهرجهت تا غیرعینی آنها چنین است . اینکه میگوئیم حتی از انسانهای شریف و صدیق سر میزند از آنجاست کسه ، بشهادت تجربه ، بسیاری از مبارزانی که اندیشه های بی غرض و روحی منزه دارند ، بر حسب عادت ، بدون توجه ، اینجا وانجا الگوی دهنی — انفرادی را در پروسه رفتار خود بکار میبرند . و اتفاقاً همین افراد هستند که اگر با توضیح دقیق این پروسه برخورد و نامشهود روبرو شوند ، ای چه بساکه بتوانند بر روتین ، عادات منجمد سالانه ، و انکشه های خود بخودی یا سنجیده در کردار و گفتار ، غلبه کنند .



اکنون این سؤال پیش می آید : اگر این الگوی رفتار خطا و مضرات ، پس چه باید کرد ، بر اساس کدام ملاک باید عمل نمود ؟

چنانکه گفته شد شیوه صحیح رفتار عبارتست از رفتار مبتنی بر تفکر عینی و منش جمعی ، رفتار متکی بر حقایق اصولی و مصالح مشخص عقلی جمع . این تعریف کلی برای دادن منظره کافی نیست ، لذا ما — ولو با قبول خطر شعاع تیزه کردن نسبی مسئله — مقررات این رفتار را در چند ماده مشخص بیان میکنیم :

اول — کلیه افراد وارد در سازمان مبارزان — اعم از آنکه شما با آنها مهر و سمیاتی و دوستی خصوصی داشته باشید یا نداشته باشید ، با آنها معاشرت خصوصی باشید یا نباشید ، با افکار و نظریات و مواضع آنها در مسائل مختلف مشخص موافق کامل یا ناقص باشید یا نباشید تا زمانیکه عضو حزب و نهضتند ، باید از حد معینی از برخورد موعذب ، با نزاکت و حد معینی از همبستگی برخوردار باشند . دلیل ضرورت و صحت این طرز رفتار متعدد است ، از جمله :

(۱) تا زمانیکه فردی عضو حزب یا رزمنده ای در درون نهضت است با شما وجوه مشترک فراوانی دارد و میتواند و باید این وجوه مشترک را پایه تفاهم و اهرم نیل بوحثت نظر قرار داد . در درون حزب و نهضت اصل تکیه بوحثت است نه افتراق . تناقضات درون حزبی تا زمانیکه در چارچوب جهان بینی و اصول راهنمای سیاسی و سازمانی حزب است از نوع تناقضات اشتی پذیر است .

(۲) بدون حفظ فضای ادب ، نزاکت و حد معینی از همبستگی متقابل بین همزمان امکان مبارزه مشترک نیست ، امکان مبارزه درون سازمانی سالم و اصولی نیز نیست .

(۳) بدون حفظ فضای ادب و نزاکت و حد معینی از همبستگی متقابل بین همزمان آنتوز یا سم و نشاط انقلابی فروکش میکند ، فضای مبارزه سنگین و اختناق آور میشود و عواقب روحی و لذا عملی فراوانی به بار می آورد . لذا در برخورد به مبارزان حزب و نهضت و انکش در رفتار و گفتار بر پایه کین و غضب و حسد و غرور و کراهت و هوس و حالت روحی و غیره بدون توجه به عواقب این طرز رفتار ، سراپا خطاست . زندگی اجتماعی یک زندگی خصوصی و خانوادگی نیست . این یک زندگی رسمی و سراپا مسئولیت است و لذا بسا درک این مسئولیت باید سخن گفت و عمل کرد .

دوم — ولی کارتها به اینجا ختم نمیشود . وظیفه افراد یک سازمان است که در عین تکیه به وحدت و همبستگی ، نظر یا اختلاف نظر سیاسی و تشکیلاتی خود را در هیچ مورد کلی یا جزئی پنهان نکنند و صریحاً و شجاعانه ولی موعذب ، خونسرد و استدلالی موضع گیری خود را در هر جا که ضرور باشد بیان دارند . این موضع گیری نیز دلخواه نیست بلکه باید بنویسه خود محصول تحلیل علمی و عینی وضع باشد و مصالح حزب و نهضت را در نظر گیرد . سپس باید برای پیش بردن آن موضع گیری مبارزه کرد . منتها این مبارزه باید سالم و خلاق و در درون سه چارچوب یعنی در چارچوب موازین اصولی و منطقی ، در چارچوب مقررات و موازین سازمانی ، در چارچوب مقررات و موازین اخلاقی و انسانی باشد . بعبارت دیگر محتوی موضع گیری باید اصولی و علمی و شیوه مبارزه در راه پیشرفت آن باید سالم و خلاق باشد .

چنین طرز مبارزه سالم و خلاق و اصولی نه فقط سازمان را مست و فضای آنرا مستحق نمیسازد ، بلکه

برعکس سازمان را استوار و فضای د رونی آن را نشاط انگیز و جان بخش میگرداند.

ماد رکاد را این موضع گیری با افراد دیگر حزب و نهضت وارد مناسبات موافقت یا مخالفت می شویم . موافقت یا مخالفت اصولی و سازمانی یک دوستی و دشمنی شخصی نیست . ممکن است شخصی که مورد علاقه خصوصی شماست در برابر شما قرار گیرد و شخصی که مورد علاقه شما نیست در کنار شما . زیرا سمپاتی و علاقه شخصی محصول هم افقی روحی ، سنخیت احساسات و بسیار و بسیار عوامل متعدد دیگر است و بهیچوجه لازم نکرده است کسی را که شما نسبت باو مهر قلبی احساس میکنید خطا ناپذیر و کسی را که شما نسبت باو احتراز قلبی احساس میکنید مظهر خطا کاری باشد . لذا اصمیت خصوصی نباید مزاحم رسمیت تشکیلاتی شود . در کار حزبی و اجتماعی سمپاتی و آنتی پاتی شخصی محلی از اعزب ندارد . امر خصوصی را نباید بر امر اجتماعی مقدم شمرد .

ممکن است گفته شود : مبارزه با محتوی و اسلوب اصولی در محیطی که آلوده بروشهای خلاف اصول است بجائی نمیرسد . باید با سلاح نظیر ولی بسود اصول صحیح مخالف را از میدان بدر کرد . این سخن در خورد بحث است . تجربه نشان داده است که بکار بردن شیوه های غیر اصولی حتی اگر بانیات نیکی همراه باشد چنان منظره را مغموش میسازد که جدا کردن سره از ناسره ، صحیح از سقیم محال است . عناصر غیر اصولی امکان می یابند انگشت بر نقاط ضعف مخالف خود بگذارند . بعلاوه خود آنها در شیوه های خود تشویق میشوند زیرا می بینند مخالف مدعی همان شیوه ها را بکار میبرد . ترجیح دارد مبارزه ای درست بمانند ولی موقتا شکست بخورد تا باناد رستی به پیروزی برسد . زیرا آن شکست در طول مدت شکست و آن پیروزی عملا پیروزی نیست . نمیتوان باتناقض بین وسایل مبارزه و هدفهای مبارزه موافقت داشت . هدفهای شریف وسایل شریف رامی طلبند لاغیر .



برای مبارزانی که بخواهند بر اساس شیوه صحیح رفتار کنند ، در محیط هایی که بشکل پیگیر یا ناپیگیر آلوده بشیوه های نادرست است کار دشوار است . گاه بد درک میشوند گاه مورد سوء ظن و سوء تعبیر قرار میگیرند . اینها از بلا یای مبارزه در محیط های عقب مانده است . عناصر آگاه باید با آرامش رواقی دشواریها را تحمل کنند و از راه خود منحرف نشوند . مارکس این سخن دانته را غالباً تکرار میکند :

" Segui il tuo corso e lascia dir le genti "

یعنی " براه خود برو و بگذار هر که هر چه میخواهد بگوید " .

و در همین زمینه شاعر بزرگ معاصر امریکا رابرت فراست نیک سروده است :

بانگ دشنام و آفرین جهان

بشنو و رنجه یاکه غره مشو

روشی چون ستاره نه در پیش

راه خود گیر و بی خلاف برو (۳)

روشی چون ستاره نه در پیش

(از شاعر امریکائی: رابرت فراست)

” — ای ستاره که بر سپهر کی بود
ره نوردی و پرتو افشانی !
من نمی رنجم ار تو چهره خویش
در پس ابرها بپوشانی ؛
لیک شبها میان ظلمت صرف
نور پاکت که روشن است و شگرف
میهم و رازتک می تابد*
آخر این شرط دوستداری نیست
که ز پیشم خموش بگریزی
نگشائی ز راز خود چیزی*
گر ترا نیست باکی از چو منی
لب به پاسخ گشا و گو سخنی
تا که من آن سخن بیاموزم* ”
پاسخ او: ” هماره درسوزم ! ”
” — آخر آن سوز پرفروزت چند ؟
راز آن تاب بی شتابت چیست ؟
نیز برگو کد ام عناصر را
نور پاک تو بانشاط و سرور
میرد در جهان بدو داد ؟
بهر آرام جان پرتشویش
خبری باز گو ز هستی خویش ! ”
لیک او ، این گل بیابانی
جبروت سپهر را نازل
نکند پیش عجز انسانی ،
نکته آموز عزم و سرسختی است
چیز بسیار هم نمی خواهد :
” بانگ دشنام و آفرین جهان
باشنو و رنجه یاکه غره مشو
روشی چون ستاره نه در پیش
راه خود گیر و بی خلاف برو ! ”

جنبش‌های اجتماعی و انقلابی در ایران (۳)*

اسمعیلیه در ایران

کشورگشائیهای سلجوقیان و همراه آن تشدید استعمار فئودالی موجب حادث شدن مبارزات طبقاتی در ایران گردید. مخالفت برضد فرمانروائی سلجوقیان در قرون یازدهم و دوازدهم میلادی در زیر پرچم مذهبی تعالیم اسمعیلیه (که یکی از فرق شیعی بود و از نظر اهل تسنن اعتقاد بد آن از بدترین اشکال کفر بشمار می‌آمد) تظاهر نمود. مسئله پایه‌های اجتماعی جنبش اسمعیلیه در ایران در قرن یازدهم میلادی وسیله محققین بررسی نشده است. با این وصف دلایلی موجود است که بر اساس آنها میتوان حدس زد که در ابتدا اسمعیلیه در ایران به پیشه‌وران، بی‌چیزان شهروکشا روزان مناطق کوهستانی متکی بودند. پایه گذار این فرقه ویژه در ایران یکی از داعیان و مبلغان اعزامی از جانب خلفای اسمعیلی مصر یعنی حسن صباح بود. در سال ۱۰۹۰ میلادی اسمعیلیه قلعه صعب الوصول الموت (آشیانه عقاب) را که نزدیک قزوین (در شمال ایران) در سلسله جبال البرز قرار داشت تصرف کرد و سپس چند قلعه مستحکم دیگر را در ارتفاعات نقاط کوهستانی ديلم، کوهستان، رودبار، فارس و همچنین در سوریه در کوه‌های لبنان در جوار متصرفات صلیبیون اشغال نمودند. بدین ترتیب دولت مذهبی اسمعیلیه که مرکز آن قلعه الموت بود بایک سلسله متصرفات پراکنده در ایران و سوریه بوجود آمد.

ولی بزودی اسمعیلیون ایران تمام روابط خود را با خلفای فاطمی مصر قطع کردند. حسن بن صباح پیشوای روحانی اسمعیلیه ایران و سوریه گردید و در عین حال بسمت حکمران، تمام متصرفات اسمعیلیه را زیر فرمان خود گرفت. برای مقرر فرماندهی قلعه الموت را برگزید.

فرقه اسمعیلیه الموت یک سازمان مخفی بود که اعضا آنرا انضباطی آهنین و وظیفه انجام بی‌چون و چرای تمام فرمانهای سیدنا (که عنوان حسن بود) بیکدیگر میپیوست.

نفوذ روحانی سران اسمعیلیه را خصوصیت دیگر این فرقه بالامیبرد و آن اینکه وابستگی باین فرقه، هدفهای سیاسی و احکام دینی آن از کسانی که عضو فرقه اسمعیلیه نبودند کاملاً پنهان نگاه داشته میشد. مسلمانان که با احتیاط و وقت کامل وسیله دعا اسمعیلیه پرورش می‌یافت، تنها پس از آنکه بارها آزمایش میشد وارد نخستین مرحله "فدائی" گری میگردد. مراحل و یادرجات فدائی گری ۷ بود و تنها کسانی که به مراحل بالامی رسیدند در سلسله نزدیکترین یاران و یاوران پیشوای اسمعیلیه درمی‌آمدند. اما فقط عدد کمی باین درجات عالی میرسیدند و اعضا عادی این فرقه از مراحل اول و دوم بالاتر نمیرفتند.

* ترجمه از کتاب "تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم" تحت نظر آکادمیسین مسترووه، (بخشهای اول و دوم در شماره های سوم و چهارم سال هفتم نشر یافته است).

اسمعیلیه پس از آنکه موفق بتصرفد زهای محکم و استواری شده و سازمان بانتمش و در عین حال نیرومندی بوجود آوردند، شروع بمبارزه بایز رگترین نمایندگان طبقه حاکمه د ولت سلجوقی و سایر قوید الهای فرمانروا و حاکم د رخا برنزد یک نمودند. از آنجاکه این فرقه فاقد نیروی کافی نظامی بود، شیوه ترور انفرادی را مورد استفاده قرار داد. بموجب فرمان پیشوای اسمعیلیه فدائی که مامور قتل میگردد بابل باس تاجر، د رویش، خدمتکار و یادگام موفق میشد بهر کجاکه بخواهد از کاخ سلطان و مقر فرماندهان نظامی تاسجد و بازار داخل شده و خنجر مملک خود را بر بیکر قربانی مورد نظر فرود آورد. اسمعیلیه قتلخانهی را که انجسام میدادند د رخفای کامل تدارک دید و همیشه بمنظور استفاده کلان سیاسی از اثر و نتیجه قتل آنرا در محضر عام عملی مینمودند. رهبران این فرقه فدائیان مامور قتل را از میان جوانان - کشاورزان، کسبه و شهریان تهیه دست، انتخاب میکردند، چون دعوت به نابود ساختن اعیان و ثروتمندان مستغکرا انسان بگری استقبال میکردند.

از روایات چنین برمی آید که فرقه اسمعیلیه الموت از ماده مخدره ای بنام حشیش برای خواب کردن اعضا قان و بردن آنان د عالم خواب به باغهای بهشت و نشاندادن حوریان استفاده میکرد و اندک بهمین سبب اسمعیلیون الموت را "خشاشین" خوانده اند. این کلمه که وسیله صلیبیون تحریف شد و بصورت assassin درآمد در زبانهای فرانسه و ایتالیائی امروزه بمعنی "قاتل" است.

نظام الملک با اهمیت جنبش اسمعیلیه واقف بود و خطری را که از جانب آن د ولت قوید الهی سلجوقیان را تهدید میکرد درک مینمود. او خود اعتراف مینماید که اعضای فرقه اسمعیلیه و افراد مشکوک به نزدیکی به آنان را مورد سخت ترین شکنجه ها قرار داد و زند و میسوزاندند. روحانیون اسلامی که اعمالشان د ر جهت تأمین منافع طبقه حاکمه وقت بود، میکوشیدند تا نفرت و انزجار سنی های مسلمان را نسبت به اسمعیلیه بمشابه کفار و ملحد ه هرچه بیشتر دامن بزنند. ولی پیگرد و شکنجه های بیرحمانه قادر بجلوگیری از فعالیت اسمعیلیه نبود. د رسال ۱۰۹۲ میلادی آنان خود نظام الملک و کمی د یوتر پسر او را بقتل رساندند. فهرست قربانیان فرقه اسمعیلیه طولانی است: این فهرست یکی از خلفای فاطمی، د و خلیفه عباسی، چند شخصیت از افراد عالی مقام روحانیون مسلمان امراء صلیبیون سوریه و سایر نمایندگان طبقه حاکمه را شامل میگردد.

با گذشت زمان درد ولت اسمعیلیه که مقرش د الموت بود تغییرات مهمی رخ داد که حاکی از رشد مناسبات قوید الهی بود. محافل حاکمه اسمعیلیه اراضی وسیعی را د ر نزدیکی کاخها و زهای استوار بدست آورد و دهقانان و حتی شهرهایها و ساکنان آن اراضی را موظف نمودند که وجوه و اجناس بشیوه رعایا بآنها بدهند و علاوه بر این بامور تجارتی باحکام سرزمینهای همسایه پرداختند. سران اسمعیلیه بدل به امیران و قوید الهای عادی شدند که د یگر با منافع فرقه و احکام و دستوره های اسمعیلیه بیگانه بودند. د اوائل قرن سیزدهم میلادی ولت اسمعیلیان د الموت بد ولت معمولی قوید الهی بدل گردید *

مبارزه مردم ایران با اشغالگران مغول

توده های مردم ایران د برخی از موارد مقاومت قهرمانانه ای د برابر اشغالگران از خود نشان دادند. اما اینجا مقاومت فاقد رهبری واحدی بود و بهمین جهت کانونهای پراکنده مقاومت یکی پس از دیگری د ر زیر ضربات اشغالگران خاموش و سرکوب گردید. سلطان جلال الدین خوارزمشاه (دوردور) سلطنت از ۱۲۲۰ تا ۱۲۳۱ میلادی) آخرین پادشاه سلسله خوارزمشاهیان تنهاسکی بود که اقداماتسی بجهت متحد ساختن این مقاومت و رهبری آن بعمل آورد. بزودی د ر حدود ۷۰ هزار مرد جنگی بنزیر پیروچم او گرد آمد و وی د ر راهی آنان با استقبال دشمن شتافت. د در جلگه پروان نزد یک کابل نبرد میان طرف

* برای اطلاع مفصلتر و د قیقت از جنبش اسمعیلیه رجوع بفرماید بمقاله مجله د نیاتحت همین عنوان.

آغاز گردید. پس از د روز زد و خورد ی خونین لشکریان عظیم مغول درهم شکسته شد و رو بفرار نهاد. این نخستین شکست لشکریان مغول از آغاز تاخت و تازشان به آسیای میانه و ایران بود. پس از انتشار خبر این پیروزی، مردم هرات و مرو و سایر شهرها قیام کرده و پادگانهای اشغالگران مغول را تارومار نمودند. ولی سلطان جلال الدین برای این شرکت توده های مردم در مبارزه اهمیت و ارزش لازم راقائل نشد و تمام امید خود را بواحد های جنگی ملوک الطوائفی که اکثرشان را ترک کوچ نشین (ترکمنان و خلیج ها) تشکیل میدادند بسته بود.

چندی نگذشت که فرماندهای قوای او که از افراد خاندان اهنان اعیان ترکهای کوچ نشین بودند، بر سر تقسیم غنائم جنگی بهم افتادند و بزودی او را تنها گذاشتند. پس از شکست در اطراف پروان تمام نیروهای سپاه مغول بسرگردگی خود چنگیزخان بمقابله با جلال الدین شتافت. جنگی که سرنوشته مبارزه را حل کرد در نوامبر سال ۱۲۲۱ میلادی در ساحل رودخانه سند بوقوع پیوست: قوای جلال الدین مغلوب گردید و خود او پس از آنکه سوار بر اسب برود خانه سند زد بد شواری جان سلامت برد. فقط در حسد و د چهار هزار نفر از سپاهیان وی از معرکه جنگ جان بدر بردند و به هند وستان پناهنده شدند. تیمور ملک قهرمان مشهور دفاع خجند نیز بین آنان بود.

یک بخش بیست هزار نفری از لشکریان مغول در تعقیب جلال الدین به هند فرستاده شد. آنان وارد هند وستان شده، شهرهای مولستان و دهلی را غارت نمودند، اما بدون آنکه وظیفه خود را انجام دهند بازگشتند.

چنگیزخان بزودی بسمرقند بازگردید، تصرف آسیای میانه و خراسان بپایان رسید. بود، امپراطور خوارزم د یگر وجود خارجی نداشت و مقاومتی هم که جلال الدین نشان میداد درهم شکسته شده بود. باین ترتیب سرزمین وسیعی از قیانیوس آرام تا کناره های بحر خزر ضمیمه امپراطوری مغول گردید. بخش اصلی قوای چنگیزخان به اوطان خود بازگشتند. در نواحی شرقی ایران که یوغ مغول را گردن نهاده بودند دسته های کوچکی از اشغالگران با خانواده و خدم و حشم خود باقی ماندند. جلگه های که تا چندی پیش خرم و سرسبز بودند مهمل بچراگاه شدند. هجوم مغول که با گذراندن مردم از دم تیغ و خرابی و غارت شهرها و دات همراه بود تمام خاور مسلمان نشین را بوحشت و هراس افکند. چنین بنظر میرسد که ملوک الطوائف و قوود الهائی که با هم دشمنی ورزیده و در نبرد دائمی بودند در مبارزه با اشغالگران میبایست با هم متحد گردند. اما چنین نشد.

پس از بازگشت چنگیزخان به مغولستان سلطان جلال الدین از هند وستان با ایران آمد. در مناطق فارس، کرمان و اراک (عراق عجم) حکومت او را گردن نهادند. ولی جلال الدین که مردی شجاع و نیرومند و مبارزی سرسخت بود، از تدبیر لازم برای یک رجل سیاسی بهره ای نداشت. او بجای اینکه برای ایجاد اتفاق بین دول ماوراء قفقاز و آسیای نزدیک بخطر مبارزه با امپراطوری چنگیزخان مجاهدتی نماید، خود به جهانشناختی پرداخت. طی ۶ سال (از ۱۲۲۵ تا ۱۲۳۱ میلادی) بی دربی می جنگید. آذربایجان و اخلاط را تصرف کرد، با خلیفه بغداد وارد جنگ شد، کوشش نمود کرجستان و ارمستان را تابع خود نماید. ورود لشکریان او به قفقاز منجر به غارت شهرها و دات گردید. تفلیس که پس از محاصره بسا یک هجوم سخت سقوط کرده بود بطرز وحشتناکی سرکوب شد. طبقه حاکمه این نواحی جلال الدین را یاری نکردند و او نیز بدلیل محدودیت های طبقاتی خود نخواست بتوده های مردم (که ما بین آنان بو پزه میان طبقات پائین در شهرها تمایل و اراده بمبارزه بر ضد اشغالگران مغول بشکل غیر قابل مقایسه ای شدید تر بود تا بین قوود الهیا و تجار معتبر) اتکا نماید. خلقهای عیسوی مذهب مانند ارمنه و گرجی هارا سلطان جلال الدین با تعصب مذهبی خود منزجر کرد و بدلیل غارتگریهای دست نشاندگانش بیست و آذربایجانهای مسلمان نیز وجهه و محبوبیتی نداشت. او در راه دیگری بجز واگذاری اراضی شهرها و دات بشکل اقطاع به صاحب منصبان لشگری خود برای بالا بردن قدرت جنگی خود نمیدید. صاحبان

این اراضی که در شرایط تهاجم مغولان به ناستواری قدرت و فرمانروائی خویش واقف بودند سعی میکردند باند اژه امکان زود تر و هرچه بیشتر رعایای خود را غارت و چپاول نمایند. در اثر همین غارت و زور گوئی ها در مناطقی که خوارزمشاهیان متصرف شده بودند اغلب مردم عصیان میکردند و نجبا و اشراف توطئه چینی می نمودند.

نیرومند ترین این عصیانها عصیان گنجه بود که در سال ۱۲۳۱ بوقوع پیوست. کسبه و پیشه وران و قشرهای پائینی و مردم فقیر شهرها نیروی محرکه عصیان را تشکیل میدادند. نیروئی که جلال الدین صرف سرکوب این عصیان کرد، موجب تضعیف خود او گردید. در عین حال گرجستان، دولت پادشاهی سلجوقی روم و امیرنشین اخلاط برضد او متفق گردیدند.

در سال ۱۲۲۸ میلادی نیروهای جلال الدین با همکاری دسته های د اوطلب متشکل از شهرنشینان فقیر و بی چیز در نزد يك اصفهان مغولان را شکست دادند. ولی این پیروزی برای او به بهای تلفات زیادی تمام شد و نتوانست دشمن را تعقیب کرد. و منهدم نماید. علاوه بر این در سال ۱۲۲۹ میلادی نیروهای تازه نفس مغول بسرکردگی جرماغون وارد ایران شده و بچنگ باجلال الدین پرداخت. سلطان جلال الدین که نیروهای خود را از دست داده و ناتوان شده بود. باباقتی ماندن نیروهایش در سال ۱۳۳۱ بمناطق جنوبی کردستان عقب نشست. اما دیوی نگذشت که یکه و تنها ماند و هنگام فرار در روههای نزدیکی شهر آمد (دیار بکرکونی) هلاک شد.

جنبشهای آزاد پیش مردم ایران در قرن سیزدهم و آغاز قرن چهاردهم

جوهر و ستم اشغالگران مغول، سیاست تخته قاپو و افزایش بیش از اندازه مالیاتها و اجاره بهای اراضی فئودالی سبب شد که مبارزات طبقاتی در کشور تشدید گردد. یکی از شکلهای تظاهر این مبارزه فرار دسته جمعی دهقانان از اراضی فئودالها بود. گاهی هم این مبارزه شکل عصیان بخود میگرفت. اما این عصیانها تا امروز از طرف تاریخ نویسان و پژوهندگان خوب مورد بررسی قرار نکرده اند. در سال ۱۲۶۵ م. عصیان بزرگ و نیرومندی بسرکردگی سید شرف الدین در فارس بوقوع پیوست و عصیان برضد حکمران مغول بود. ولی عصیان وسیله قشونهای ایلخانی بیرحمانه سرکوب گردید. در سال ۱۲۷۵ میلادی اهالی آران (از رایجان شوروی) بطور جمعی در شکارگاه برایلخان مغول آباقا و ملتزمین رکابش حمله ور شدند. آنان بشمشیر و نیزه مسلح بودند و کم مانده بود ایلخان را بقتل رسانند. این حمله همگانی مردم آباقا را چنان بوحشت انداخت که امر کرد تمام فئودالهای آن منطقه دسته های مسلح خویش را گرد آورد و آماقا نمایند، زیرا ایلخان در انتظار عصیان همگانی مردم بود. در سال ۱۲۹۱ طوایف کوچ نشین ایرانی یعنی لرها قیام کردند و حتی موفق گردیدند مدت کوتاهی اصفهان را نیز اشغال نمایند.

در سالهای ۸۰-۹۰ قرن سیزدهم میلادی، در دورانیکه بحران عمیقی اقتصاد ایران را فرا گرفته بود، جنبش توده ای دهقانان آغاز شد که شکل قیامهای گروهی داشت و حالت جنگ پارتیزانی وسیعی پیدا کرد. خواجه رشید الدین فضل اله جریان این جنبش را بطور مشروح در آثار خود آورده است. هر چند او بعنوان يك مورخ فئودال شرکت کنندگان در این جنبش را یغی و متعبد نامیده است، ولی از نوشته هایش آشکارا دیده میشود که این جنبش مبارزه دهقانان و سایر بهره در دهان برضد یوغ بیگانگان و استثمار وحشیانه فئودالی بوده است.

طبق گفته رشید الدین دسته های چریک که در کوهها و جنگلهای پنهان شده بودند از دهقانان و بردگان فراری و رند و اوباش شهری یا بمعنی دیگر مستمندان شهر و کوچ نشینان فقیر، کردها، لرها، اعراب و حتی مغولان تشکیل یافته بود. و این پدیده شایان توجه است که در جریان این مبارزه مغولهای بی چیز و فقیر دوش بدوش توده های مردم ایران می جنگیدند. این عصیان کنندگان در هر دهکده

و میان ایل نشینان و دستان، هواخواهان و پناهگاه‌هایی داشتند. بکمک کدخدایان در دهکده‌ها تمام خواریان را لازم برای قیام کنندگان تدارک میدیدند. آنان در شهرها نیز همدستانانی داشتند که میتوانند بکمکشان در شهرها محل سکونت و مخفی‌گاه پیدا کنند. دسته‌های عصیان‌کننده‌ها به‌خانه‌های اربابی و قرارگاه‌های امرای مشهور حمله ور شده آنها را غارت میکردند. دستبرد به کاروانها و اموال تجار ثروتمند، کشتار ثروتمندان و اشراف و مصادره و به غنیمت بردن اموال و کالاهای آنان به‌مثابه غنایم جنگی (طبق معمول آن زمان) نیز از جمله فعالیت‌های این دسته‌های عاصی بود. توده‌های مردم صمیمانه با عصیان‌کنندگان همراهی و همکاری میکردند. همه جا از آنان با میل و رضا استقبال میشد، بانان پناه داده میشد، خوراکشان را تأمین مینمودند و قهرمانی‌هایشان نقل هر کوی و برزن بود. هیچکس حاضر نمیشد اسرار آنان را فاش کند و یابرضدشان جاسوسی نماید و فرمانروایانی که با آنان مبارزه میکردند باد شوارب‌های فوق‌العاده مواجه بودند. اگر هم یکی از آنان را دستگیر نمودند و میخواستند بکشند، مردم منجز و عصبانی شده میقتلند:

" چگونه میتوان چنین بهادری را بهلاکت رساند؟ "

ولی بالاخره این قیام وسیله قشونهای غازان خان سرکوب و خاموش گردید.

در سال ۱۳۰۳ یک گروه مذهبی برهبری پیر یعقوب که خود را بانی یک فرقه از درویش‌هاست (ولی رشید الدین وی را مزید کی نامیده) کوشیدند عصبانی بیاکنند. آنها این قیام را با مساعی شاهزاده الافرنگ که با آنان نزدیک شده و میخواست قدرت حکومت را بدست آورد توأم نمودند. ولی نقشه‌های آنان فاش گردید و سران جنبش را بهلاکت رساندند. پیر یعقوب را از بالای کوهی بزیرافکندند.

بدون تردید میتوان گفت اگر رشید الدین این فرقه را مزید کی نامیده باین دلیل بوده است که برنامه اجتماعی‌اشان را همانند برنامه مزدکیان کهن میدانست که طرفداری از برابری اجتماعی و مشاع کردن تمام اراضی را شامل میگردد. است.

باید توجه داشت که بزرگترین جنبش‌های دهقانان و پیشه‌وران در ایران در زیر شعارهای برابری اجتماعی بعد‌ها یعنی بین سالهای ۳۰ و ۸۰ قرن چهاردهم میلادی جریان یافت.

جنبش‌های توده‌ای در ایران در

قرن چهاردهم میلادی

در این مرحله از تاریخ ایران (یعنی بین سالهای ۳۰ تا ۸۰ قرن چهاردهم میلادی) در کشور مبارزات طبقاتی تشدید گردید. علت این بود که امرای و فئودال‌های محلی بشیوه‌های استثمار پیوسته از فرمانروایی غازان خان بازگشت نمودند و غارت و چپاول مستقیم دهقانان و پیشه‌وران از طرف خانها و فئودالها در جریان جنگ‌های داخلی تشدید شده بود. دسته‌های مسلح طرفدار این یا آن فئودال که با هم در کشمکش و نزاع بودند برای رسیدن به قدرت‌های خود هرای تقویت نیروی خویش سعی میکردند از دهقانان و پیشه‌وران ناراضی استفاده کنند.

تشدید مبارزات طبقاتی در اجتماع فئودالی ایران در این مرحله نه تنها مانع از فرمانروایی ایلخان در قرن سیزدهم بشکل فرار دسته جمعی دهقانان و فعالیت‌های پراکنده دسته‌های عصیانگر دهقانی نگذاشت، بلکه عصبانیت‌های بزرگ توده‌ای که دامنه وسیعی پیدا میکرد نیز بوقوع می‌پیوست. باید گفت که در این فاصله نه فقط ایران بلکه تمام خاور نزدیک و میانه‌را قیام‌های مردم فراگرفته بود. دلیل عددی این جریان را باید در سیاست تشدید استثمار فئودالی جست که پدیدۀ عمومی برای یک سلسله از کشورهای این منطقه طی قرون مذکور بوده است.

اشتراک پیشه‌وران و مردم فقیر شهرها و روستاها و دهقانان در قیام‌های توده‌ای در قرن چهاردهم در ایران باید از مشخصات ویژه آن بشمار آورد. درست است که بردگان نیز در این قیامها شرکت

میکردند ، اما آنها را این جنبشها نقش بزرگی بازی نمیکردند .

هدف این جنبشهای توده ای در درجه اول سرنگونی حکومت نجبا و اشراف ترك و مغول و الغای قواعد و قوانینی بود که آنها وضع کرده بودند و به پاسا و توره جنگیزی مشهور است . در این مرحله از جنبش بود که توده های استثمارشوند یعنی دهقانان و پیشه وران با فتوید الهای کوچک ایرانی نژاد در يك صف برضد کوچ نشینان ترك و تاتار و مغول مبارزه میکردند . زیرا فتوید الهای ایران نیز از فشار و زورگوئی تركان و مغولان آسیب دیده و رنج میدردند . بویژه که اشغالگران اراضی را که متعلق به خرد مالکان بود غصب کرده بودند .

در مناطقی که این جنبشهای توده ای پیروز گردید و به نتیجه میرسید (مانند خراسان و مازنداران) دولت‌های از نوع دولت مشهور به سرمد اران تشکیل مییافت .

در مرحله دوم در جنبشهای توده ای انشعاب بوجود آمد و در آنها مبارزات در روشی آغاز گردید . باین معنی که میان دهقانان و پیشه وران و مستعدان شهر که هدفشان آزادی از جور و ستم فتوید الهی و در برخی موارد برابری اجتماعی و برقراری مساوات در توزیع وسایل مصرف بود از یکطرف و فتوید الهای کوچک که تنها خواستار آزادی میان بردن سلطه تركان و مغولان کوچ نشین بودند از طرف دیگر نزاع در میگرفت . امام دهقانان که هنوز مانند يك طبقه متشکل نشده بودند قادر نبودند از میان خود رهبران واقعی جنبش دهقانی را بوجود آورند و بهمین سبب اغلب اتفاق می افتاد که برهبری کسانی که از طبقه فتوید الهی بیرون آمده بودند گردن مینهادند . در نظر این قبیل رهبران نیز اتفاق و اتحاد باد دهقانان تنها وسیله ای برای کسب قدرت و فرمانروائی بنفع خودشان بود . توده های دهقانان ایران سرشت فتوید الهی و طبقاتی سلطنت فتوید الهی را درك نمیکردند و قادر نبودند شکل تازه د یگرد ولت و حکومتی را بجز دولت سنتی پادشاهی اسلامی که بر بنیادین و شریعت بوجود آمده بود پیش بکشند .

ترجمه : ح بهرامی

جهانگرد و پرنده

جهانگردی گفت : در جزیره ای پرنده ای زشت منظر دیدم که با خشمی تمام لانه دیگران را ویران میساخت و خود خویشتن را لانه ای نمیداخت . گفتمش : « آن نیرو که در ویرانی دیگران تباه میکند ، در کار آبادانی خویش دن ! گفت : « آنگاه آتش رشک را چه چیز خاموش کند ؟ »

قصه های کوچک " مرغ و ستاره " ، " رویاه جلوه فروش " ، " کبوتر مار " ، " گل چینی " و " جهانگرد و پرنده " از احسان طبری است .

وظایف مترقی ترین دانشجویان

در خارج از کشور

مقاله زیر یک دوست دانشجو برای مافرستاده است. درباره مسائلی که در این مقاله مطرح شده مادرگذاشته بحث کرده ایم، در آینده نیز سخن خواهیم گفت. ولی از آنجاکه در این مقاله مسائل جنبش دانشجویان ایرانی از دید یک دانشجو، که در صحنه مبارزه است، بررسی گردیده و حاوی نکات جالبی است، ما انتشار آنرا، با اندکی تلخیص، بویژه برای اطلاع دانشجویان ایرانی در خارج از کشور مفید می شماریم.

"د نیا"

مقدمه

اکنون بیش از ۷ سال از تشکیل اولین سازمان دانشجویان ایرانی در خارج از کشور میگذرد. در این مدت میهن ماصحنه مبارزات کم و بیش، چه از طرف دانشجویان و چه از جانب سایر طبقات زحمتکش و قشرهای مترقی بوده است. در این مدت بارها صحنه دانشگاه اشغال نظامی شده و هر بار که دانشجویان در زیر فشار سازمان امنیت بجان آمده و دست بتظاهرات زده اند، بخاک و خون کشیده شده اند. کارگران، دهقانان، معلمین، بازاریان، استادان دانشگاه، افسران شرافتمند و خلاصه همه بطریق بارزیم حاکم در ایران وارد مقابله شده و در این مبارزه سهمی داشته اند. دستگیری پی در پی کارگران، بشهادت رسیدن دخترخانعلی در تظاهرات صلحجویانه معلمین، حمله کماندوهای چتر باز بدانشگاه در روز اول بهمن، بشهادت رسیدن علی کلهر دانش آموز دبیرستان علمیه بوسیله چکمه پوشان درباری، برخورد متعسدد دهقانان زحمتکش با ژاندارمری و قوای مرتجع دولتی، محکومیت اعدام برای ۴۰ نفر از میهن پرستان در سه سال اخیر درد ادگاههای در بسته نظامی، محاکمه افراد حزب توده ایران و افراد دیگر انقلابی، بشهادت رسیدن بهمن قشقایی، دستگیری متعدد افسران شریف ارتش و غیره و غیره همه حاکی از تضاد آشتی ناپذیر است که ما بین خلقهای زحمتکش ایران و رژیم حاکم کنونی وجود دارد. در این پروسه و در شرایط کنونی سازمانهای دانشجویی در خارج و نهضت دانشجویی در مقیاس وسیع نقش بسزائی دارند، که بسا تجزیه و تحلیل صحیح از این نهضت در رابطه با موقعیت و وظیفه ای که تاریخ در مقابل هر فرد مترقی و میهن پرست گذاشته، میتواند و باید این جنبش دانشجویی را در جاده صحیح خود انداخت، تا دانشجویان شریف مایه بمانند مسئولیت و دینی را که در مقابل کلیه طبقات و قشرهای زحمتکش و علی الخصوص کارگران و دهقانان ایران دارند، ببهترین شکل و انطوری که شایسته نام دانشجوی مترقی و انقلابی میباشد، انجام

اکنون مدت ۷ سال است که سازمانهای دانشجویی ایرانی در خارج از کشور مستقیم و غیرمستقیم با دستگاه حاکمه ایران در مبارزه اند. در این مدت ۷ سال بسیار کارها انجام گرفته که انجام آنها لازم نبوده و از طرف دیگر نیز کارهایی که میبایستی انجام میگرفته از قلم افتاده و یا احیاناً اگر انجام شده، بصورتی خیلی ضعیف و غیر کافی، به مرحله عمل گذاشته شده. بدون تردید کلیه کارهایی که مادرگزشته انجام داده ایم، همیشه صحیح نبوده و خالی از انتقاد نیست. اکنون سازمانهای ما توانسته اند عده ای جوان با تجربه و فعال پرورش دهند که در سرنوشت آتی نهضت دانشجویی ما بی اثر نبوده و بایستی سعی نمایند که از کلیه تجربیات خود برای گرداندن چرخهای این جنبش و پیشبرد هدفهای آن استفاده نمایند.

محتوی طبقاتی سازمانهای دانشجویی

برای تنظیم يك برنامه مبارزه صحیح، که درخور گنجایش سازمانهای دانشجویی ما باشد، باید بدون هیچگونه تعصبی اندکی بگرد خود و دوستان خود بنگریم و ببینیم، که اصولاً ریشه اجتماعی ما از کجاست و دانشجویان در مجموع طرفدار چه طبقه ای بوده و خود متعلق بچه طبقه ای میباشند. تنها در اینصورت است که میتوانیم دانشجو و جنبش دانشجویی را در پیوسته پرپیچ و خم و شاید طولانی تحول میهن خود بد رستی بشناسیم و هر بار با د نظر گرفتن تعلق طبقاتی آن شعارهای روز و خط مشی نهضت دانشجویی را تعیین نمائیم. هیچگاه نبایستی احساسات و شور لحظه ای این و یا آن دوست دانشجو را جانشین حقایق عینی نمائیم. زیرا در غیر اینصورت دچار شیوه های ذهنی میشویم و نتیجه واقعی آن اشتباه در تشخیص نیروها و دریایان تدوین يك برنامه غلط (بیش از نیروی عمل نهضت دانشجویی و یا کمتر از آن) و انتخاب خط مشی غیر عملی است.

در سرزمینی که بنا به اعتراف سردمداران رژیم کنونی، بیش از هشتاد درصد مردمانش بیسواد هستند و علت اصلی آن چیزی بجز عقب ماندگی و فقر مادی نیست، بدون تردید کسانی که امکان رفتن بدوستان، دبیرستان و پس از اتمام آنها ادامه تحصیلات دانشگاهی را در ارمیباشند، طبقات و قشرهای مرفه الحال جامعه متعلقند. در اینجا باید اضافه کرد که کسانی که برای ادامه تحصیل بحالت عدم جای کافی در دانشگاه و یا دانشکده های ایران، بخارج از کشور میآیند، جای خاصی را در ارمیباشند. زیرا پدری که بتواند تنها برای يك عضو خانواده خود که در خارج تحصیل میکند، ماهیانه حد اقل مبلغی در حدود ششصد تا هشتصد تومان بفرستد، کاملاً روشن است که بایستی متعلق بطبقات مرفه جامعه ما باشد. در ضمن نیز بایستی در نظر گرفت، که دانشجویانی که در کشورهای نظیر سوئیس، ایالات متحده آمریکا، فرانسه و بلژیک و اسیان انگلستان تحصیل میکنند، خیلی بیش از مبلغی که در بالا ذکر شد، برای امرار معاش خود لازم دارند، که معمولاً نیز دریافت مینمایند. بغیر از کشور آلمان فدرال در کمتر کشور اروپای غربی و شاید ایالات متحده آمریکا بتوان اجازه کار از اداره مربوطه دریافت کرد. بدین معنی که منبع اصلی درآمد اکثریت مطلق و قریب با اتفاق دانشجویانی که تحصیل میکنند، چیزی بجز ثروت والدین آنها نیست. اگر مثلاً دانشجویی بر حسب تصادف چند ماهی در تعطیلات خود کار کرد، معمولاً از آن جهت است که میخواهد مخارج اضافی زندگی خود را تأمین نماید و شاید احیاناً مایل است با پس انداز درآمد خود، کسری هزینه تحصیل خود را، که با کمک ماهیانه والدینش بحالت مخارج سنگین اروپا تأمین نمیشود، جبران کند. ولی اینها هیچکدام نمیتوانند حقیقت عینی و ماهیت اصلی طبقاتی دانشجویان خارج از کشور را نشان دهد. تا بزرگوار می و خورده بزرگوار می شهری و طبقات بزرگوار می و الیگارشیدولتی بیرون آمده اند. بجزرت میتوان گفت که حتی يك درصد از دانشجویان ایرانی در خارج از طبقه کارگر و دهقان که رویهم بیش از ۸۰ درصد جمعیت کشور را تشکیل میدهند، بیسرون نیامده اند. در سالهای اخیر عده ای از جوانان دیپلمه ایران بخاطر تحصیل خود را به آلمان فدرال

رسانیده اند، ولی بعلمت نداشتن امکانات مالی یا مجبورند در صورت دریافت اجازه کار بعنوان فعله برای امر معاش خود مشغول کار شوند، که معمولا و بتجربه ثابت شده که پس از چندی بایران مراجعت مینمایند و یا اصولا در همان بد و ورود در اثر موفق نشدن بد دریافت اجازه کار و عدم وجود امکان مالی کافی فوراً مراجعت میکنند. در ضمن نیز یک عده بسیار بسیار ناچیز و قلیلی در میان دانشجویانی که در آلمان قد رال تحصیل میکنند وجود دارد که با کار و تحصیل دست بگریانند. ناچیز بودن تعد اد آنها نمیتواند در تعلق طبقاتی عمومی دانشجویان که در بالا ذکر شد، کوچکترین خدشه ای وارد نماید.

محتوی مبارزات دانشجویان در

کشورهای در حال رشد

حال که تعلق طبقاتی دانشجویان را در مجموع خود و بمقیاس وسیع کلمه شناختیم، باید براساس شناخت این واقعیت برنامه ای را طرح و پی ریزی نمائیم که بتواند حداقل منافع اکثریت دانشجویان را در برگیرد. تهیه برنامه ای برای یک اقلیت مطلق بنام افراد پیشرو نهضت دانشجویی، چیزی جز جدا شدن از توده های دانشجویی و گم شدن در کوره راههای مبارزه نیست. این امر بخصوص برای آن دسته از پیشقراولان نهضت دانشجویی ماشایان توجه است، که خود را مارکسیست - لنینیست دانسته و سعی میکنند که از نقطه نظر مارکسیستی مقوله های اجتماعی و منجمله جنبش دانشجویی خارج از کشور را تجزیه و تحلیل نمایند.

خوشبختانه جهت مبارزات دانشجویی کشورهای عقب نگاه داشته شده آسیا، آفریقا و امریکای لاتین ضد امریالیستی و ضد استعماری بوده و معمولا با حکومتهای دست نشانده امریالیسم این کشورها در حال اپوزیسیون قرار دارند. ولی این بد آن معنائیست که کلیه دانشجویان دارای یک چنین حالتی بوده و همه در یک سطح از دانش سیاسی و آگاهی طبقاتی قرار دارند. در بحث ها و برخوردها دیده شده که بعضی از فعالین سازمانهای دانشجویی اشاره بمبارزه پرشور و انقلابی دانشجویان کشورهای اسیر و بخصوص امریکای لاتین کرده و بعنوان مثال از اشخاصی مانند فیدل کاسترو، که یک روشنفکر و فارغ التحصیل دانشکده حقوق بوده، نام میبرند. و یا حیثا بنمبارزه مسلحانه دانشجویان دانشگاه کاراکاس پایتخت ونزوئلا اشاره مینمایند. این دوستان غافل هستند که این امر یک طرف قضیه است. این واقعیتی است، که در جریان مبارزه، هستند دانشجویانی که حاضرند تمام مصائب و ناراحتیها را تحمل کرده و پس از اتمام تحصیل بمبارزه خود علیه مرتجعین ادامه دهند و شاید اصلا یافت میشوند کسانی که در نیمه تحصیل حاضرند کلاس درس راترک کرده و در موقع لازم به جبهه آزاد بیخشن برای دفاع از حقوق خلقهای زحمتکش خود بپیوندند. ولی آیا کلیه دانشجویان چنین گذشتی را دارند؟ آیا اکثریت دانشجویان حتی در مبارزه دانشجویی طرفدار طبقات مرفعی جامعه هستند؟ آیا حتی در کشورهای عقب نگاه داشته شده آفریقا، آسیا و امریکای لاتین عده ای از دانشجویان پس از اتمام تحصیل ابزار کار مرتجعین نمیشوند و در واقع برای داشتن یک زندگی مرفه مادی خود را در اختیار آنها قرار نمیدهند؟ دوستان فعال سازمانهای دانشجویی در اثر نداشتن اطلاع کافی از وضعیت و مبارزه دانشجویان کشورهای دیگر، گاهی اوقات امر بر آنها مشتبه شده، و فکر میکنند که شاید دانشجویان میتوانند سرکردگی یک تحول بنیادی را در مسیر طولانی آن داشته باشند.

در میان دانشجویان همه نوع جهان بینی از دسته های افراطی راست گرفته تا گروههای افراطی چپ دیده میشود. همه دانشجویان را انقلابی و مرفعی دانستن و یا کلیه آنها را ضد انقلابی و مرتجع بحساب آوردن چیزی جز خطای محض نیست. تجربیات مبارزات دانشجویی سالهای قبل از کودتای ۲۸ مرداد نشان میدهد که اکثریت دانشجویان میهن مانظریات ضد امریالیستی و ضد استعماری داشته و در مبارزا

توده ای خلقهای ایران شرکت فعال داشته اند. برادران آنهاکه در خارج از کشور تحصیل میکنند، در سالمهای گذشته ثابت کردند که هیچگاه خواهران و برادران خود را که در دانشگاههای ایران تحصیل میکنند فراموش نکرده و بحق از مبارزات آنان پشتیبانی مینمایند.

در اینجا بایستی يك عامل مهم عینی د بگری را که در خط مشی و مبارزهٔ ما تا شیر بمزای دارد، در نظر بگیریم و همیشه برای اتخاذ هر نوع تصمیمی آنرا فراموش نکنیم. این عامل مهم چیزی جز تحصیل ما در کشورهای بیگانه نیست. ما چه بخواهیم و چه نخواهیم، هر کد ام از ما برای مدتی جهت تحصیل در اروپا و امریکا در حال زندگی بوده و در مرحلهای تحصیلی خود بادولت ایران بطور مستقیم روبرو نمیشیم. از طرفی از عمل دیده شده که سازمان "امنیت" این دولت مرتجع نیز دست اندر کار میباشد و با بکار بردن زشت ترین و غیر انسانی ترین شیوه های پلیسی دوستان مبارز ما را بعد از مراجعت بهمین دچار ناراحتیهای، چه از لحاظ پیدا کردن کار و چه از نقطه نظر تعقیب و شکنجه و زندانی نمودن آنها، مینماید. چه بسیار نسد دوستان فد اکاری که تحصیلات خود را بپایان رسانده و تنها بعلت ترس از پلیس مرتجع در اروپا و امریکا سرگرد اند. زیرا آرزوی جدی آنهاست که از زحمات تحصیل خود برای پیشرفت امور فرهنگی و علمی و پیشبرد مقاصد يك تحول بنیادی جامعه درد اخل میهن خود استفاده نمایند. این تجربهٔ گرانمایه باقیمت ۷ سال مبارزهٔ پیگیر و فداکارانه در سرتاسر دنیا بدست آمده است. خوشبختانه در يك سال اخیر زمرهٔ بسیاری در این مورد در سازمانهای دانشجوئی شنیده میشود. چه بسیارند دوستان مبارزی که بعلت معرفی نکردن خود بدستگاههای امنیتی کشور در خارج و برای آنکه بتوانند بعدا در ایران مبارزه کنند، دیگر بسازمانهای دانشجوئی مانع آیند. بدون آنکه قصد داشته باشیم عمل این رفتار اتوجیه کرده و صد درصد صحیح بدانیم، باید اقرار کنیم که يك نکتهٔ صحیح در آن وجود دارد. اما این بدان معنا نیست که ما بایستی سازمانهای دانشجوئی را ترک کنیم و خانه نشین شویم تا شاید روزی پس از مراجعت با ایران مبارزهٔ خود را دنبال گیریم، بلکه باید بداخل سازمانها رفته و سعی نمود که با کار توضیحی صحیح از اجرای شیوه های غلط گذشته جلوگیری نمائیم. باید هم مبارزه کرد و هم خود را از دستبرد پلیس در امان داشت. بغرنجی کار خلاق انقلابی درست در همین جانمود ارمیشود. اگر کسی توانست این هردو را بایکدیگر تلفیق نماید، آنگاه کاری بس ارجمند و جدی انجام داده است.

آیا سازمانهای دانشجوئی ما دچار بحران شده اند؟

بنظر ما جواب این سؤال مثبت است. این واقعیتی است که سازمانهای دانشجوئی ما دچار بحران شده و علائم آن از اواسط سال ۱۹۶۴ بخوبی بد چشم میخورد. بنا بر گزارش هیئتهای نمایندگی امریکا و انگلستان درکنگرهٔ ششم فدراسیون جهانی دانشجویان و محصلین ایرانی اکثر سازمانهای دانشجوئی ایرانی در این نقاط یا بکلی از میان رفته اند یا عملا فعالیت آنها تعطیل شده است. درینج شهر انگلستان "سازمان امنیت" ایران موفق شده است سازمانهای بنام دانشجویان تحت نظر افراد وابسته بخود بوجود آورد. وضع سازمانهای عضو فدراسیون فرانسه هم بر همین منوال است. در اطریش که فعالیت سند یکائی دانشجوئی قوی بود اینک این منظره دیده نمیشود. در سوئیس سازمان دانشجوئی فقط در يك دانشگاه وجود دارد. درکنگرهٔ هشتم فدراسیون دانشجویان ایرانی در آلمان غربی منعقد در کارلسروه اعلام گردید که وضع اغلب سازمانهای دانشجوئی خوب نیست. در ایتالیا و ترکیه نیز وضع به همین منوال است.

چنین است واقعیت اسفناک و تلخ وضع سازمانهای دانشجوئی ما که کماتیکه نمیخواهند يك چنین حقیقت عیانی را قبول کنند، بیشک هیچگاه قادر نخواهند بود در رفق يك چنین بحرانی شرکت فعال داشته باشند. واقع بین کسانی هستند که در درجهٔ اول وقیل از هر چیز این درد را بعنوان يك پدیدهٔ عینی قبول

دارند و بعد با قبول آن ب جستجوی علل واقعی این درد پرداخته و پس از کشف آنها خود را برای مبارزه با آنها آماده نمایند. فقط با داشتن یک چنین شیوه ای میتوان بر مشکلات فائق آمد و بحرانها را یکی پس از دیگری از میان برداشت.

ماهیچگاه نباید از سلاح برنده انتقاد صادقانه از خود وحشت داشته باشیم. بلکه برعکس باید بدانیم که در خیلی از موارد نظریات و شور شخصی خود مان را جان شین حقیقت عینی کرده و گذشته از عامل جریان مبارزه در ایران، ما خود نیز باین امر کمک کرده ایم که سازمانهای ما باین صورت در آیند. همه ما کم و بیش اشتباهاتی را مرتکب شده ایم و این خود دلیل آنست که در میان دانشجویان شرکت فعال داشته ایم و کار کرده ایم.

اشتباهات ما در گذشته

دانشجو بحالت داشتن شغلی، که چیزی جز تحصیل علم نیست، با طرز تفکر منطقی بیشتر آشنا شده و بهر مقوله ای خواه بلوم دقیقه و خواه بلوم غیر دقیقه بحالت انتقادی مینگرد و در پی یافتن راه حل صحیح آن بر میآید. این امر بدان معنا بایستی درک شود که دانشجویان بعنوان یک قشر روشنفکر جامعه خیلی زود میتوانند از طریق تحقیق علمی تضادهای جامعه ای را که در آن زندگی میکنند، کشف نمایند. ولی اگر باین "انتقادی نگرستن دانشجویان" بمسائل اجتماعی بپردازیم و فکر کنیم که دانشجویان (در مجموع) میتوانند و حاضرند برای حل این تضادها قدامت علمی وجدی بردارند، در آن صورت نتیجه عینی آن جز جدا شدن عده زیادی از دانشجویان میانه رو از سازمانها و منفرد شدن افراد مترقی چیز دیگری نیست. رویهمرفته میتوانیم اهم اشتباهات گذشته خود را بشرح زیر خلاصه کنیم:

۱) اصولاً تحلیل غلط در باره دانشجویان بمقیاس وسیع کلمه و نقش آن در اجتماعات عقب نگاه داشته شده باعث آن گردید که شعارهای درونزاد یک نهضت دانشجویی ما بایکدیگر مخلوط شوند و دید فعالین دانشجویی فقط بمسائل و مشکلات لحظه ای نهضت دوخته شود و نهضت در حال حرکت و وظایف آن دانشجویان پس از اتمام تحصیل در آینده در نظر گرفته نشود. نتیجه علمی یک چنین برداشت اشتباه آمیز از نهضت دانشجویی در خارج آن شده که بار این مبارزه بر شانه یک عده افراد معدودی گذارده شود که بخیر از اینکه خود را بدستگاههای امنیتی کشور بشناسانند و از کار در میان نودهای زحمتکش ایران برای تشکل و بسیج آنها جهت یک تحول بنیادی جامعه محروم گردند، چیز دیگری بوجود نیاورد. تمام نکردن تحصیل و یا طولانی شدن آن نتیجه علمی دیگریست که از تحلیل غلط در باره وظایف سازمانهای دانشجویی در خارج نتیجه شده است.

۲) جری بحثهای بی سر و ته و خسته کننده که در بین کلیه نیروهای مخالف رژیم وجود داشت (و هنوز هم کم و بیش وجود دارد) باعث شده عده زیادی از دانشجویان که هنوز راه و ایدئولوژی مشخصی را انتخاب نکرده اند و فقط موج مبارزات آنها را بدنهال خود میکشاند، دیگر بسازمانهای ما نیایند. در واقع نیرویی که میبایستی صرف مبارزه برای هدفهای دانشجویی در مقیاس محلی و کلی میشد، صرف کوبیدن یکدیگر میکردید و فقط دشمن مشترک همه نیروهای مخالف رژیم را شاد میکرد. نتیجه علمی یک چنین برخورد غلطی بایکدیگر همانا تضعیف هر چه بیشتر سازمانهای دانشجویی بود.

۳) فعالین سازمانهای دانشجویی در گذشته کمتر و شاید هیچگاه در فکر تربیت کادر رو پید کردن افراد باعلاقه و فعال نبوده اند، و هر وقت که در هر شهری همان عده اولیه، که پایه و شالوده سازمانها را ریخته بودند، بنا بعللی کنار رفته اند، دیگران سازمان در عمل از بین رفته، گرچه اینجا و آنجا هنوز اسمی از آن باقیست. این نقیصه باز از همان جناسی میشود که نهضت در حال

حرکت در نظر گرفته نمیشود، وگرنه این امر کاملاً روشن است که تا بد نمیتوان دانشجو بود و در سازمان دانشجویی کار کرد. باتمام شدن دوره تحصیل و مراجعت بایران شرایط مبارزه و بهمان ترتیب وظایف کار ما تغییر میکند.

۴) تجربه و در عمل ثابت شده که هرگاه همان جری بحث های سنتی که در بالا ذکر شد در سازمانها وجود نداشته، جلسات مجمع عمومی دانشجویان بدون محتوی جلب کننده بوده و پس از قرائت چند نامه رسیده از ارگانهای رهبری عملاً چیز دیگری در بین نبوده و اتمسفر جلسه خسته کننده شده و ناچار در باره جریانات شخصی صحبت بمیان می آمده است. این امر خود باعث آن شده که عده ای از دانشجویان خواندن يك كتاب رادرمثل و یارفتن بیک سینما و تئاتر و کارهایی از این قبیل را به آمدن بجلسات دانشجویی ترجیح میدادند و در عمل باز سازمانها ضعیف تر شده اند.

۵) کاملاً روشن است مبارزات کمآنکه در خارج از میهن تحصیل میکنند وابستگی تام و تمام به مبارزات نهضت نجات بخش ایران در مجموع داشته و با صعود و نزول مبارزه در ایران مبارزات این افراد نیز در خارج اوج گرفته و باز فرو می نشینند. مادر خارج از کشور در شرایط اجتماعی بکلی متفاوت از ایران زندگی میکنیم و نمیتوانیم و نباید صبر کنیم تا مثلاً در ایران عده ای از هم میهنان ما را دستگیر و بعد ام محکوم کنند، برای آنکه در يك فرصت کوتاه بخود آئیم و در شکل نیروها کوشش کنیم. بلکه بایستی در پی یافتن راههای جدیدی باشیم تا بتوانیم دانشجویان را بد آن وسیله علاقمند به شکل درد اخل سازمانهای دانشجویی خویش گردانیم در گذشته این جریان از قلم افتاده و کمتر کسی در باره این مسئله باین مهی اندیشیده است.

وظایف دانشجویان خارج از کشور در شرایط کنونی

از آنجائی که دانشجویان متعلق بطبقات مرفه جامعه ما هستند، بیشک فشار و زوری که بر روی کارگران و دهقانان وجود دارد، بمراتب بیشتر از فشار است که از طرف مقامات امنیتی بدانشجویان وارد میشود. و این امر خود کار در میان دانشجویان را سهلتر میکند. بخصوص که دانشجویان در خارج از کشور از آزادیهای نسبی بیشتری برخوردار بوده و هر دانشجوی آگاه و مترقی بایستی از این آزادی نسبی برای مبارزه علیه رژیم استفاده کند. در زیر سعی شده است که اهم وظایف دانشجویان بطور مختصر در مرحله کنونی در خارج شرح داده شود:

۱) آگاهترین و مترقی ترین دانشجویان قبل از هر چیز بایستی از این آزادی نسبی در خارج حداکثر استفاده را کرده و برای بالا بردن سطح دانش سیاسی خود در مجموع کوشا باشند. در این باره مسائلی که مربوط بایرانست جای خاصی پیدا میکند. مطالعه تاریخ ایران و شناخت خلقهایی که در ایران زندگی میکنند یکی از اساسی ترین کارهایی است که باید انجام گیرد. بدون شناخت تاریخ ایران و موقعیت و وضع اقتصادی و فرهنگی خلقهای آن، شناخت تضاد های درون جامعه کاری عبث و محال است و لذ نمیتوان بمعنی واقعی کلمه مترقی بود و در جهت تاریخ قدم برداشت. یکی از وظایف مهم فعالین مترقی و آگاه سازمانهای دانشجویی اینست که باتشکیل سخنرانیهایی مرتب (حد اقل یکبار در ماه) سعی نمایند که نقش افشاگر خود را در خارج بخوبی بازی نمایند تا از این راه بفعالیت توده های دانشجو کک کرده باشند.

۲) آگاهترین و مترقی ترین دانشجویان بایستی در کنار بالا بردن معلومات تئوریک خود در سازمانهای دانشجویی متشکل شده و هر يك بایستی مسئولیت وجدانی جهت تربیت دوستان جوانتر در خود احساس کنند. این کار است بسیار مفید و بارور و در عین حال خطیبر و پر مسئولیت. زیرا در عمل دیده شده که در اثر بکار بستن شیوه های غلط تربیتی نه تنها

شخص مورد نظر برای نهضت آماده نشده، بلکه عملاً بد شمن نهضت تبدیل گردیده است. معلم توده هافقط آنکسی میتواند باشد که شیوه شاگردی آنها را در پیش گیرد و در عملی توده ها آنکس میتواند باقی بماند که شاگردی آنها را از دست ندهد.

(۳) بهمان اندازه که بایستی در شکل دانشجویان در سازمانهای دانشجویی و بالا بردن معلومات تئوریک خود و کار در میان دانشجویان شرکت فعال داشت، بهمان اندازه و بلکه بیشتر بایستی با موفقیت تحصیل خود را ادامه داد تا بتوان آنرا هر چه زودتر پایان بخشید. گرچه این حقیقتی است که دانشجویان در سالهای آخر تحصیل خود دیگر آرای آن شور و علاقه بکارها و مبارزات دانشجویی و شاید اجتماعی نیستند و اکثریت آنها پس از اتمام تحصیل بصورت نیروهای پاسیف نهضت در میآیند، ولی این امر بایستی کوچکترین خدشه ای در راه کوشش و جدیت تحصیلی ما وارد آورد. لذا بایستی سعی نمائیم که کوشش و جدیت برای اتمام تحصیل خود را با کار و فعالیت اجتماعی و میهنی با هم در آمیزیم. درست در همین جاست که بخرنجی مبارزه ظاهر میشود. میهن پرست خوب کسی است که در شرایط کنونی در خارج از کشور بتواند این دو جریان را بیکدیگر تلفیق نماید و در عین حال که کمک بر رفع مشکلات نهضت دانشجویی در خارج را وظیفه خود میداند، همزمان با این جریان خود را برای مبارزه در یک سطح بالاتری از کار جنبش نجات بخش میهنان ایران آماده نماید.

(۴) در سالهای اخیر سروصدائی از طرف عده زیادی از دانشجویان شنیده میشود که معتقدند کفدراسیون بایستی کارهای صنفی بیشتری انجام دهد و تنها فعالیت میهنی نبرد از واقعیتی است که در گذشته باین امر کمتر توجه شده. ولی در یکی دو سال اخیر قده مهائی در این خصوص برداشته شده است. گرچه این کوششها ایدآل نبوده ولی اگر پیگیری نباشد، امید زیادی با خود همراه میآورد. مثلاً بایستی برای تبلیغ بنیاد بورس کفدراسیون از تمام قوا و نیروهای سازمانهای دانشجویی استفاده شود. گذشته از آنکه این جریان یک امر صد درصد صنفی میباشد و میتواند عده زیادی از دانشجویان را بخاطر دریافت کمک هزینه تحصیلی بسازمانها بکشاند، در عین حال نیز منبع قابل اطمینانی میباشد برای آندسته از برادران و خواهران مبارز نهضت دانشجویی که بحالت فعالیت بیش از حد ونداشتن بودجه کافی نتوانسته اند تحصیلات خود را با تمام برسانند. در سال گذشته آنطور که باید و شاید عمل این بنیاد بورس از طرف فعالین سازمانها بدرستی درک نشد و لذا بنیاد توانست به بیش از ۵ نفر از اعضا خود بورس بدهد. هرگونه پیشنهاد سازنده و فعالیت دیگری در این خصوص در شرایط کنونی جنبش قابل تقدیر است. باید در سال جاری بیش از پیش از بنیاد بورس کفدراسیون دفاع کرده و بآن کمک نمائیم. باید این بنیاد را جهت تبلیغ و معرفی میان توده های وسیع دانشجویان ببریم و بانان چهره واقعی کارهای عام المنفعه و صنفی کفدراسیون خود را بشناسانیم تا از این طریق اعتماد آنان را بسازمانها بیشتر جلب کرده و بتوانیم تشکیلات دانشجویی خود را برای کمک به نهضت نجات بخش میهن خود بیشتر تحکیم بخشیم.

(۵) این واقعیتی است که همه دانشجویان خارج از کشور برای انجام کارهای میهنی در سازمان دانشجویی جمع نمیشوند. عدم علاقه این عده دانشجویان میتواند دلائل متعددی داشته باشد. ولی دلیل آن هر چه باشد، نمیتواند این واقعیت عینی را نفی کند. بر اساس این جریان بایستی کارهای متنوع و فعالیت های مختلفی در یک سازمان دانشجویی انجام گیرد تا از این رهگذر بتوانیم تا آنجا که مقدور است اکثریت دانشجویان را بسازمانهای خود جلب کنیم. ما بایستی از دانشجوی ۲۰ ساله ای که تازه در روز از ایران آمده، انتظار داشته

داشته باشیم که با بپای فعالین سابقه در جنبش دانشجویی در خارج با تمام مسائل موافق بوده و خود نیز بهمان اندازه فعال باشد. در محیط خفقان آوری مانند جامعه کنونی ایران احزاب و دستجات اپوزیسیون از هیچگونه آزادی برخوردار نیستند. راد یوها و تلوزیون و کلیه روزنامه های روزانه، هفتگی و ماهیانه و بالاخره همه وسایل تبلیغاتی در دست دولت است. دولت بوده و یا از طریق سازمان امنیت کنترل میشود. در چنین جامعه ای جوانان میهن ما امکان رشد همه جانبه نیروی فکری خود را نداشته و لذا موقعی که برای تحصیل بخارج از کشور میآیند، خیلی از مسائلی که در سازمانهای دانشجویی مطرح میشود، برای آنان ثقیل و غیر قابل هضم بوده و چه بسا دیده شده که آنها را میترساند و برای همیشه از سازمانها دور میکند. بدین دلیل با انجام کارهای مختلف (فرهنگی، ورزشی، هنری و...) بایستی سعی نمائیم که علاقه آنان را با سازمانها جلب نموده از مصاحبت آنان برخوردار شویم. در این مصاحبت و برخورد هاست که میتوانیم در استان آینده نهضت نجات بخش میهن خود را پیدا کرده و آماده کرده و فردی مبارز به مبارزان دیگر اضافه کنیم.

نتیجه

در ۷ سال گذشته سازمانهای دانشجویی ما با الهام از مبارزات ملت ایران کارهای بسیار مثبتی انجام داده اند که تکیه بر روی آنها و بکار بستن تجربیات گرانمای آنها و تکرار نکردن اشتباهات گذشته بایستی وظیفه اصلی هر مبارز آگاه قرار گیرد. بایستی کوشش نمائیم که در استان جوانتر که با سازمانهای ما میآیند، با آگاهی کامل در این راه قدم بردارند. بایستی وحدت سازمانی راد را هر مورد حفظ کنیم و نگذاریم که جملسات مجمع عمومی دانشجویان محل جری بحث های روشنفکر مآبانه گردد. سازمانهای دانشجویی بایستی در واقع یک محفل دوستی و رفاقت بوده و قبل از هر چیز در راه مودت اعضا خود قدم بردارد. اختلافات ایدئولوژیک را بد اخلاقی سازمانهای خود نیاوریم، بلکه آنچه که معتقد هستیم در عمل نشان دهیم. در کار خود شتابزدگی روا ننداریم و هر مسئله ای را با دقت کامل بررسی کنیم و در حال حرکت بدان بنگریم. در کارهای خود زیاد تند روی نکنیم که باعث آن شود، یک مرتبه ۱۸۰ درجه تغییر جهت داده و همه چیز را کنار بگذاریم. همیشه و در همه حال بایستی بدانیم که وظیفه اصلی مبارزه ما با مراجعت بمیهن خود آغاز میگردد. لذا تا آنجا که ممکن است خود و دوستان خود را از دستبرد سازمان امنیت محفوظ نگاهداریم و بطرق مختلف سعی نمائیم پلیس را به بیراهه بکشانیم. کار در میان دانشجویان را تا زمانی که در خارج از کشور هستیم کاری بی ارزش تلقی نکنیم، زیرا فرد انقلابی بمعنای واقعی کلمه آنکسی است که همیشه در میان توده ها بسربرد. فقط با در نظر گرفتن نکات فوق است که میتوانیم باینده جنبش دانشجویی در خارج رابطه با نهضت نجات بخش میهن خود امیدوار باشیم.

«دوازده مینیاتور»

ی. براگینسکی، مسکو، سال ۱۹۶۶

خجندی و جامی • ولی نویسند ه ضمن نگارش کتاب بررسی خود را بهمین دوازده تن محدود نساخته و گاهی باختصار و زمانی مفصل تر در باره سایر شعرای ایران که او در مجموع آنان را شعرای دوران "رنسانس" نامیده بحث میکند و با بیانی رسا مطالب جالبی را عنوان مینماید. از جمله در فصلد هم آنجا که سخن از زندگی و خلاقیت حافظ در میان است براگینسکی در باره زندگی و آثار سخن سرایانی نظیر ابن یعین و عمید زاکانی که آنان را معاصران ارشد حافظ می شمارد نیز مطالبی بیان میکند.

آنچه بطور خلاصه در معرفی این کتاب بیش از مسائل دیگر باید گفته شود اینست که از همان نخستین صفحه ها خواننده درک میکند که با مولفی سروکار دارد که با عشق و علاقه و احتیاط فراوانی به شعر فارسی بطور کلی و بنمایندگان آن بطور جداگانه اثر خود را نوشته است. او مانند یک مینیاتوربست کوشیده است برای تصویر و تجسم این دوازده ستاره درخشان ادبیات و فرهنگ ایران و تاجیکستان از آن خطوط و رنگهایی استفاده نماید که بهتر و روشن تر میتواند سیمای آنان را در نظر خواننده مجسم سازد.

تنها اگر به عنوان فصلها توجه شود این علاقه و احترام و کوشش نویسند ه "دوازده مینیاتور" آشکار میگردد. مثلا فصل نخست که به رود کی، این بنیاد گذار ادبیات ایران و تاجیک، اختصاص داده شده "آرم شاعران" و فصل مربوط به نظامی گنجوی "اندیشند ه" و فصل دهم در باره حافظ "کمال" نامگذاری شده است. در اینجا باید

در رساله های اخیر در اتحاد جماهیر شوروی کتابهای ارزنده و سودمند نسبتا زیادی درباره زندگی و خلاقیت کلاسیک های شعر فارسی و تاجیکی طبع و نشر یافته است. این کتابها در عین حالیکه گنجینه خاورشناسی را بویژه در رشته پژوهش میراث ادبی و فرهنگی خلقهای ایران و آسیای میانه غنی تر میسازد، یکی از بهترین نمونه های توجه و علاقه خاورشناسان اتحاد شوروی به ادبیات ملل و خلقهای است که به زبانهای ایرانی و بویژه پارسی سخن میگویند. کتاب نسبتا کم حجم خاورشناسی مشهور اتحاد شوروی ی. براگینسکی بنام "دوازده مینیاتور" که در اواخر سال ۱۹۶۶ میلادی در مسکو چاپ شده، یکی دیگر از کتابهای جالب و سودمندی است که در این رشته بطبع رسیده است و کسانی که با ادبیات فارسی سروکار دارند باید آنرا بخوانند. نویسند ه کتاب در سراز آنرا چنین توصیف مینماید: "این کتاب مجموعه ای از رساله های نسبتا کوچک در باره چهارده از دین کلاسیک های شعر فارسی است که برخی از آنها بیشتر و بعضی دیگر کمتر بین گروه کثیر خوانندگان شهرت دارند." کتاب از یک پیشگفتار، یک مقدمه و دوازده فصلی و شرح مختصر تاریخی بجای پایان سخن تشکیل گردیده است. دوازده شخصیتی که مولف در باره آنان بعنوان کلاسیک های شعر فارسی سخن میگوید عبارتند از: رودکی، فردوسی، ابن سینا، ناصر خسرو، فخرالدین اسعد گرگانی، خیام، نظامی، جلال الدین مولوی، سعدی، حافظ، کمال

تذکره اد که بنظر نگارنده از این سینا، این فیلسوف و پزشک بزرگ و عالیقدر، بمثابة یکی از کلاسیکهای شعر فارسی یاد کردن البته مقرون بواقعیت نیست. مؤلف کتاب خود بد رستی مینویسد: « این سینا شاعر نبود... پس بنحوا کمل روشن میشود که نمیتوان و نباید وی را از کلاسیکهای شعر فارسی شمرد».

و آنچه براگینسکی در توجیه نقطه نظر خود در کتاب ذکر میکند و از جمله اینکه: « بد و ن این سینا، بد و ن فلسفه او نمیتوان خلاصیت خدایان سخن نظیر خیام، ناصر خسرو، حافظ و جامی را در رک کوبه». برای اثبات این مدعا کافی نیست. بویژه که این کتاب به بررسی جهان بینی کلاسیک فارسی اختصاص داده نشده است.

و اما این مسئله نیز که آیا میتوان کمال خجندی را بطور کلی شاعر برجسته و دورانساز دانست بنظر نگارنده قابل بحث است، بد و ن آنکه ما بخواهیم اهمیت ویژه این شاعر را در تکامل ادبیات تاجیک و مقام او را از این نظر مورد انکار قرار دهیم. نکته جالب آنست که در مقدمه کتاب تحت عنوان "در باره پیغمبران واقعی و دروغی" قضاوت میان تعالیم زرتشت و مانی از طرفی و نظریات و عقاید مزدک از طرف دیگر بیان شده است. بنظر براگینسکی زرتشت و مانی پیامبران واقعی یا رهبران حقیقی و راهنمایان توده های مردم نبوده اند، زرادرت تعالیم و تبلیغات دینی خویش حقیقت را ب مردم نشان نمیدادند و افکار و اندیشه های ایشان به هیئت های حاکمه و شاهان خود کامه خدمت میکرد. در حالیکه تعالیم مزدک متری و در خدمت توده های

مرد بود. بد و ن سبب مزدک را باید پیامبر واقعی شمرد زیرا " در تعلیم و تبلیغ از عالیترین سطح آید ثلوثی عصر خود یعنی اندیشه عشق بانسانها الهام میگرفت و گوئی تمام نظرات خود را بر این جمله که " آد میان د و ست و براد ریگد یگرنند" خلاصه میکرد. در حالیکه نظر براگینسکی در مورد مزدک مسلما با واقعیت تطبیق میکند ولی نمیتوان در مورد آوردن مزدک سینا (زرتشت) این توصیف را کاملاً قیود دانست آنچه در همین مقدمه جلب توجه میکند این موضوع است که بنظر ما مؤلف مسئله تعلق ملی این یا آن شاعر و انشمند را که در سرزمینهای ایران امروز، افغانستان و آسیای میانه زیسته اند بد رستی حل کرده است. بطوریکه میدانیم این مسئله اغلب نه تنها بین توده های وسیع خوانندگان، بلکه میان متخصصین فن نیز بحث و جدل ایجاد میکند. اما براگینسکی در این مورد در کتاب خود چنین مینویسد:

" شعر کلاسیک فارسی که ابتدا در سرزمین آسیای میانه (و از جمله تاجیکستان امروز) و سپس در سرزمین ایران امروزی و افغانستان ایجاد گردید یک رشته ادبی واحد بود و هست... و بعد مینویسد: " شعرای کلاسیک راوارثان این شعرا دارای حقوق برابر مشترک میشوند، اگرچه آنها را بانامهای مختلف " ایرانی"، " پارسی"، " تاجیکی" و یادقیتر " پارسی و تاجیکی" مینامند. سود مند بود اگر کتابی براگینسکی برای معرفی طرز تفکر و قضاوت یکی از خاورشناسان معاصر شوروی به پارسی ترجمه میشد.

ح. بهرامی

« تمدن پارتها »

کاشه لنکو، نشریه انستیتوی باستان شناسی فرهنگستان علوم شوروی

هخامنشیان اولین دولت ایرانی بود که توانست با یونانیها وارد نبرد شود. دولت اشکانی در سده

یکی از مهمترین دولت باستانی جهان و دولت اشکانیان است. این دولت بعد از سقوط امپراتوری

طرف باستان شناسان افغانستان، عراق و ایران در سالهای اخیر بعمل آمده است. علاوه بر این اسناد و منابع تاریخی دیگری راجع به دوره اشکانی مورد استفاده مؤلف قرار گرفته است.

متن کتاب دارای ۲۱۸ صفحه بزبان روسی است که از آن در صفحه مقدمه درباره انتشار کتاب است. اثر کاشه لنکو در دو قسمت اساسی است. قسمت اول راجع به پارتهای خاوری است که خوبتر شامل بر پنج بخش است:

- (۱) پارتهای
- (۲) مادها
- (۳) پارسها
- (۴) مارگیان (مرو)
- (۵) سگستان (سیستان).

قسمت دوم کتاب راجع به پارتهای باختری است که در بین النهرین و ایلام سکونت داشته اند. علاوه بر دو قسمت منبهر نتیجه و فهرست اعلام نیز بکتاب افزوده شده است.

مؤلف در مقدمه کتاب (صفحه ۷-۵) چنین مینویسد:

" غرض از تحریر کتاب این بود که تاریخ تمدن پارتهای بطور اختصار بیان شود. لیکن در جریان تحقیقات بویژه شناسائی من با تمدن باستانی ارمنستان که بلاواسطه با تمدن و فرهنگ پارتهای مربوط است مراودات پژوهش علمی خود را اندکی وسیعتر و ژرفتر ادامه بدهم. تمدن و فرهنگ پارتهای تنها تمدن خود پارتهای نیست، بلکه تجارت از تمدن ایالات و خلیفهای است که در زیر سلطه شاهنشاهی پارتهای بوده اند." کاشه لنکو با منطق و دلائل علمی و قانع کننده همسخی خاورشناسان باختری را که بر آن هستند گویا پارتهای دارای تمدن و فرهنگ نبوده اند. مورد انتقاد جدی قرار داده است.

کاشه لنکو در بخش نخست (ص ۹۸-۱۱)

برغم بعضی مورخین کشورهای سرمایه داری تشابه برشمردن سلسله پادشاهان اکتفا نکرد، بلکه به یافتن انگیزه های اجتماعی حوادث پرداخته است. در این قسمت از کتاب منشأ قومی، اراضی و بویژه اشتغال پارتهای را که کشاورزی و دامپروری بود مورد بررسی قرار داده است. مؤلف بویژه در باره

سوم پیش از میلاد در ولایات پارت که از ولایات خاوری ایران بود تأسیس یافت. پارتهای پس از تحصیل قدرت فراوان با رومیان بمقابله پرداختند. پارتهای سراسر کشور ایران را از "قفقاز" تا "باختر" به تصرف خود درآورد، شهرهای بزرگ و پایتخت های معروف مانند "شوش" و "اکباتان" را مسخر کرد. سپس خود را جانشین هخامنشیان نمود. از عادات مشخصه پارتهای سوار، تیراندازی، شکار بود. پارتهای با مقومات منفی (جنگ و گریز) دشمن را از پای در میآورد. خدمت مهم پارتهای ایران آن بود که مانع پیشرفت دولت روم در شرق شدند. رومیها سعی میکردند که راه بازرگانی ابریشم را که از چین شروع شده و تا دروازه اروپا امتداد داشت و یک منبع بزرگ عایدات برای ایران اشکانی بود بدست خود بگیرند. ولی پارتهای این نقشه را مینویسند. راعیم گذاشتند. بنابراین پارتهای تنها از لحاظ داشتن نیروی سیاسی بلکه از لحاظ قدرت بازرگانی نیز رقیب دولت روم بودند و رقیب پانصد سال در مقابل امپراتوری روم نه تنها مقاومت نمودند بلکه رقابت هرزیدند. و آنچه بسا که بر رقیب چیره دست خویش غلبه می یافتند. بدین لحاظ دوران پارتهای شایان تحقیق و بررسی علمی بیشتری میباشد. لیکن باکمال تأسف باید گفت که این دوره تاریخ ایران بقدر لازم و کافی از طرف باستانشناسان خود ایران و اروپا مورد بررسی و پژوهش قرار نگرفته است.

این اواخر از طرف باستان شناسان شوروی ک. آ. کاشه لنکو کتابی بنام "تمدن پارتهای منتشر گردیده است. کتاب "تمدن پارتهای رسال ۱۹۲۶ در شهر مسکو از طرف فرهنگستان علوم شوروی انستیتوی باستان شناسی منتشر شده است. این اثر سودمند درباره تاریخ تمدن و فرهنگ میهن ایران در دوران اشکانیان است که تقریباً پنج قرن در بر میگیرد و تا آنجا که نگارنده مطلع است تاکنون نظیر چنین کتابی از طرف دیگر باستان شناسان در زمینه مورد بحث تألیف نشده است. کتاب "تمدن پارتهای" بر پایه استنباط علمی تاریخ نگارش یافته چکیده زحمات سالیان دراز مؤلف است. کاشه لنکو در تألیف این اثر علمی از آثار حفاریهایی که از طرف باستان شناسان شوروی در آسیای میانه و قفقاز

نبود و بلکه ایرانی بودن این تمدن بیشتر نظر دقت هر بیننده را بخود جلب مینماید. کاشه لنکو نیز باین نتیجه رسیده است که تمدن پارتهای غربی گرچه با تمدن هلنیسم در آمیخته ولی جنبه ایرانی ویژه خود را داشته است. مؤلف باین نتیجه میرسد که تمدن و فرهنگ پارتهارا بایستی بدو قسمت تقسیم نمود:

- (۱) تمدن و فرهنگ پارتهای خاوری که صرفاً ایرانی و یاد امة تمدن هخامنشیان است،
 - (۲) تمدن پارتهای باختری که با دارا بود و جنبه ایرانی و مسخره تحت تأثیر هلنیسم نیز قرار گرفته است.
- کتاب "تمدن پارتهای" درباره تمدن و فرهنگ آنروزی میهن ما ایران منظره علمی صحیحی ایجاد مینماید. از این لحاظ ترجمه و مطالعه کتاب مزبور را مسود مند میشریم.

عبداله فاضلی

کله های اسپه (ایلخی) که در هنگام جنگهای آنزمان مورد استفاد قرار میگرفت مینویسد بهترین اسپه های آنزمان از طرف پارتهای پرورش و تعلیم می یافته است.

در بخش دوم این کتاب تمدن و فرهنگ مادها، پیوند این تمدن با تمدن پارتهای و بویژه مزد اپرستی و معبد ها و آتشکده های مزدائی مورد بحث مؤلف قرار گرفته است. در بخش سوم کاشه لنکو تمدن و فرهنگ پارس را که امة تمدن هخامنشیان بود و تحلیل میکند. در بخشهای چهارم و پنجم مؤلف کتاب تاریخ مارگیان (سرو) و سگستان (سیستان) را مورد تحلیل قرار میدهد. در بخش دوم کتاب تمدن و فرهنگ پارتهای غربی (بین النهرین و ایلام) مورد بحث مؤلف قرار گرفته است. در اینجا ارتباط تمدن ایمن ایالات با هلنیسم تشریح گردیده است. بین - النهرین و ایلام ارتباط اقتصادی و اجتماعی بیشتری با یونانیان و رومیان داشته اند و از این لحاظ تحت تأثیر تمدن آنها قرار گرفته اند. ولی تمدن این دو ایالت صرفاً تمدن یونانی و یارومی

در مقاله منتشره در مجله "دنیا" (شماره ۳ سال هفتم) تحت عنوان "صفحاتی از تاریخ حزب توده ایران" به سندی اشاره شده است که از طرف وزارت امور خارجه انگلستان پس از ورود نیروهای متفقین بایران از رادیوی لندن به منظور توجیه سیاست گذشته امپریالیسم انگلستان در ایران و بویژه در دوران سلطنت رضاشاه پخش شده است *

برخی از خوانندگان از ما درباره این سند میپرسیدند که چگونه میتوان به متن آن دسترسی یافت *

این سند در کتاب "پنجاه سال نفت ایران" نگارش مصطفی فاتح (صفحات ۴۶۷ - ۴۶۹) مندرج است. ولی از آنجاکه ممکن است اکنون نسخ این کتاب نسبتاً کمیاب باشد، عین آنرا برای تسهیل مراجعه خوانندگان ذیلا منتشر میسازیم. این سند اعتراف جالبی است که امپریالیسم انگلیس درباره دخالت‌های خود در امور ایران، در باره پشتیبانی از رضاشاه نموده است و ضمناً موضوع نوسان سیاسی رضاشاه و گرایش وی را بسوی آلمان هیتلری که ماعلاً آنرا در مقاله نامبرده تجزیه و تحلیل کرده ایم از نظر دیپلماتی امپریالیسم انگلیس بیان میکند *

ع.ک.

خطاب به ملت ایران

"کشور ایران را علی‌الاصول ملت ایران بتوسط امنای خود باید اداره کند بنابراین لازم است که از سیاست داخلی و خارجی مملکت خود آگاه باشد و ما امید داریم که شما از سیاست دولت انگلیس در ایران بدترستی آگاه نیستید و در این باب اشتباهات در آید. باینجهت لازم میدانیم فکر شمارا درین خصوص روشن کنیم. بسیار اتفاق میافتد که چیزی از غایت سادگی و روشنی در پرده خفا میماند، مثلاً ظرف بلورین که پر از آب زلال باشد اگر کسی سابقه نداشته باشد گمان میکند خالی است و آب را بواسطه غایت روشنی نمی بیند. سیاست انگلیس هم در ایران همین حال را دارد و از بس ساده و روشن است کسی بآن پی نمیبرد. آن سیاست چیست؟ سیاست انگلیس در ایران مبنی بر دوستی است. دوستی دو قسم است دوستی بی غرض و دوستی باغرض. دوستی بی غرض نسبت بایران از جهت آنست که ملت ایران ملتی است باستانی که در طی تاریخ طولانی خود آثار مهم و نفیس از علم و حکمت و شجوه ادب و فرهنگ و همه لوازم مدنیت برای عالم

انسانیت بیادگار گذاشته است اما این دوستی بی غرض نسبت به ملت ایران مخصوص دانشمندان است که باحوال ملت ایران و تاریخ آن معرفت دارند. البته بسیاری از انگلیسها هستند که این دوستی بی غرض را نسبت بایران دارند و یقین داریم که از این فخره بی اطلاع نیستید. اما دوستی دولت انگلیس نسبت بایران و نسبت بهیچ کشور دیگر دوستی بی غرض نیست و نمیتواند باشد. در سیاست بی غرض نمی توان بود. نهایت اینکه غرض ممکن است صالح باشد و ممکن است فاسد باشد. سیاست دولت انگلیس نسبت بایران مبنی بر غرض صالح است. باین معنی که مصلحت خود را چنین تشخیص داده ایم که ایران باید مستقل و تمامیت خاکی او محفوظ و نظم و امنیت در آنجا مستقر باشد چرا که ایران نه فقط دروازه هندوستان است بلکه دروازه آسیاست و عدم استقلال و بی نظمی و اغتشاش در آنجا برای مامض بلکه خطرناک است. اینست وجه دوستی ما نسبت بایران که از روی غرض است. اما غرضی است صالح و این فخره مبنای سیاست دولت انگلیس است در ایران. بنابراین دولت انگلیس حتی الامکان از مداخله در کارهای ایران احتراز دارد زیرا گذاشته از ینکه مسلك ما اینست که دخالت يك دولت در كار دولت دیگر شایسته نیست چون مخصوصا سیاست مامهنسی بر استقلال ایران است نمی خواهیم در کارهای ایران دخالت کنیم و علت آن اینست که دولت و ملت ایسران بخودی خود هر قدر مستقل و مقتدر باشد اقتدارش برای مامض نمیتواند بشود. اینست خلاصه حقیقت سیاست انگلیس در ایران. اکنون اگر باین حقیقت پی بردید نسبت به عملیات دولت انگلیس در ایران چه درگذشته و چه در حال و چه در آینده و بخوبی میتوانید نکته سنجی و قضاوت کنید و برمیخورید باینکه دولت انگلیس ازین سیاست اصلی منحرف نمی شود و در کار ایران مداخله نمیکند مگر بیکی از دو علت یکی اینکه ما یوس شود از اینکه دولت ایران بر پای خود بماند دیگر اینکه منافع حیاتی خود را در ایران بمخاطره ببیند در آنصورت چاره ندارد جز اینکه هر دست و پائی میتواند بکند و کسی هم حق ندارد که بر او ملامت کند. مثلا قراردادی که ما در سال ۱۹۰۷ با دولت تزاری روس در سر ایران بستیم و آنرا بمنطقه های نفوذ تقسیم کردیم از جهت این بود که آزمان پس از چندین سال مجاهده ما یوس شده بودیم از اینکه دولت ایران بتواند استقلال خود را حفظ کند و میدیدیم که سرعت زبردست دولت تزاری میزد. پس بواسطه آن قرارداد خواستیم يك اندازه از تجاوزات روسیه تزاری جلوگیری کنیم. همچنین در زمان جنگ بین الملل ما در کارهای ایران مداخله کردیم چونکه بسبب شیطنت های آلمانها و عثمانیها منافع خود مان را در خطر دیدیم و نیز در ۱۹۱۹ که قرارداد ای با ایران بستیم که شما و بسیاری از مردم گمان بردند که ما میخواهیم ایران را تحت حمایت خود آوریم بسبب آن بود که از مشاهده وقایع چندین ساله ما یوس شده بودیم که ایرانها خودشان بتوانند امور خود را اداره کنند. پس از آنکه دیدیم ملت ایران نسبت بآن قرارداد بدبین است و آنرا مبنی بر غرض فاسد میدانند قرارداد را لغا کردیم و در عرض از دولت ایران تقویت و مساعدت کردیم که نظم و امنیت و اقتدار را در کشور خود برقرار نماید. تمام تقویت و مساعدت ما از رضاشاه پهلوی سرش این بود و باید انصاف داد که آن پادشاه در چند سال اول زمانداری خود باصلاح امور کشور پرداخت و اقداماتیکه برای ترقی و پیشرفت میهن لازم بود نمود و ما از این راضی بودیم و گمان میکنیم ایرانهای میهن پرست هم راضی بودند لکن متأسفانه آن پادشاه بمرور زمان هرچه قدر تش بیشتر شد از راه صحیح منحرف شد و بکارهای بیقاعده دست برد و ملت ایران ناراضی شد و گمان نکنید ما هم راضی بودیم اما چه میتوانستیم بکنیم؟ دشمنان ما بشما القات سو میگردند که رضاشاه را ما اداره می کنیم و هرچه میکند بدستور ما است ولی چنین نبود. او بحرف کسی گوش نمیداد و اگر میخواستیم از عملیات او جلوگیری کنیم میبایست بزور پیش بیاییم و در کار مملکت شما مداخله کنیم و این مصلحت نبود و برخلاف سیاست ما بود و ناممکن بود ازین کار خودداری کردیم تا وقتیکه باز دیدیم شیطنت آلمانها و غفلت شاه منافع ما را بخاطر میاندازد. این بود که برخلاف میل خود مان از ناچاری ایسن اقدام اخیر کردیم و میدانید که ما گرفتار چه جنگ هولناکی هستیم که حیات و موجودیت ما را میخواهد از بین ببرد و مجبوریم تا جان داریم بکشیم و بشما اطمینان میدهم که بمحض اینکه مخاطره فعلی رفع شد خاک شما را تخلیه کنیم و شما را در امور کشور خودتان آزاد و مختار بگذاریم و دولت شوروی هم که با ما متحد است همینست

راد اردوازهرحیث بانفاق و بشراکت یکدیگر کار خواهیم کرد. این بود شمه ای از مناسبات ما با ایران در زمان گذشته و در سخنرانی آینده شمه ای هم از نظریات خود را برای آینده بشما خواهیم گفت.*

نشریه «مسائل بین المللی» را بخوانید

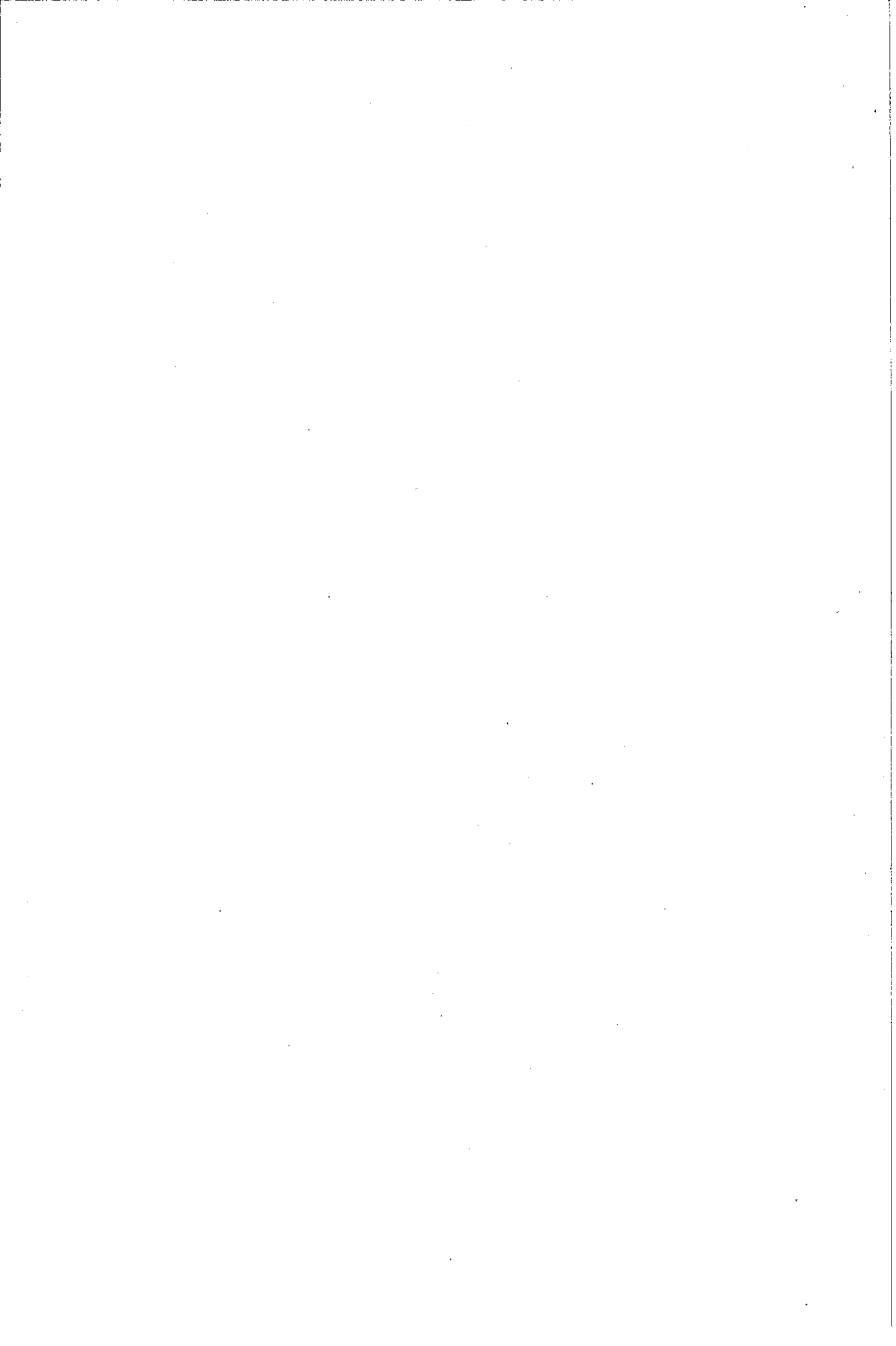
«مسائل بین المللی» نشریه ایست که هر دو ماه یکبار بزبان فارسی انتشار می یابد. در این نشریه مسائل مختلف تئوریک و سیاسی که در جنبش جهانی کارگری دوران ما مطرح است تشریح میگردد. نویسندگان مقالات این نشریه رهبران و تئوریسین ها و کادرهای احزاب کمونیست و کارگری جهان هستند که نظریات و اندیشه های خود را از جوانب مختلف در این مقالات بیان میارند.

مدرجات نشریه «مسائل بین المللی» از میان مقالات مجله مشهور «مسائل صلح و سوسیالیسم» که نشریه تئوریک و اطلاعاتی احزاب کمونیست و کارگری جهان و منعکس کننده نظریات و افکار آنانست، انتخاب میشود.

مطالعه مرتب نشریه «مسائل بین المللی» خواننده را از جریا تکامل اندیشه های مارکسیسم - لنینیسم و مسائل عدیده که سیر تکامل جهان در زمینه های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و غیره در برابر واحد های مختلف جنبش جهانی کارگری مطرح میسازد با خبر نگاه میدارد. از نشریه «مسائل بین المللی» تاکنون ۲۵ شماره انتشار یافته است. شماره ۱ - ۲۵ تازه منتشر شده است.*

ما بدست آوردن و خواندن نشریه «مسائل بین المللی» را بکلیه کسانی که به اطلاع از مسائل تئوریک و اطلاعاتی جنبش جهانی کارگری علاقمندند، توصیه میکنیم.*

علاقمندان بعطالعه این نشریه میتوانند برای بدست آوردن آن از طریق نامه به آدرس راد یوی بیگ ایران مراجعه کنند.*



11-6